



START

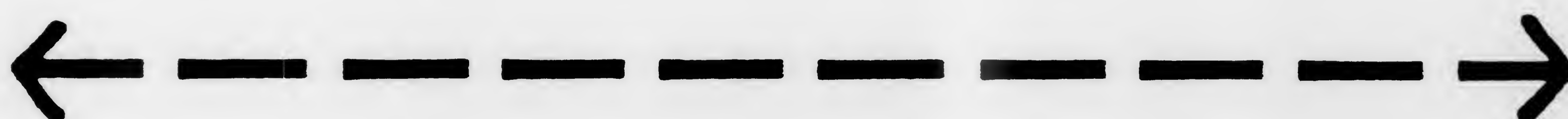


REEL 21



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 9:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

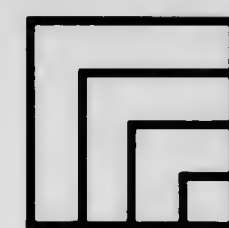
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

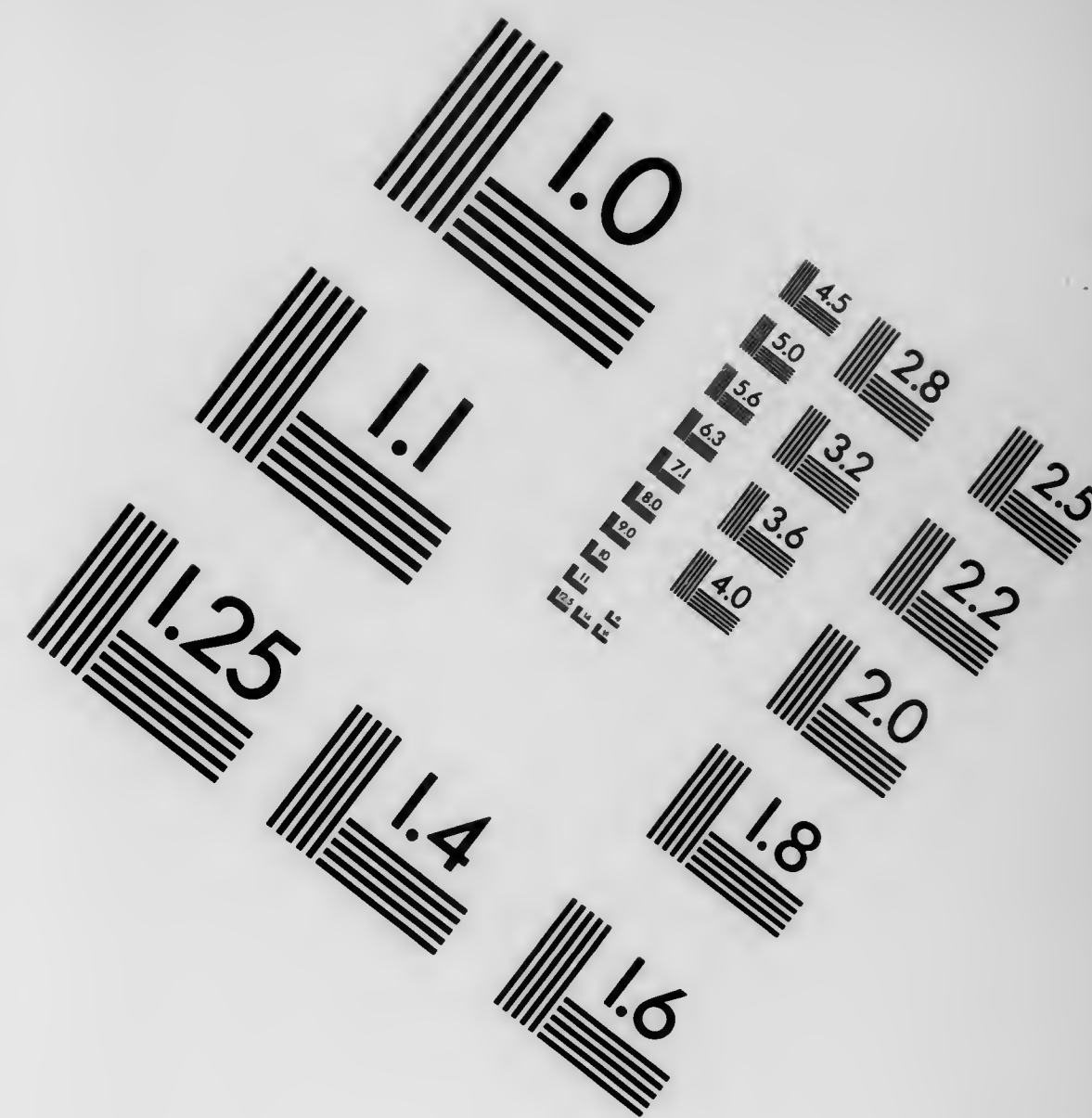
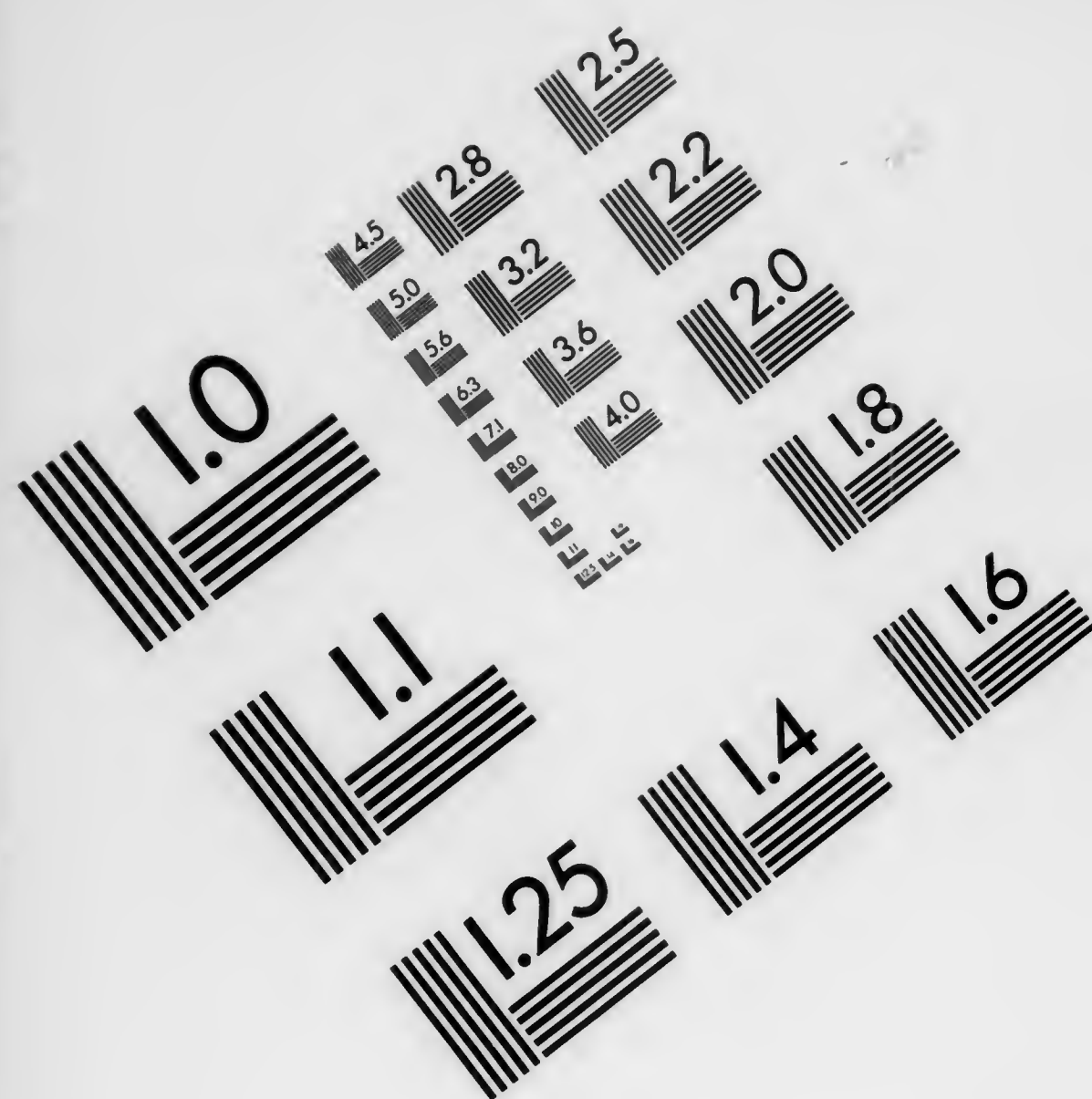


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

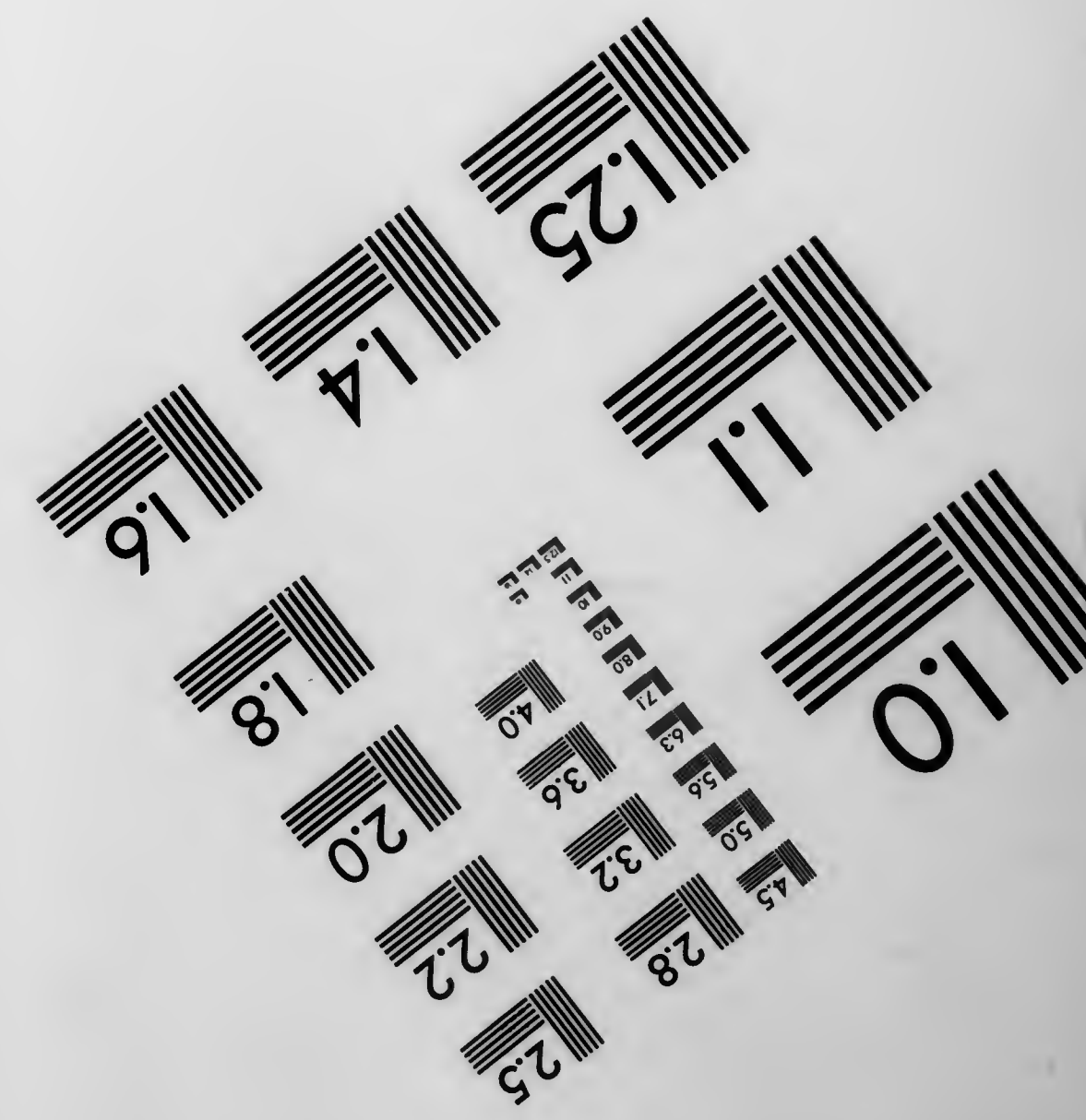
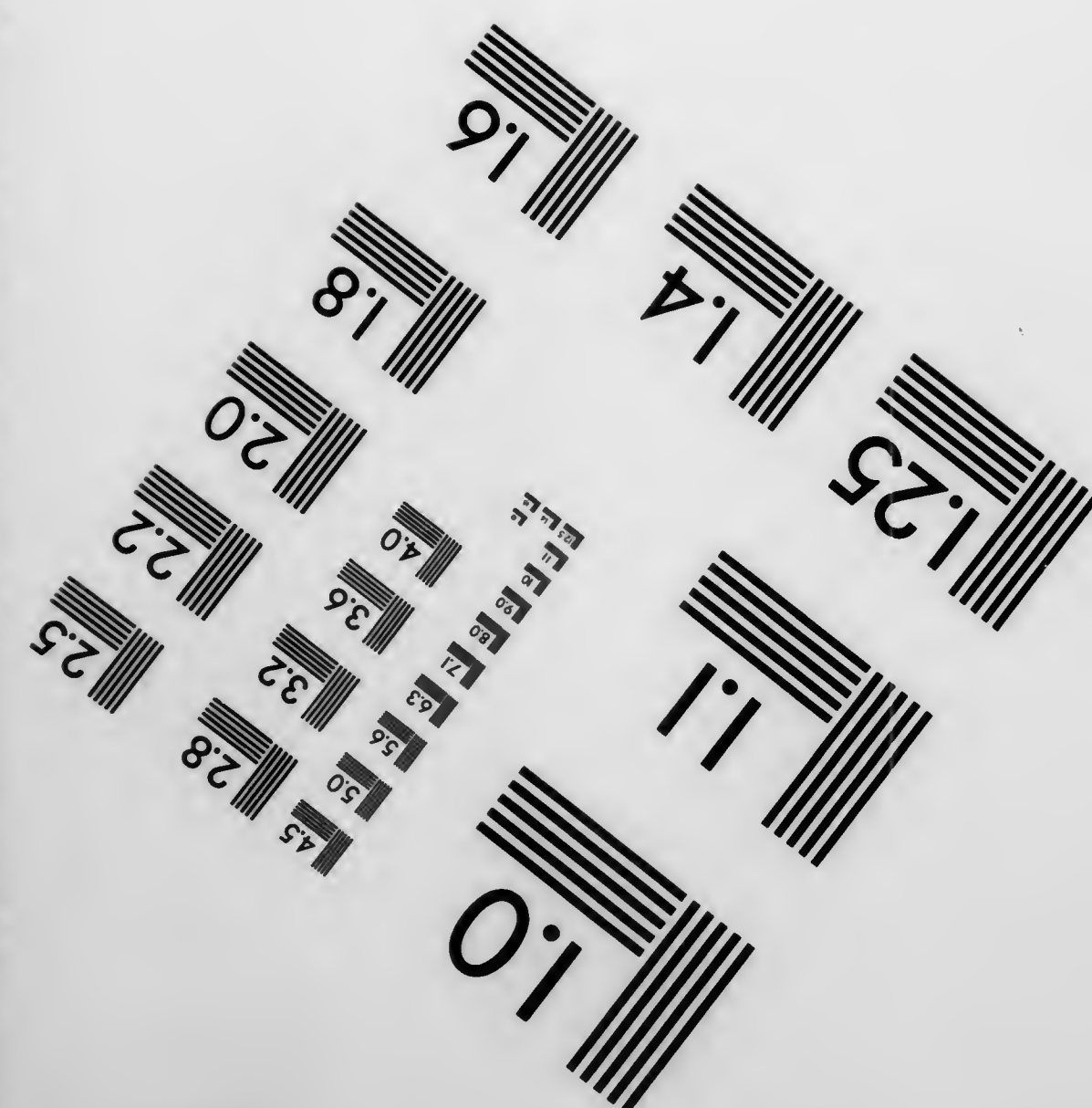
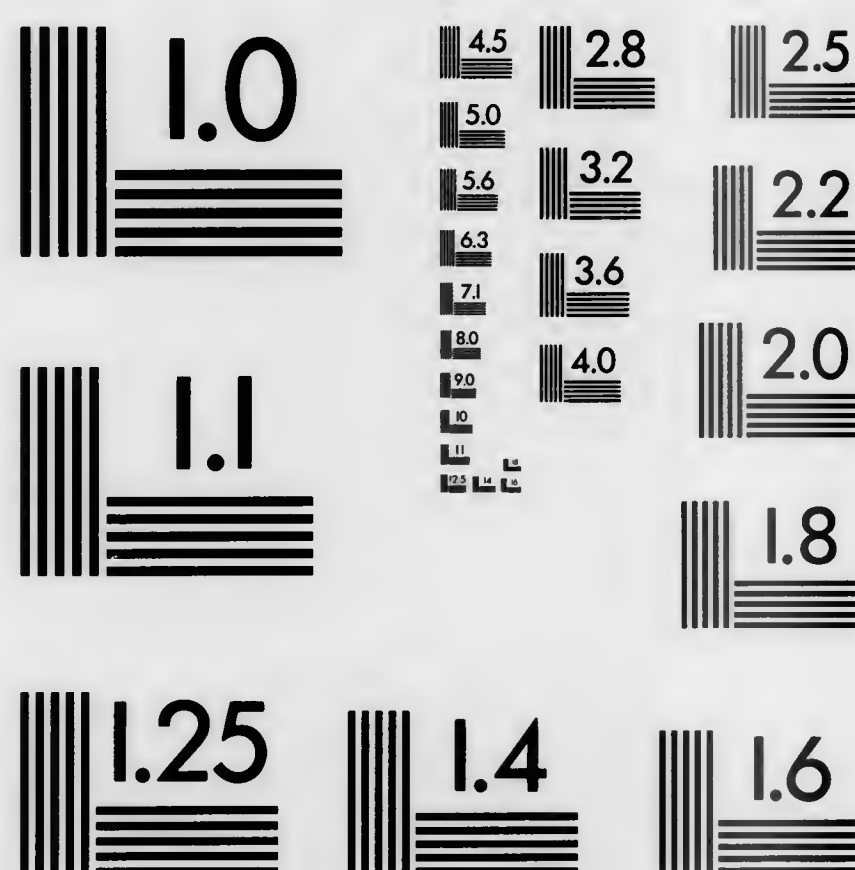


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLN; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.

Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 21

(Richter-Bernburg No. 42)

Author: Moḥammad ‘Alā’oddīn
b. Hebatollāh Sabzvārī
"Ghīāṣo ṭ-Ṭabīb"

Title: Zobdat-e qavānīno l-‘elāj

141 fols., 188 x 124 mm

**Text on spine
filmed at end of manuscript**

734

A

[illegible]

نامی زکریا
و دیگران

[illegible]

CLUM



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي خلق الانسان وجعله اشرف المواليد الاركان
 والصلوة على من خص باعد الامرجة وارسل الى الانس
 والجان طيب قلوبنا وشفانا من امراض وعيوننا محمد
 المستشفين بكامل دينه الثقلان وعلى آله واصحابه الطاهرين
 كاللؤلؤ والمرجان ما تعاقب الليالي ولا يام واخضر
 العصف والريحان اما بعد چون اشارة شريفه
 والناس يعصي اغر واخلوان سلم الله عن الافات
 والحدثان من بعد اخرى تترتب وتاليه مخصري
 در معالجات شرف صدور يافته بود امثال الاناث

مبدول داشته والله معين التوفيق باب اول در
 معالجات سردان پانزده فصلت فصل اول در صداع
 نوع اول صداعی که از سوء مزاج کرم حین ذار قبل قیاب
 اقباب یا آتش علامت آن کرمی سرد روی و خشکی بینی
 علاج شربت لیمو و نارنج و آب تمود و عرق کاسنی و تخم
 کاسنی و تخم خیار و تخم کشن باب سرد میل کشته نوع دوم
 صداعی سردی ماده سبب سردی هوا یا غذاء یا باد
 علامت کرافنی در حواس باشد و در سردی باشد علاج
 ارزن با سبوس کدو و غلغله کرم کرده بر سر گذارند
 اگر تکین نیابد در حمام در آیند نوع دیگر صداعی که از

بیوست دماغ باشد سبب غذاهای خشکی فرا یا کثرت
 تعب علاج شربت نیلوفر با لعاب تخم ابی دهند و غذا
 شور با واسفناج و اش که در مناسبت صداعی که از
 رطوبت دماغ باشد سبب و مداومت حمام و آبها
 و غذاهای بارد علاج آنست که غذاهای حار مثل
 دارچینی و ترنفل و قنفل و دریا صفت نفع دارد
 نوع دیگر صداعی که از زیادتی خون باشد سبب
 بسیار خوردن گوشت و حلوا و آش به حاره علاج
 سرخی چشم و روی و قاروره علاج فصد
 قیقال و اب انارین و رب ریاح

است

است فصل دوم در سرسام سرسام لفظی پارسی
 است که عیب کرده اند مرکب از سرسام که بمعنی اماس
 است و این عبارت است از اماس حجاب دماغ یا نفس
 دماغ از خون می باشد و این را بنیان پویان فرانطیسی
 بنوا و قافی می گویند علامتش تب و ای و کرایه سر
 و سرخی چشم و روی و رفتن آب از چشم و صداع
 و گفتن هدیای و خندیدن و درشتی و سرخی زبان
 مایل بیاهی و عظم نبض علاجش فصد قیقال
 و بقدر قوه و احتمال خون برداشتن و نرم داشتن
 طبیعت بغاب و آلو و تر بچیان و بنفشه و تمر بنفشه
 و روغن کل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه

نرم بتل غلاب و نقش و نیل و فرو الو و ترنچین کردن
 و از صندل و کثیر تر و کلاب حلخه خستن غلاب
 جو و عدس و اسفناج و در وقت غلبه هریان بای
 شود بکند و بای را با لند و ببندند و از صفرا می باشد
 و این را فرائیط سرخالص گویند علامتش تب تیز و
 خوابی و سبکی سر و خشکی چشم و پنی و دهان و زرد
 ری روی و زبان و سرعت نبض و جنک و بخوبی
 و هریان علاجش بدستور صداع صفراوی
 و از سوای باشد علامتش هریان و ترس و ترش
 روی و پی خوابی و خشکی دهان و پنی و صداع و تب
 ضعیف و کرم و بر دور ربع بغیرت علاجش

بطرق

بطرق صداع سوداوی از بلغم می باشد و این را لیش
 غس گویند علامتش صداع و تب نرم و بیاری آب دهن
 و خواب و کرم و کسالت باغاتی که از چشم کشادن
 و دهن بر هم نهادن کاهلی و کسالت غاید و سنبلات
 از لوازم این مرض بود و لهذا این مرض را سنبلان گویند
 علاجش حقنه نرم در ابل مالیدن و بسن اطراف
 و بر نیموج شستی سازند کاه و زبان پنج درم با درخت
 سه درم پر سیاوشان و دو درم بنفشه پنج درم پنخ
 سوسن تراشیده یک درم قند پاترده درم خوردنی دوی
 در صباغ و یک سی در آخر روز به آب گرم می دهند
 و بعد از چهار درم برین وجه مینوی دهند سنبلان مکین

١٢

درم اسطوخودوس دو درم تربد سفید مجوف
 تراشیده دو درم باد رجبویه دو درم کاوزبان سه درم
 کل سرخ سه درم کلفند ده درم غار یقون هشت غنی نیم
 و سپید نیم درم غذا از ابتدا تا انتها مرض آب جوی
 و ماش انداخته و در غلطاط بخود آب مرغ انداخته
 و صلاص در سرد رودار سدا آنت که بوقت برخاستن
 چشم نارنگ شود و دوار آنت که جان غاید که چنه
 بی کرد و در آن می کند علاجش اگر در معد عثانی
 بود قی کند و هر خلط که بر آید مناسب آن بقانونی که در
 صداع آن خلط معلوم شده و امراض معد نی خواهد
 آمد عمل نماید و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت

خلط

خلط غالب و علاجش هم بدستوری بود که در صداع
 گذشت فصل ۴ در سیات و سهی اما سیات خوابی
 بود در تکیه دراز و در کیفیت قوی علاجش هر دو
 مرض مخوفند اگر تب عارض کرد علاج تب بودجه
 زوال آن بنوعی تب بود و اگر تب نباشد از بروی
 و رطوبت بود بدستور صداع تدبیر فرمایند و دست
 و پای مالیدن و محکم پچیدن و باز کشادن و باز بستن
 و نغمه زدن و بوجهی از جوه پیدار کردن در هر دو
 قسم مناسب است اما سهی پچوای مفراط است
 از سردی و خشکی ساده یا با ماده که سودا باشد و از
 گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفر باشد می باشد

علامت و علاج هر يك در صداع گذشت و از طوب
 بودقيه مي باشد مركب بود از علامات بلغم و صفرا
 باشوري دهن علاجش مركب از علاج هر دو
 قسم و حمام كه عرق نشود و آب بسيار ريختن و بر رغن
 بادام و كرو و نبفشه پني و كوشن و كف دست
 و بای و خنصيه و حوائلي آن و ناف را جرب كردن
 در همه اقسام مفيد است و فضل در بيان و خوف را
 موشكاري از سردی و تری و از سردی و خشکی
 و از گرمی ساده یا از غلبه صفرا بر مقدم دماغ می باشد
 علامت و علاج هر يك بدشود سابق است فصل ۶
 در مایخولیا مایخولیا یعنی خط سیاه است

این بیماری را بنام سبیس می خوانند از سودا در تن
 می باشد علامتش سرخی روی که بسیار می زند و
 چشم و خنده و قرح و عظم نبض و سرخی فارور
 علاجش فصد رك لكل كه رك هفت اندام می کنند
 غذا ماش و رسته بگوشت بره و بزغاله از میوها
 خربزه و هندوانه و سیب و انار و امرو و شفا لوی
 شربت از عناب و کاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه
 و بعد از بضع ماده مطبوخی از این اجزا بدهند عناب
 پنجاه عدد سپستان پنجاه عدد شاه تره پنج درم هلیله
 سیاه سه درم کاوزبان سه درم کل سرح چهار درم سناء
 مکی پنج درم بنفایج سه درم افیتون سه درم فلوین

خيار چبرده درم تمهندي دوسير قند يك سیر ترنجبین
 دوسير واکر شیرخشت ده شغال اضافه کتد قوي
 تر باشد و از سود اصفر اوي مي باشد علامتش
 کرت اضطراب و غضب و زردی روی و بد
 خوي و خنک و پی خواب و حرارت بدن و زردی
 قاروره علاجش غذا ماش و رشته بگوشت
 برغاله و بره اسفناج و کشمش تر انداخته تمهندي
 ترش کرده از میوهها الو و اناد ترش شیرین دهند
 و هندوانه و زرد الو از اشربه شراب لیمو و نارنج
 و غوره و زردك بعرق کاوزبان منج که بر مطبوخ
 مقدم دهند بنفشه هفت درم نیلوفر هفت درم

کاوزبان

کاوزبان هفت درم آلو نجاه عدد تمهندي سی درم
 خبازی سه درم قند صد و پنجاه درم خوردنی پانزده
 درم به آب کرم مطبوخ غناب جمل عدد پوست هلیله
 زرد بنج درم شاه تره بنج درم سنائی بنج درم اقیقون
 سه درم کاوزبان کل سرخ از هر يك چهار درم
 تمهندي دوسير شیرخشت دوسير روغن بنفشه
 و روغن کدو و شیر زنان دوسير می کنند و از سودا
 می باشد علامتش تنهائی دوست داشتن و کم گفتن
 و کرت ترس و کرمه علاجش اگر خون غالب
 بود فصد کند غذا بخورد آب بگوشت بره یکساله
 و برغاله جلاب از کاوزبان ۳ و بادرنجبویه ۲

و بنفشه و پرسیاوشان و تخم خیلج و پنچ سوسن
و کل سرخ و قند مجموع یک شربت بودیم که می خوردند
مطبوع ازین ادویه سارند غلاب سیستان
از هر یک چهل عدد هلیله سیاه پنج درم بسفاج
اسطوخودوس اقیمون از هر یک سه درم کاو
زبان کل سرخ بادرنجبویه از هر یک چهار درم
سنا مکی هفت درم غار یقون یک درم ترنجبین
دو سیر حبه تقویت قند سفید و عرق کاو زبان
و کلاب و تخم ریحان می دهند و شراب سیب
و عرق کاو زبان و از سودا بلغم می باشد علامتش
کسالت و سکون و نرمی تبض و بطآن و رطوبت

پنی

پنی و دهان علاجر نخود آب بکوشد تغلیظ دار
چنی و زعفران مطیب کرده کلفند و کلنکین
بعرق کاو زبان دهند و آنچه گذشت در قسم سو
داوی الا وضد مناسب است فصل لادر صرع
صرع در لغت انداختن است و در اصطلاح
مرض معروفست و سبب آن سده غیر تمام است در مغ
جمیع عصبها متشنج گردد و حس و حرکت را منع
عین عام کند و سبب سده بلغم بود یا سودا یا خون
یا صفرا و این نادر است یا بادی غلیظ در نفس
دماغ می باشد و بیش که اعضا می باشد مثل
معد و او عیة منی و انکشت بزرگ بای علاجر

در حال نوبه اگر از عضوی دیگری آید و ممکن
 بود بالای آنرا بنهند و آن عضو را کرم کرد^{ند}
 بکاو نمک و سوس و در عین نوبه تنقیه بدن
 از خلط غالب بقوانین سوابق و تقویت دماغ
 و از چیزها که بخواصت فایده دهد دماغ را این
 عریس است یا گوشت او با سرکه خوردن و همچنین
 است سم کورخی که بسوزانند و بخورند فصل
 در سکه‌هایی است که حس و حر که جمیع اعضا
 الا بنفیس معطل شود و گاه بود که بنفیس نیز^{نشان}
 یافت و شبیهه افتد که زنده است یا نه پس در حبس
 نگاه کنند اگر خیال ناظر در حبس دید شود زنده

است سبب این مرض سه نام است در بطون دماغ
 علا حشر در حال قدیری با دیان و ذیره در آب
 بخوشانند و بعسل نابات شیرین کرده نیم کرم در
 کلوثر چکانند و حقه کتد و در حقه تر بد و برون
 و نمک و سنا و فطور پون و شحم خنظل کتد
 و تابه کرم کرده بالای تاقیه مندی بر سرش نهند و این
 بر تقدیری باشد که بلغم بود و علامتش سفیدی
 رنگ و علامات بلغم و تعدد اسباب تولد آن
 و از خون می باشد علامتش سرخی روی و چنان
 نماید که مخنوق است و پری رکها کردن و غیر آن
 و از پیشانی عرق آمدن و بنفیس غطیط باشد

و غطیط آن آواز است که از محنوق یا از بعضی مردم
 فریاد در خواب بیرون آید علاجش ضد قیال
 و حجامه بر ساق بس حقنه نرم و از ورم دماغ می
 باشد علامتش تقدم تب و علامات اورام دماغ
 و ازین قیل بود آنچه از سقطه و ضربه واقع شود
 زیرا که ورم عشا که از سقطه یا ضربه حادث شده
 باشد موجب آن گردد علاجش اورام دماغ
 فصل ۹ در فالج و اسرخا اما فالج در عرفی بطلان
 حس و حر که نصفی از بدن بود در طول و سبب
 آن فرو ریختن فصله رطوبتی بود از بطون دماغ
 و اعصاب آن جانب بس منع کند قوه حركه را

از نشود

از نفوذ در آن یا نفوذ کند لکن اعضا بواسطه فنا
 مزاج بر دی و تری متاثر نشود و گاه بود که افعال
 طبیعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عرض
 صورت ظاهر گردد و گاه بود که هر دو جانب را فرا گیرد
 و تمام بدن غیر روی مفلوج گردد و این را ابرقیا
 گویند علاج ناچهارم بر ماء العسل عوض غذا
 و آب اقتصاد نمایند و بعد از چهارم در صبح برین
 وجه جلا پی دهند بادیان دو درم انیسون یک درم
 بادرنجبویه سه درم در پانزده سیراب بخوشا تند
 نابه نیمه رسد پالایند و ده درم کلنکین عسل
 درین آب حل کرده بدهند غذا بخورد آب بیش از چهارم

اندکی در اچنی و زعفران انداخته و عوض آب کلاب
و عرق کاوزبان دهند و تا پا تر دم برین وجه بگذرانند
و بعد از آن بجهته که در سکنه ذکر شد احتقان کنند
دو سه بار بس با شست فراغ بلغ بدن حب اشتغال نمایند
صبر بوزیدانه تربد غاریقون مکدر ملح هندی
شیرینی دودرم و نیم و درین ایام بخود آب بکجشک
و کبوتر و کبک و بعد از آن کوشناهود ارجینی
و زرخپیل و زعفران و قرنفل و صُفر انداخته و گاه باشد
که با فالج حراره مزاج بود و سبب آن بود که دل و دماغ
با هم مقاومت کنند پس آن وقت که رطوبات از دماغ
فرود آید مقاومت غاند حراره دل و جگر غلبه کند

بس

بس درین حال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق
کاوزبان غذا بخورند و برنج به آب لیمو و شراب سیب
هم درین وقت توان داد و باشد که حراره چنان
مستولی گردد که آب جو باید داد و چون حرارت
ساکن گردد باز بمعالجه فلج اشتغال نمایند و اما
استرخا در عرق حالیست مثل فالج در عضوی
از اعضا و ازین چته گفته اند که فالج استرخا
نصف بدنست در طول بستر میان استرخا و فالج
عموم و مخصوص مطلق است در عرق لغوی
و سبب استرخا بریدن عصب در عرض می باشد
و این علاج بدیرست و و دم بخاع می باشد

علامتش درد و تدد و تب علاجش فصد کردن
 و در ابتدا صندل و فوفل و کشیز تر و سکنکوب
 و برک و خرفه و پید مجموع یا بعضی و کلاب
 طلا کنند و در تزید آرد جو و حبازری
 و در اشها کل خطی و بابونه و بر فصد جرات
 نمایند تا غلبه خون محقق نشود و سقط و
 ضربه می باشد اگر حادث شود بعد از آن دفعه
 قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود بر پاره شدن
 عصب و اگر بعد از دوسه روز عارض شود
 دلیل بر ورود عصب و ریختن ماده میدان باشد
 تنقیه کند و داروها محلول و مقوی بر موضع

در

ضربه نهند چنانچه در فصل اول از باب سیزدهم
 پیاید و سو مزاج بارد رطب ساده می باشد
 علامتش آنکه تب در برج حادث گردد و علامتی
 دیگر نباشد علاجش تبدیل مزاج و گاه باشد
 که فالج عارض گردد از آن جهت ماده که بعضی اعضا
 بر سبیل بجران دفع کند و پیشتر این در قوبلج
 واقع شود و علاج این مناسب آنکه بمالیدن
 روغنهای کتند که گرم نباشد بسیار و تعریه
 عضو کند و ماده را از آن منع کند مثل روغن
 بابونه و اگر روغن کل و یاروغن قسط بر آب
 هم جمع کرده بمالند می شاید و پیاید دانست

که عموم و خصوص میان فلج و اشترخا بحسب
لغت عرب است و نزد بعضی اطبا هر دو لفظ
مترادف اند و اشترخایک انگشت را فلج می گویند
فصل در تشنج تشنج انقباض عضلات
و در هم کشیدن آن جنابجه از انبساط و کشاد
عاجز آید از بلغم می باشد علامتش آنکه دفعه
حادث شود با علامات بلغم علاجهش تنقیه
بلغم بشرایط و بعد از تنقیه روغن فریون
مائیدن و از خیسکه باشد علامتش تقدم
اسباب خشکی آرند مثل تها، قوی مدتی
دران و اسهال و کمر سکی و زنج بسیار و این

را بشخ یا بس گویند مندفع نکرد و مکرر کردن
و جوانان نادر را علاجش انواع مرطبات
از غذا و شربت و طلاها بکار داشتن و از ورم
عصبی باشد علاجش علاج اماس بود
جناخه در باب دوازدهم پیاید و از چنری
مودی می باشد مثل آنکه جراحتی بود بر عصب
یا خلطی تر یا کینتی زهر ناک جناخه کسی را کردم
بر غضب بکرد و ازین قیل بود تشنج کسی که خلط
رحاری قی کند و تشنجی که از دیدان عارض
شود مناسب هر یک معالجه کتد فصل ادر تمدد
و کن از تمدد تشنج عصب بود از هر دو

جانب پس عضو راست باند و میل بجانبی نکند و او
 ضد تشنج اصطلاحی بود و مشارکت او در سبب
 و کرا بر بعضی اطلاق می کنند بر تشنجی که ابتدا آن
 عضلات جسر کردن کند و بجانب پیش کشد
 یا پس تا ببرد و بعضی کرا را بر مطلق عدد
 اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص کرده اند
 اند بدانکه سبب آن بر دی مجدی بود از داخل
 یا خارج که در یک جانب باشد یا در دو علامات
 و معالجات آن در تشنج مذکور شد فصل ۱۲
 در رعش درین مرض حرکات ارادی
 یا ثبات ارادی به حرکات غیر ارادی مختلط

کرد

کرد و معتبر آنکه در جانب جب بود از سو مزاج
 سرد مادی یا غیر مادی می باشد علاجش کلنکین
 به آب بادیان و انیسون غدا بخورد آب شیره کاج
 با کجشک و کبوتر یا گوشت آهو دار چینی و فلفل
 و زعفران انداخته و اگر مادی بود نیکه و بلغم کشد
 و از خشکی عصب می باشد علاجش آنچه در تشنج
 گذشت و از ادمان خرمی باشد علاجش ترك
 آن فصل ۱۳ در لقوه این مرض آنست
 که روی از یک جانب فرو کشیده شود و بجانب
 دیگر میل کند و سبب این می ساید که تشنج آنجا
 باشد که بدو میل کرده یا استرخاء آن جانب

که از و میل کرده تا هفتم علاج آن از نیبه و داد آن ما
 الاصول و دوا المشك و امثال اینها جایز نیست
 و آنچه رطوبی باشد چه آنچه یبسی بود مطلقا جایز
 نیست و درین ایام بر نحو آب بیشه کاچره و آب العسل
 اقتصاد نمایند و غرغره و مضوعات را ناشی ظاهر
 و تعوی حاضر است اما بعد از نیقه بکار داند فصل ۱۱
 در اختلاج اختلاج حرکه موضعی باشد از بدن
 بخلاف عادت و در عرف گویند فلان عضوی
 پود علاجش سبوس و غلک کم کرده بر آنجا نهند
 و از چیزها غلیظ و میوهها و خیرینه و جغرات
 برهنه نمایند و اگر این حال کسی را کم واقع شده باشد

و بعد

و بعد از آن دایم شود پیم لقوه و صرع بود نیقه بلغم
 کتد یا ارج مقوی بغار یقون فصل ۱۲ در نکام
 و ترله فرو آمدن فصلها مخاطی را از دماغ بجانب
 پنی نکام گویند و بجانب کلو ترله و بعضی از طبیبان
 این فرق نکرده اند از کرمی می باشد علامتش سوزش
 و خارش و حرارت پنی و سرخی چشم و تقدم مستحبات
 دماغ چون در آفتاب مقام داشتی و خوردن چیزها
 گرم و امثال آن و گاه بود که با حراره جمیع بدن باشد
 علاجش استفرغ بدن اگر مثلی بود بقصد و اسهال
 و شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و آب جو و ماش و اسفناج
 دادن و از سردی می باشد علامتش کراخی سرو کند

حواس و کسالت و راحت یافتن بخیزی که سر را گرم گرداند
و عدم اسباب خارجی اگر از آن بود مثل آب و هوا سرد
که بدماغ رسد علاجش اگر از امتلا بدن بود و غلبه
خلطی بعلامات آن معلوم کرده تنقیه کنند و اگر سوء
مزاج ساده بود بنطولات و کدات و شموات
اکفای نمایند بیا بدانت که حمام در اول زکام سرد
مضر است و در آخرش مفید و در زکام گرم در اول
و آخر نافع باشد لیکن حمام هر یک مناسب آن باید
و تله گرم را بشراب خشناش و سرد را به برش عشا
منع کنند اگر بینه می ریزد و اگر تله شور بود یا
تیر واجب بود منع آن زیرا که در آن خوف سلس است

سیاه دانه

سیاه دانه بریان کرده و در سرکه یکشنبه روز آغشته
بوی کردن ماده را بجانب بینی کشد و اگر بینی گرفته
بود چنانکه نفس از دهن باید زد فی الحال بکشاید
والله اعلم **باب دوم در امراض**
چشم مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در رمد و رمد
ملتحم را گویند بدانکه چشم مرکب از هفت پرده و سه
آبت برین ترتیب و نظم که عنری الله دره منظوم
ساخه ابتدا از طبقه که ماس استخوانست
که آفرید کار تعالی بلطف خویش چشم بهفت پرده
و سه آب منقسم صله اشمیه شبکه زجاجی و
بسر جلید بر عنکیوت و پیض و عنبر قرن و طویات

ز چایچه و جلیدی و پیضیه است و قوه پناهی در طوبت
 جلیدی است باقی رطوبات و طبقات خوارم و معذات
 وی اند ورم ملتحمه از خون می باشد علامتش سرخی
 و بزرگی آماس و پیری رگها و بسیاری و سنج علاجش
 فصد قیغال از جانب درد مند و اگر هر دو چشم بود
 از هر دو دست و حجامت و تلین طبیعت بشارب
 عناب و آلو و بنفشه و شیاف ایض بپده تخم مرغ
 سودا و یا شیر دختران در چشم جگاتند یا بر پشت چشم
 مالند و ضد دل و کثیر تر و برك عناب لعلب
 و خرفه مجموع یا بعضی بر پیشانی و پشت چشم ضما
 غذا عدس و ماش مغش بشیره با دام یا روغن کافور

یاد نه

یاد نه بره و اسفانا ج تیر هندی و قد جاشنی داده
 و برك خرفه یا کدو تر و شیرین یاسمه اگر خواهند بر نه
 بره یا روغن کافور تازه انداخته و تیر هندی و قد
 جاشنی داده یا بنجر رشی مناسب است و زرده نیم
 برشت اگر طبیعت را قبض بنود و از صفرا می باشد
 درین قسم آماس و سرخی و و سنج کمتر بود و درد و سو
 زش و تیر زدن پیشتر علاجش اسهال بمطبوخ
 هلیله و ضماد بلعاب دانه به و اسهول و شیر دختران
 و آنچه در و بوی گذشت و از بلغم می باشد
 علامتش بزرگی آماس و بسیاری آب ریختن و اندکی
 درد و سرخی و کرائی و و سنج بسیار علاجش شیاف

بر یوما بلعاب حله بشنبلله شته و بجم گمان و کل خطی
 جکانیدن و ضداد کردن و بصیر و خضض و مریکی
 و زعفران طلا کردن غذا نمود آب بشیره کاحیر
 یاد نبه و شره بر نان ریختن جلاب از باد رنجبویه
 و صغتی و بادیان^۲ و بنج سوس^۱ و بنفشه^۳ و کلفند
 افنابی سازند این مجموع یک شربت بود و اگر کلفند
 بنود قند^۱ و کل سرخ^۲ اضافه کنند و اسهال مجبیه
 و ایارج کنند و از سودا می باشد علامتش کراخی
 و خشکی و تریکی رنگ و کمی بر هم گرفتن و تیز رفتن
 و اندکی سرخی ملتحمه و گاه بود که ملتحمه سرخ بنود لیکن
 بلك البته سرخ بود و پشیری این نوع رمد با صداع

بود

بود شیاف بر یوما بلعاب خطی که بشیرد خزان گرفته باشند
 جکانیدن در ابتدا و در آخر شیاف دنیا ر حوت
 کشتد غذا ماش و نمود بدنبه بره یاروغن کا و نازه
 و اسفاناخ و شریدا ز دنبه و شره ساختن و مسکه
 کاوی همس با نان خوردن و جلاب از کا و زبان
 و عناب و پرسیاوشان و بنفشه و باد رنجبویه
 سازند و بمطبوخ^۱ قیمون تنقیه کنند و از باد
 علیظ می باشد علامتش تند پی کراخی و سرخ
 و سیلان رطوبتی و گاه بود که بسبب تند سرخ
 شود علاجش کادات و نطولات از مثل بابونه
 و شبت و صغتی و اکلیل و فو تیج و شراب و صا

و شد و حوزا و بادیدن

مطلق مد باید که از دود و غبار و سرما و کرمها و شیشه
و سفیدها و در یک چند بسیار نگاه کردن بی آنکه نظر
از آن بگذراند و مجامعت احتیاج نماید مگر آنکه او عی
نی متلی بود و استغراق آن عادت بوده باشد
و از کرسکی مفرط و امتلا خصوصاً در عشا و انجا
چیزها ناک مثل سیروپاز و کرن و شوربها
و ترشیهها که بسیار ترش بود و پدلای خواب
مفرط اجتناب کند فصل ۲ در طریقه
طریقه نقطه باشد سرخ که بر سپیدی چشم ظاهر شود
بسبب کشاده شدن رگی از رگها ملتحمه بسبب
یا ضرب یا حی کتی عقیف مثل پی و نوره قوی علا

خون

خون بکوتر یا فاحته خاصه آن ضم کرده و در آغراب
اکلیل یا لعاب حلبه شسته در جگاتند فصل ۳
در سبل سبل عشاوه است که بر سطح ملتحمه متولد شود
از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد در غشایه
رقیق در هم بافته گردد علاجش فصد کردن
و سهل دادن و شیاف احمی حاد و دینار کون کشیدن
و اگر غلیظ دیرینه بود بر باید داشت فصل ۴
در جرب که چشم آفت که اندرون بلك درشت
و سرخ گردد و باخارش و آب ریختن بود یا جوشش
گذرد بنجها حرد که سرها ان سپید بود و پوست
نیک از آن بازی شود یا دنجها بر صورت دانه

آن خون که از زیر پرچون
برگشتند بر آن آید در ابتلا
حل ارغنی با آن صح

در هر یک از این سه چیز
انحر بود علاجش فصد کردن و شیاف امر نیز و شیاف
سماق کشیدن و در نوع آخر شیاف امر حاد و اخضر
فصل در غریب در گوشه چشم از جانب پنی
ریش بود که ناصور کرد و هرگاه دست بر یک زین
نهند جری پرون آید علاجش فصد اگر خون غالب
بود و اسهال بقرص بنفشه و شیاف غریب بکار
دارند و اجزاء آن اخت صبر کند و تدریج
دم الا خون سرمه اصفهانی شب کلنا را از هر یک
یکدم زنجار ربع یکدم شیاف ساخته به آب سوده
در دهان بگذارند بعد از آنکه از جری پاک کرده باشند
و بهین مداومت نمایند و اگر این تدبیر کفایت نباشد داغ

بیر کرد

باید کردن فصل در نزول آب رطوبتی
غریب باشد که در ثقبه غنیته میان رطوبت بیضیه
و طبقه قرینه بایستد و مانع دیدن کرد و سبب
منع نفوذ اشباع مصر با خروج نور بمبصرات
بر خلاف هر دو مذهب علامت هرگاه در چشم چشم
خیالات مثل پیشه و مکس و موی پیدا آید بیم نزول
آب بود و سبب نمودن این اشیا و بوق چیزی
غریب غیر سغاف بود میان جلیده و مبصرات
لیکن این خیالات از بخار معده تیره باشد
و علامتش آنست که در هر دو چشم بود و دایم نباشد
و بعقب امتلا معده زیاده شود و بوقت کر سیک

کم کرد علاج ابتدا آب کدیدن را تمام منع
 نکرده باشد نقیه بود بایارج و بعد از آن غرغره
 کردن پس با سلیقون و شیاف مرارات کشیدن
 و از شور باها و میوها و خمیر نیه و لَبَنیات
 پرهیز نمایند و قلیه و کباب و مطبخت و نان خشک
 خوردن و بر تشکی صبر کردن بغایت تدبیر صاب
 است و اگر مستحکم شود و منع دیدن کند تمام
 قدح باید کرد و اگر سده در عصب بخوف
 بود بغیر نقیه و استعمال مفعیات تدبیری
 نبود و قدح را در آن فایده نبود و آن که قابل
 قدح بود سفید رقیق صانیع باشد و آنکه

علیل

علیل روشنی آفتاب و چراغ احساس کند و آنچه قابل
 قدح نیت غامی و زیستی و حصی و آسمانی و منتشر
 رفیق که هنوز بکمال نرسیده بود و همه را بتدبیر قابل
 قدح کرد ایندن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه
 بگذرد بر خیالات مذکور خوف از نزول نباید داشت
 فضل را در عشا شب کوری از علط روح
 با صره بود علاجش نقیه بایارج و دار فلفل را برای
 که از جگر نر که کارد در کشد و بر روی آتش نهند
 پس و ن آید بسایند و در چشم کشند زایل گردانند
 انشا الله تع و صل در جهر روز کوری
 از رقه و قله روح با صره بود علاجش بغلیظ و قریط

خون بود بمثل شراب عناب و بریسه و گوشت کاو فصل
 نهم در رمد یعنی پر آب بودن چشم پوسته و سیلان
 آن علاجش اگر بدن مبتلی بود تنقیه کنند و سرمه و ثیاب
 با هم ضم کرده پوسته می کشند از میوه و شور با پر هیز
 فرایند برش عشارین باب عاجل النفع بود فصل
 در پیا ض سیدی که بر ظاهر قرینه پیدا
 شود اگر بعد از قرحه بود تمام نایل نشود و اگر بعد از
 رمد یا صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب
 اکنحال بحجم صغیر و حرم کپور و حرم معسل کنند فصل
 در شعر زاید موی افزونی از طوایف
 عضو حادث گردد علاجش تنقیه کردن و کندن موی

و خون

و بخون خار پشت طلا کردن یا کندن يك يك را و دلاغ
 کردن یا بسوزن گذراندن بجا ب پرون یا بشهر کردن
 چنانچه کمالا ن است و کنند فصل ۱۲ در طفره
 ناخن جرمیت عصبی که از گوشه چشم پرون آید علاج
 و تدبیرش مثل سبیل کنند فصل ۱۳ در قمل
 شبش که در رمی بدید آید علاجش تنقیه کردن با یارج
 و غرغره کردن به عاقر قرحا و میو نرج و سپندان
 و آب کامه و چشم را به آب شور و آب شب یانی شستن
 فصل ۱۴ در سلاق آنت که بلك غلیظ شود
 و می خار د و ثره می ریزد اگر ابتدا حدوث آن بود سماق
 در کلاب آغشته صاف کنند و بکشند و از برک

حرفه و کاسنی و رغن کل ضاد نهند یا سپید تخم مرغ
و در رغن کل و اگر دیرینه و غلیظ بود فصد و حجات
کند و بعد از آن مطبوخ هلیله دهند و سرخار آب
گرم می دارند و شاف احمی این و در پنج کشیدن و ضاد
بعد از مقشر و شحم آنار و منجبت کند فصل ۱۵
در قرصه ریش چشم اگر در جانب راست بود بر چپ
تکیه کند و اگر چپ بود بر راست و اگر چپ کشته
باشد به آب غسل و شیر دختران بشویند و شاف
کنند ری کشند امراض عین بسیار است آنچه وقوعش
بیشتر است درین مختصر ایراد شد باب سوم
در امراض گوش و بینی مشتمل بر نه فصل فصل اول در

گوش از گرمی می باشد و از سردی
و از جراحت و از گرمی که در گوش متولد شود اما آنچه از
گرمی باشد یا سومراج ساده بود یا مادی و ماده یا خون
یا صفر یا بادی گرم که در گوش بود یا از معده بدماغ بر آید
یا آماسی بود از خون یا صفر و اما آنچه از سردی بود
هم بر آن طریق یا سومراج ساده بود یا مادی و ماده
بلغم بود یا سودا یا بادی سرد که در گوش جای گرفته بود
یا از معده بر می آید یا آماسی بود از بلغم یا سودا و
علامت سومراجات ساده و مادی و تند پیرات
آن در صداع گذشت و احوال معده نیز بعد از این
خواهد آمد و علامت باد گرم و سرد مثل فراجت

و امتیاز از مزاج به افت که باد از موضعی بموضعی
زود رود و در گوش آواز و حکنه آن محسوس
می گردد پس آنچه درین موضع باید گفت آنست که
هرگاه از حرارت باشد شیاف ایض بشیر دخران
سوده نیم گرم سه قطره در گوش بچکانند یا افیون
تر یا ق بشیر دخران و در ورم بعد ازین تدبیر لعاب
سبوس و دانه به نیم گرم بچکانند و طلاها خشک
چون سکنک و روبرک کاسنی و برک خرفه و امثال
این بر پیرون گوش و حوالی آن از سر و روی
در سوء مزاج در همه وقت و در ورم در ابتدا بکار
دارند و هرگاه که از برودت باشد روغن بادام

ت

نخل و روغن سیب و روغن ترب و میو و حرمیان
اگر درین روغن حاصل کتد اقوی باشد نیم گرم بچکانند
و سر بخار آب گرم و شلغم دارند و گوش بر زمین
گرم حمام نهند و ضماد از بابونه و اکلیل و کل خطمی
و شبت و سداب و امثال این نهند و اما جراحت
و علامت آن خروج مده و تعدم ورم بود اگر نو
باشد می هم ایض را بروغن کل رفیق کرد استند
و بچکانند و اگر کهنه باشد می هم رسل یا باسلینقون
کتد و برش عشا جهته تسکین در دینم شغال
بدهند و اما اگر علامتش خاریدن بود و احساس
بحر که آن و احیاناً پیرون آمدن آن علا جش آب برک

شفالو یا برك الكوچكانتد یا صبر به آب شداب
 سوده یا بید بصبر بر سر که سوده الوده کتد و در کوش
 نهندان هم تدپی کتر کرم بود بعد این عطسه
 آورند ناپیون اقتد یا بکوش کاوی پیون آورند
 و بیاید است که در کوش تقطر کتد باید که نیم
 کرم باشد خواه در مرض کرم و خواه در مرض سرد
 فضل در آوار کوش از هر که بادها غلیظ
 اگر از فضل که در سر بود حادث کرد می باشد
 علامتش تددی بود پی کرانی در کوش و کایه
 تسکین یافتن و از ریختن فضل بکوش می باشد
 علامتش کرانی سر و کوش و پیوسته بودن آوان

علاجش

علاجش ثقیه دماغ با پنجه مناسب خلط غالب بود
 و سر بخار آپی که در وی بابونه و اکیل و قیصوم
 و شبت جوشیده باشد داشتن در بریق کرده لوله
 انرا بکوش دارند انسب بود و روغن بادام تلخ یا روغن
 بابونه یا روغن شبت در کوش کایند و از اخلاط
 که در معده بود و بخار بکوش بر آید این حال حادث
 کرد علامتش آن بود که در سیری و کوسکی مختلف
 کرد و در سر و کوش کرانی نبود با علامت امثلا
 معده علاجش ثقیه معده بقی سهال و بر اطفال
 مداومت نمایند و از خشکی و خلل دماغ می باشد
 علامتش آنکه در کوسکی غلبه کند با علامت

خشی دماغ و حالا گذشته علاجش مرطبات دماغ
از اغذیه و اشربه و روغن گرد و بنفشه و بادام
در گوش چکاتند و از مجامعت و ریاضت اعراض
نمایند و بر راحت و اسایش و نعم مداومت کنند
فصل ۳ در آمدن جانود بگوش و آب آنجه در باب
کرم گذشت بکار دارند و جهت در آمدن آب
بریک بای که از جانب آن گوش بود بایستد و گوش
را بر کف دست نهاده چند بار بر جبهه تا آب
پیرون آید یا ماشونه در گوش نهند و بکنند یا بجای
بادیان که خشک بود بگیرند و یک طرف انرا در
گوش نهند و طریقه دیگر را چرب کرد اینده مستعمل

سازند

سازند ناشف آن آب کند فصل ۴ در اطرش
کری آنجه مولود بود یا عارض بود از پیری یا از فسح
عصب مغروس بواسطه سقطه و ضربه قابل علاج
نبود اما آنجه در تبها عارض شود بسبب تضاعد صفل
بدماغ علاجش سهل صفرادهند مثل شیرخشت
و تمهیدی و مطبوخ هلیله و روغن کل با اندکی
سرکه میخوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یا روغن
گرد یا روغن بادام شیرین بچکاتند و شراب اکو و نیلو
فر و بنفشه و تمهیدی دهند و آنجه بسبب سوء مزاج
الآت سمع بود علامتش دردی بود پی کرانی و تعدد
اگر سرد بود از سردیها زیاده شود و اگر گرم بود بصد

این بود و حراره سوزش محسوس گردد و اگر خشک
 بود علامتش لاغری روی و در کوا قناد
 چشمها و تقدم تب و ریاضت و پی خوابی علاج
 تبدیل مزاج گرمی سردی و سردی بگرمی و خشکی
 بترتیب بطریق که مره بعد از ری سبقت یافته و از بخار
 اختلاط غلیظه بالت سمع می باشد علامتش
 گزینی سروسبات و رطوبه منخرین و صداع و طنین
 و احساس فعل در گوش و اندک دردی در همه وقت
 بمحصر در وقت سجود علاجش شراب اسطوخودوس
 دوس دادن و تنقیه مایارج و قوقا یا و روغن ^{بادهام}
 در ^{غش} قوب و روغن قسط تقطیر کردن و از بسیاری

جگر

جگر می باشد اگر در آفتاب نگاه کنند بتوان دید
 و پوسته جگر ترشح کند علاجش پیرون آوردن
 بکوش کا و بایروغن و بخار آب گرم نرم کرد اشد
 ناپیرون آید و از ریک یا چیزی دیگر که در گوش
 افتد علاجش روغن بادام در گوش جگاند و عطسه
 آورند و پنی بکنند ناپیرون افتد و از نولول
 یا کوست فرونی می باشد علاجش بریدن آن
 اگر ممکن بود فصله در ر عاف خون
 آمدن از پنی بحرانی می باشد چنانچه در روز بحران
 واقع شود منع آن جایز نبود الا بوقت افراط
 و خوف ضعف و مثل این بود آنچه بواسطه امتلا

و غلبه خون بود ناپری رکها و سرخی رنگ عارضی
و گاهی بدن زایل نشود منع نباید کرد و از حله
و سری خون باشد علامتش اندک اندک آمدن
و بسیاری رفت و حرارت خون علاجهش فصد
قیال و تسکین و تعلیط خون بمثل شراب عناب
به آب زرک و آن چیزها گرم خوردن و از مقام
در هوا گرم پرهیز کردن و آب سرد بر سر و پیشانی
ریختن و بر کمر و بر کمر و بر کمر و بر کمر
بسر که خنجر کرده طلا کتد ز روی که در سینه میزند
خون باز دارد کلنار ماز و افیون کرد اسیا کافور
خون سیاوشان کاهن یا مجموع یا بعضی نرم سوده

اول

اول سینه را بکلاب بشویند و قدری از آن در سینه
شوره کرده در دمنده و اگر خانه عنکبوت به آب
باز روج که خنبله کوبید تر کتد یا سیاه دوداد
و از آن دارو بر آنجا باشد و در سینه نهند منع کند
و قوی تر بود سرکین خرنازه بفشارند آبی که بیرون
آید میکا تند بازوها را محکم ببندند و بجز در حرکت
نهند اگر رعاف از جانب راست بود و بر سینه نهند
و اگر از جانب چپ بود و کیشدن اشیر و بستن نج
آن منع رعاف کند فصل ۴ در خشکی سینه از حرارت
و خشکی مفراط بود یا از خلطی لزج که در حرارت
تا اثر کرده باشد علاجهش آنجه از حرارت و خشکی

بود از خوردن چیزها کرم و قلت طعام و پی خوابی
 و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند و بروغن
 بنفشه و کدو و بادام جرب کنند و خیار و هندوانه
 خوردن و بوی کردن و کشیدن و آنچه از خلط
 لرج بود که حراره درو ناثیر میکند و پوشه در پی
 در پی بسته می شود و خشک می گردد بقض بنفشه
 تنقیه کنند فصل لادر تن پنی مجبایان
 و حبالصبر تنقیه کنند و بسکچین و خردل
 غرغره و بر صبح پنی را یبول اشرب شوند و ترکی
 به آب فو تیج و خنبلا بسایند و بدان استشقاق
 کنند فصل ۸ در عطسه بیاری عطسه

از کرمی

از کرمی دماغ می باشد از کرمیها پرهیز فرمایند و از
 دود و غبار و طلاها خشک بر پیشانی و سر اندازند
 و پها خشک مثل کشیدن و صندل می بوبند
 فصل ۹ در ریش پنی آنچه تر بود مرهمی سازند
 از موم و روغن گل و مرداسنک و سیده قلعی و خب
 الفصد و اگر بدن متلی بود فصد کنند و آنچه
 خشک بود بروغن بنفشه و مغز ساق کاه و بلعاب
 داز بهی بهم زده می مالند باب چهارم
 در امراض دهان و حلق مشتمل بر یازده فصل
 فصل اول در جوشیدن دهان پش از خون
 و صفر بود علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله

و مضمضه کردن سکنکورو کاسنی و کشنه تر و اندک
 سرکه و آب سماق و آب شاه توت و تخم حبه
 و طباشیر و سماق و کل سرخ و آرد جو و عدس
 مجموع برابر نرم کوفته در دهن می گیرند فصل ۲
 در بجز بوی بد دهان از حرق معده می باشد
 علامتش کمتر شدن بوقت تناول طعام و شستن
 دهان علاجش در صبح آب کشته زرد الووز
 خورد و از چیزهای گرم بپزید و از بلغم عین
 که در معده بود می باشد علامتش آنکه بیشتر
 دهن و طعام خوردن زیاده ساکن نکرد و علاجش
 تنقیه معده با سهال و قی و زنجبیل برورده در دهن

گرفتن

گرفتن و بر اطر یفل کپرداومت نمودن و از فساد لثه
 و عموری باشد بلب فرو آمدن رطوبات فاسد
 و عفون از سر بدان لثه گوشت بن دندان بود و عمور
 جمع عمرت یعنی گوشت میان دندانها علامتش
 آنکه اگر مضمضه کند بچیزی ترش یا شور رطوبات
 از ج بد بوی بد دهن ریزد و مع هذا تسکین
 نباید علاجش تنقیه دماغ با یارج و مضمضه کردن
 بسرکه و کلاب که برک مورد در و جوشیده باشد
 و حب المسک در دهن می کرد و از فساد عمور و عفون
 آن و دوام ترشح خون از آن بود علاجش فصد
 و اسهال بقرص بنفشه و مضمضه بکلاب و آب برک

مورد و کل سرخ و ساق و ترك شيرنى كردن و از
 دندان خورده و سياه شده مي باشد اگر بشتن
 و باك داشتن و سنون خوش بوي دردها
 گرفتن ساكن نكرد آن دندان را بكتد **فصل ۳**
 در شكافتن زبان از حراة و خشكي دماغ مي باشد
 علاجش سبوس و دانه هاي و برك خرفه در دهان
 كنند و خيار يا مادريك را برند و درهم مالند و آن
 كف كه از انجا پيرون آيد در زبان مي مالند و از احلاط
 كه در معده بود مي باشد معده را باك كردانند
 و از خوردن پنهانها كرم و خشك اعراض نمائند و جزي
 كه تعديل دماغ و معده كند مداومت كند **فصل ۴**

در آماس زبان از خون مي باشد علامتش سرخي زبان
 و درد با تدد و بايغي علامت غلبه خون علاجش
 فصد كردن و طبيعت را نرم كردايندن و غرغره
 و مضمضه به آب سمكنورك و كاسني و خرفه
 و كاهو و آب شاه توت و از صفرا مي باشد
 علامتش زردي و سوزش و شدة درد و گاه
 بود كه زبان با وجود ورم جوشش كند علاجش
 آنچه گذشت الا قصد و بليغم مي باشد علامتش
 سفيدى آماس و بسياري آمدن لعاب زياده
 از نوع دموي علاجش حقه كه در آن تربد و شحم
 حنظل بود و غرغره و مضمضه بصقر و عسل

و از سودا می باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی
 زبان علاجش اسهال مطبوع اقیمون و مضمضه
 به آب انجیر و لعاب خطمی و روغن بنفشه مجموع
 فصل در اماس لبها علامت هر خلط غالب
 بود استفراغ آن کتد و غذا مناسب آن دهند اگر
 خون و صفرا بود ضحاد بکثیر تر و عدس و سیوس
 کتد و اگر بلغمی و سوداوی باشد به بابونه و اکلیل
 و کل خطمی و کما و کنوج که تخم مر و باشد فصل ۱
 در درد دندان اگر علامت حراره ظاهر باشد و به آب
 سرد تسکین یابد فصد و حجامت کتد و مطبوع
 هلیله دهند و سکنکوره و بزرالنج و بوست

خشک

خشک اس در آب بجوشانند و صاف کرده سرکه و کلاب
 و روغن کل با آن ضم کرده مضمضه کتد و اگر تسکین
 نیابد قدری افیون بر موضع در دهند و قدری موم
 بر بالای آن نهند و اگر علامت سردی ظاهر بود عصاره
 قرحا و بزرالنج در آب بجوشانند و صاف کرده دندان مضمضه
 کتد و برش عشا خوردن و درد دندان گرفتن هم
 مناسب است یا بداند است که هرگاه گوشه پنج دندان
 که آنرا لثه گویند اماس داشته باشد و پیش از آن
 ست بوده باشد و دیام بقول ماده می کرده و از
 خون پیرون می آمد بر کنند دندان درین صورت
 مضرات و اگر لثه قوی بود و اماس نداشته باشد

در دندان
 درد
 و
 خون
 پیرون
 می
 آمد
 بر
 کنند
 دندان
 در
 این
 صورت
 مضرات
 و
 اگر
 لثه
 قوی
 بود
 و
 اماس
 نداشته
 باشد

و درد در درازی دندان بود و سوراخ و پختگی
 در و پیدا شده بر کردن مفید است و اگر درد در
 عور بود کاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت
 تحلیل ماده و کاهی نیابد و گاه بود که سبب درد
 دندان دود یعنی کرم که در بیخ دندان تولید کند
 باشد علاجش تخم کند ناو تخم پیاز و بزرنج
 کوفته بپایه بز جمع کنند و بر آتش نهاده دهن بخار
 و دخان آن دارند و اگر خواهند که دندان را بکشد
 پی آنکه آهن بدان رسانند قدری عاقر قرحا
 بگاه در سه که یکساله اند از نند ^{ان} فصل لادر کنند
 از برك زرد الو و خرفه و برك ستره خاسیدن زایل

تا مثل خمیر گردد و بر دندان
 نهاده و دندانها را دیگر
 از آن نکل دارند

شود

شود و موم یا مغز بادام شیرین نیز همین عمل کند و صفت
 و حبلا و فک مالیدن هم مفید باشد و مضمضه
 کردن شیر با زه و کرم و گاه بود که از خوردن چیزها
 سرد دندان را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بدو
 رسد درد کند علاجش دندان بر زبان و یا زردیه
 تخم میخ کرم نهند چند کثرت و باید که چنان کرم بود
 که از کوبی آن آب از چشم بیرون آید فصل ۸
 درد دندان بر هم کشیدن در خواب ترها بخورند
 و روغن قسط در فکین مالند و بابونه و قیسوم
 طلا کنند فصل ۹ در آماس لثه آماس گوش
 بر دندان از حرارت می باشد بعلامات بشناسند

اگر در موی بود فصد کتد و اگر صفراوی بود مطبوخ
 هلیله و مضمضه به آب سکنکور و برک خرفه و برک
 پید و برک کاسنی کتد هر کدام باشد و از برودت
 و طوبت می باشد علامتش سفیدی آن و سردی
 که بزبان محسوس شود علاجش مضمضه بجسل و لعاب
 طبع و روغن کوسفند و روغن مصطکی فصل ۱۰
 در خون آمدن از پنج دندان علاجش اگر غلبه خون
 بود فصد کتد و اگر حده خون بود از گرمیها خوردن
 و در آفتاب مقام کردن بر میز کتد و بر مغلظات
 مثل شراب عناب و زبرک و آب غوره و عدس
 مداومت نمایند و سنوینی از این اجزا ساخته شب

برنج

برنج دندان می دیرند کز ماز و وکلنا رطبا شیر
 سماق کل سرخ بوست انار ترش شاخ کوزن سوخته
 مجموع کوفته و پنجه فصل ۱۱ در جنبیدن
 دندان آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و اگر از
 طول مرض بود یا از کثرت رنج و ریاضت پی انکه گوشت
 لثه را آفتی یا انفصائی رسیده بود علاجش غذاها
 مرطب و مستمن باید خورد چون گوشت بزغال و بیه
 و مرغ و بیه و سنون و ابض بکار داشتن و آراشتن
 لثه بسبب رطوبت می باشد علامتش آب از دهان
 رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن فلکین در وقت
 سخن گفتن علاجش بزک سردی و تری کردن و برنج

سنونی ساختن قریفل مصطکی سعد کل سرخ کلنار
 سنبل جوزا سرو مجموع برابر یکدرم نرم کوفته بردندان
 میریزند شبها و از نقصان گوشت بن دندان می
 باشد علاجش فصد و حجامت و ترك شیرینی و ازین
 ادویه سنون ساختن کندر که سینه زراوند و جرج
 دم الاخرین ایرسا و از ضربه و سقطه می باشد علا
 جش استعمال سنون بارد قابض که اول مذکور شد
 فصل ۱۲ در درد ملازه و اشترخا آن درم کوک
 که بر پی لهاة گویند از حول می باشد علامتش
 سرخی و آماس و حرارة در کلو و باقی علامات
 خون با اندک دردی زیر که حس ملازه اندک

است

است علاجش فصد و غرغره بمای و کلاب و سرکه و از
 صفرا می باشد علامتش بختش یعنی مثل سورن زدن
 و بسیاری حرارت و خشکی دهن و درم زبانه از دمی
 بود علاجش ملین طبیعت بشیر خشت و آلو و می
 هندی و غرغره بسکنکورد و رب شاه توت و آب
 کاسنی و خرفه و فلو س خیار حنجره در آب سکنکورد
 کرده و از بلغم می باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی
 رنگ آن و درم بجایت اندک علاجش غرغره به آب
 کامه و کلاب و سکنچین و خردل و از سودا می باشد
 علامتش محکی و صلابت آماس و سیاهی رنگ علاجش
 مطبوخ اقیمون دادن و غرغره به صغره و حلب و ^{کتان}

و انچه و تخم خطمي در آب جوشانده و صاف
 ساخته ابکامه و کلاب اضافه کرده و مي باشد
 که ملازه فرومي آيد و آن بواسطه حرارت و طوبت
 مي باشد و انرا استرحا، لهاه کويند علاجش آنجه
 گذشت در درد آن از خون و از سردی و تري
 مي باشد و علاج آنجه درد بلغمی مذکور شد
 بس باز و نمک و شب و اماس بردارند و میان
 سرانجا که کودکان را نرم مي باشد بکل ديکدان
 يا موضعي که دود بسیار بد انجا ميرسد و سریش و
 سیوش بسره سرشته طلا کنند و بریدن آن از خطی
 خالي شود فصل ۳۱ در خناق خناق نارسیدن

نق

نفس بود بسش و دل يادش واري آن و سبب آن
 اماس نورين است و عضلهها که بگرد آن در آمده
 از عضلات پرونی و اين را خناق مطلق گویند
 و اين اماس از خون مي باشد علامتش سرخی روی
 و پري رکها و ضربان و جستن آن و غلبه خون
 بر تمام بدن علاجش فصد قيفال و حجامت
 ساق و تليين بحقه نرم بس غرغره بسره و کلاب
 و رب شاهوت و آب کشيرت و جون و نرم تغیر
 کرد و زرد و نرم شود انکشت يا التي برو مالند
 ناکشاید و از صفراي باشد علاجش هم فصد
 مي بايد کرد و از شیرخشت و غناب و الو و تره ندي

و نبفشه ملین ساخت و غرغره جنانچه گذشت و بند و اند
 دادن و امثال آن و از بلغمی باشد علامتش بهم
 روی و چشم و سپیدی رنگ و بسیاری رقت
 لعاب از دهن و اندکی درد و شدت نیکی خلق باشد
 که دهن شود باشد علاجش جفنه ترکه در روی
 شحم خطل و ترید بود و غرغره با آب گامه و غسل
 یا بسکنچین عنضلی یا عسلی به آب ترب و سپندان
 یا رب جوز و طبع انجیر و از سودای باشد علامتش
 محکم ورم و پتری و بسایه مایل بودن رنگ چار
 و خشکی و ترشی دهن و تعدد موضع ورم علاجش
 فصد با سلیق و حقه متوسطه میان حاده و لبیه

و غرغره

و غرغره با پنجه در بلغمی گذشت و گاه سبب خناق ورم
 عضلات اندرونی خلق می باشد یا پیرون
 رفتن ممرها کردن از موضع خود بسبب ضرب
 و سقوطه یا بواسطه ماده یابادی غلیظ که در میان
 ممرها در آید یا سببی که در عضلات حادث گردد
 و این را خناق کلبی گویند و این از خناق مطلق
 آن در بود علامتش آن بود که چار قادر نبود بر آنکه
 سر بر آورد یا بجهتی از جهات الثقات کند و کشاد
 دهن البته قادر نبود و این وقتی بود که از پیرون
 رفتن ممر باشد از جای خود اما اگر از ورم عضلات
 بود گاهی می باشد که دهن تواند کشاد و زبان

پرون کرد علاجش فصد و حقنه متوسطه و آنچه گذشت
و در مهره بموضعش بقاعده ردادی و بعد از رد
ازین اجزا اضافی انداختن مغاب من افاقا صبر
سریش فصل عماد در ذبح و در حلق رفتن علق
ذبح وری که باشد در عضلات از هر
جانب حلقوم آن عضلاتی که فرو بردن طعام آب
دری باشد و عضله که بر دهن مری و حلقوم
و درون مری نهاده شده علامتش آنکه قادر
نبود بر چیزی فرو بردن و اگر جهد نماید از نپی
پرون آید و سخن نتواند گفت و چشمهای میل پرون
کرده بود و بلند شده و آب از دهان سیلان

می کند

می کند و گاه بود که سرخی و وری متلالی از گوش
نا گوش در پیش حلقوم بر کردار طوقی بید آید
و این را زنج ازین جهت گویند علاجش فصل قیال
کشد اما خون اندکی بردارند تا فوة با پتند
بس بجنه نرم طبیعت را نرم کرد اند و بر ب
شاه توت و آب سکنجور غرغره کنند تا سه بار
اعاده کنند اما در حلق رفتن زیر واکر بتوان
دید با کلیتین براتی بگرد و به آهستگی و رفق پرون
آرند و اگر دور بود بر که و غلک و سندان غرغره کنند
یا جرعه جرعه می خورند تا بیفتند و اگر تشنگی بسیار
بسیار برند و در حمام روند و تکیه کنند و در پیش

و اگر قوت بود دیگر با ر فصل کنند
و اگر مریض اعتدال کنند

دهن قدری خربزه مانخ بالوش بنهند بدان میل کند و
آید فصله ادر کرکی آواز بر پی مجوحه
الصوت گویند از فرو آمدن ترله می باشد مخلوق قصه
شش علامتش احساس بد رشتی و سورش و دغغه
درین موضع علاجش منع ترله بشرب آب خشیخاش
و غرغره که منع ترله کند مثل پوست خشیخاش و بزرخ
و عدس و کلنار و کل سرخ در آب بجوشاند و سیالا
بند و بدان غرغره کتد و باید که خشک باشد
و از سو مزاج حار می باشد در خمره و اکثر این
در تها با سد و ساو ل چنه ها کرم و بشتکی با فراط
در هوا اگر مرعلاجش آب جو و خیار و هند و آه و انار

بزن

شرین و شراب بنفشه و عناب و خبازی و لغاب دانه
بهمی و آبغول خوردن و از سو مزاج بارد جگر
می باشد و پیشتر حدوث این از خوردن یخ و برف
با فراط و نفیس در سرما و هو خشک بود علاجش جی
سارند برین وجه و پوسته در دهان گیرد فلفل خردل
زعفران سبیل قرنفل بسیار در چینی مجموع برابر
صنع عربی ربع مجموع فند بورن همه و از سو مزاج
رطب می باشد علامتش عدم احساس مجشونه و در
شتی و تقدم مرطبات علاجش غرغره به آبی که انیسون
و بادیان و صقر و ایره ساو بودند در و جوشیده
باشد و رخیل می پی و غسل و سیاه دانه خوردن

و انجیر زرد و بته شور و بریان و منقی و ارسو و مراح
 خشک می باشد علامتش آنکه با گرفتگی در آواز حلقه
 و صفای اندک بود باد رشتی و درد و پیش حلقه
 این حال از کرم و غبار و دود باشد یا روغن کدو
 یا روغن بادام اندک اندک تجرع کردن و لعاب
 اسبغول یا دانه به و قند و نبات سفید خوردن
 و شور با مرغ فربه و آب جو و گوشت بزغال و بته
 و اسفاناج و از سحن بلند و بسیار کفنی می باشد
 بواسطه خشونت یا ورم و الم حنجره و قصبه علامتش
 حام که معتدل هوا و اما باشد و ریحین آب فاتر
 و زرد نه نیم برشت کرم خوردن و شور با حلیم کندم

در روغن بنفشه تازه که متغیر و تری باشد باشد

و باقی

و باقی و اسفاناج و مغز بادام و شراب بنفشه و قند
 و نبات سفید با تخم ریحان و سیوش و یا لوده
 قند با تخم پنیر بروغن بادام باب پنجم
 در امراض صدر و ریة و قلب مشتمل بر نه فصل
 فصل ۱ در تشکی نفس از بلغم غلیظ می باشد
 علامتش خرخری در سینه و سرفه بر آمدن بلغم
 و تشکی نفس بوقت حرکت و اگر سرفه و بر آمدن بلغم
 نباشد خوف استسقا بود علاجش منبج از زوفا
 و انجیر و منقی و صغری و بادیان و ایرسا و پنیر سوسن
 تراشیده و تخم خطمی و نبات سازند و بقی و اسهال
 تنقیه کنند و از حرارت دل می باشد بواسطه کرم

نجات علامش برزگی نبض و نفس و تشنگی و سوزش
دل علاجش فصد با سلیق و تشکین حرارت دل
ببرق کاسنی و کا و زبان و شیر تخم خرفه و شراب صندل
و نیلوفر و طلاها بر دل انداختن از صندل و کثیرتر
و برک خرفه و برک کاسنی و از استرخاء عضلات
سینه و ضعف حراره غریزی می باشد علامتش
نرمی نبض بود و نفس بر مثال کسی نند که کبریه باشد
و تار است نمشید و کردن راست ندارد نفس بر نیاید
و اول را نفس بکا و دوم را نفس انصاف گویند
علاجش علاج فالج و روغن قسط در سینه مالند
و از خشکی سش می باشد علامش باریکی آواز و سرفه

خشک

خشک و کم شدن آن از خوردن ترهها علاجش آب جو
بگوشت بزغال و بره و مغز کله برد و و شیر تازه بز و قد
سفید از سیوها هذ وانه و انار شرین و شفا لوفصل ۲
در سرفه آنچه از ذات الحجب و سئل و ذات الیه
و ورم جگر باشد و عرض قابع آن امراض است مذکور
خواهد شد اما آنچه بخود مرض است انجامد کور شود
باید دانست که سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید
از ترله تیز و رفیق می باشد که پوسته از سرفه می آید
علامتش آنکه در شب و در عقب خواب زیاده کرد
و سرفه و حلق خا دیدن کرد و سرفه آید اگر زود
بمغ این اجتهاد نماید خوف سل باشد علاجش

منع نوله بشراب خشخاش و غرغره ازین اجزا عدس پوست
خشخاش کل سرخ سکنکورد برالبنج کلنار و حب
السعال که ماده را غلیظ کرد اند و منع سیلان
کند ازین اجزا ترتب کنند خشخاش برالبنج تخم گاهو
تخم خرفه مغز کدو و مغز تخم خیار نشاسته کثیر اصمغ
کوفته و نخته بلعاب دانه های برشته و جهاکتد
و پوسته در دهن می دارند و سر تراشیدن و چیزی
درشت در سر مالیدن و از سومراج کرم و خشک
در شش می باشد علامتش زیادتی سرفه در وقت
حرکت و تشنگی و کرسنگی و حرارت هوا بالا غری بدن
و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک و در خوش

خانه

در وقت سرما و سرفه و تشنگی و حرارت هوا بالا غری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک و در خوش
در وقت سرما و سرفه و تشنگی و حرارت هوا بالا غری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک و در خوش
در وقت سرما و سرفه و تشنگی و حرارت هوا بالا غری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک و در خوش
در وقت سرما و سرفه و تشنگی و حرارت هوا بالا غری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک و در خوش

خانه حمام و امثال آن علاجش آبجو و مرغ و کدو و
سفناج و سرمق و شراب بنفشه و نیلوفر بلعاب
دانه های و سیوش بقرق کاسنی و کاوزبان از میوه ها
هندوانه و انار شیرین و صندل و آب کشیز و کلاب
و برگ خرفه و تراشه کدو و تر بر سینه طلاکتد و آن
سومراج سرد می باشد علامتش صدا بخه در حرارت
گذشت علاجش کلنکین عسلی و انجیر و منقی و مغز
بسته غذا تخم و بافلی و لوبیا و زعفران و دارچینی
انداخته و سینه را روغن ها کم مالیدن و از جوشش
قصبه شش می باشد و این را برات السعال گویند
علامتش آنکه از سخن گفتن و چیزی خواندن و دود

و غبار الم یابد و از هوا کرم و شرتهای کرم علاجش
 فصد کردن و مسهل صفر دادن و برتدیر سوء
 مزاج کرم مداومت نمودن و از درستی قصبه
 دود و غبار و بسیار گفتن می باشد علاجش لعابها
 و شورباها حبب دادن و فالوذجات اما سرفه
 تر است که با آن چیزی برآید از امتلا شش از خون
 صفر اوی می باشد علامتش بزرگی نبض و حراره
 بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد لذت
 یافتن و پیشتر این سرفه چیزی بر نیاید اما کاهی خون
 تقشی زرد برآید در قسم تر آورده شد علاجش
 فصد کردن و آنچه در سرفه کرم گذشت از اشربه

و اغذیه

و اغذیه و ضماد عمل نمودن و از اخلاط غلیظه می
 باشد علامتش خرخره سینه و بر آمدن چپها غلیظ
 علاجش آنچه در تنگی نفس مذکور شد و بیاید
 دانست که بسیار باشد که در سرفه اگر ترشی دهند
 سرفه زیاده کرد و اگر شیرین دهند بصفر مستحیل
 کرد و دهن تلخ شود درین وقت شراب نیلوفر
 دهند که در وی خاصیتی است که بصفر مستحیل
 نکرد و دیگر آنکه در بعضی اوقات در همه اشخاص
 و در بعضی اشخاص در همه اوقات مشاهده
 افتاد که ترشی از آله سرفه کردند و آنجهان بود
 که سرفه میان مردم عموم یافته بود و ترشی زایل

شدی و چند کس را دید که هرگاه ایشان سرفه
عارضی می شد از آن ترشی کردند پس اگر ایشان
کند بدان ترشی در بعضی سرفه ها که صفرا
و حرارت غالب بود و در نیت فصل ۳ در
خون بسرفه بر آمدن اگر اندک بود و باندک سرفه
بر آید از جگر و قصبه بود علاجه ترغیر بقابضات
و کلارنی و صغیر عری پوسته در دهان می گیرند
و از کرمها و نعره زدن بر هیز نمایند و اگر بسرفه
بسیار بر آید اگر نیک سرخ بود از سینه است و اگر نیم
رنگ بود از سش است در همه اقسام این فصل کنند
و شراب حب الاس و قرص که با هند غذا برنج و باقی
در سینه است و اگر سرفه در سینه است و اگر سرفه در سینه است
و اگر سرفه در سینه است و اگر سرفه در سینه است

بشیر خشکاش و مرغ اگر تب باشد در آب جوی برندان
میوه امرو و سیب مناسب است فصل ۴ در
ذات الریه ذات الریه ورم کرم بود در شش از
صفرا یا خون یا بلغم شود و عنق علامتش تب دایمی
تیز و سرفه و کرائی سینه و تنگی نفس و درد از سینه
بجانب پشت می کشد و انتفاخ و سرخی روی چشم
و سبزی پلک چشم و تنگی و خشکی زبان و نبض
موجی و سباب در بلغم سرخی روی و چشم و حرارت
مک بود لکن کرائی و سباب بیشتر علاجه اش اول فصد
با سلیق کنند پس تلین طبیعت مثل شیر خشک و برنج
و بنفشه و آلو غذا آب جو شراب غناب و بنفشه و نیلوفر
و بنفشه و آلو غذا آب جو شراب غناب و بنفشه و نیلوفر

و شراب انار شیرین بقرق کا و زبان دهند و در وقت
غلبه حرارت و تشنگی بشیره خرفه و تخم خیارین و اگر
بلغمی بود پر سیاوشان و تخم خطمی و بنج سوس در اشیره
مذکوره در افرانید و ضماد از آرد جو و بنفشه
نهند یا از موم سفید و روغن بنفشه موم روغن
ساخته در سینه می مالند و در آخر خطمی بس تخم کتان
با ان ضم کنند و حب السعال برین وجه سازند مع
تخم خیار مع تخم کدو شیرین خشخاش مغز بادام مقشر
از هر یک ۳ بنفشه ۲ رب سوس اترنجبین پاک
کرده مثل مجموع بلعاب دانه به یا سوس بپوشند
و جها کتد هر یکی دو دانک و سرانگشت بپنهند

نایمن کرد

تا پهن کرد و حب السعال را برین وجه می باید
ساخت فصل در سسل سدرش شش بود
بعضی کسان باشند که اگر چه شش ایشان ریس
نباشند لکن حال ایشان مثل حال مسلولان باشد
و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتها لرز از سر
سش فرو آید و کدرها دم نزن را که مجاری نفس
کویند متلی کرد اند و تنگی نفس و سرفه صعب و ضعف
و لاغری و کاهش بدن پیدا آید و اگر چه این نپه
الحقیقه از قبیل تنگی نفس باشد لکن این را مسلول
خوانند اما سسل حقیقی که قرچه سش باشد علاقه
لرزم تب دق و سرفه بر آمدن مده و جرك و فرق میان

بلغند آنست که مد با خون خشکیش برآید و بدلوی
 بود خاصه اگر بر آتش اندازند و اگر بر آب اندازند
 بعد از دوسه ساعت با تک آب رود اگر در ابتدا
 و هنوز بجد استحکام نرسیده بود اگر معالجه و تدبیر
 بصواب اتفاق افتد ممکن که صحت یابد و اگر بجد
 استحکام رسیده بود چنین گفته اند که لا علاج کو یا
 تیلطف به یتیمون امره علاجش در اول که خون
 برآید رک با سلیق زنند و خون بسیار برند آرند
 و آنچه بردارند بجد کثرت بردارند چنانچه سر رک
 می گیرند و بازوهای کتد بعد از آن قرص کهن باو شرب
 حب الاس دهند و بر تدبیرات که در تب دق در باب

یازدهم

یازدهم ایراد یافته موافقت نمایند نافع باشد فصل
 4 در ذات الحب ذات الحنب را شوصه و برسام
 گویند و بعضی او اصل میان هر یک فرقی کرده اند
 و بیان آنرا در معالجه زیاده مدخلی نیست و روی کرم است
 در حجاب داخل یا خارجی یا محاب خارج یا عضلات
 داخل یا عضلات خارج و ورم قسم آخر چون در خارج
 است محسوس کرد علامتش تب تر و لادم و وجع
 ناخس یعنی درد به آن ماند که چیزی سرتین در جایی
 فرو می برند و نبض متشاری یعنی سریع و متواتر
 و اگر آن مختلف در بلندی و بستی و صلابت
 مشابه مشار در روزگی و نیکی نفس و سرفه خشک

در ابتدا بس در آخر چیزی بر آید علاجش در ماده
دموی ضد کنند از جانب عله اگر بینند که مرض
را قوه واحمال آن هست و شراب غلاب و فیوفرو
بنفشه و لعاب دانه به واسبغول دادن و آب
جو و اسفاناخ و طبیعت را نرم داشتن و ضماد
از آرد جو و بنفشه سازند فضل لا در ذات
الصدر و ذات العرض و دم حجابی که سینه را بدو
محش کرده اند اگر در جانب سر سینه بود از ان الصدر
گویند و اگر در جانب مهرها بست بود ذات
العرض خوانند علامت ذات الصدر احساس
درد بود درد رازی سینه از ثقبه بخی یا فم معده

و عدم

و عدم قدرت علیل بر نظر کردن بر زمین و آسمان
و از تکیه کردن بر پهلوها و پشت راحت یافتن و علامت
ذات العرض احساس درد میان درد و شانه و بر پشت
یکه نتواند گرفت و محاسب است و جب نگاه نتواند
کرد و در وقت سرفه رحمت بسیار رسد علاج درد و
علاج ذات الجنب بود الا آنکه در اول ضماد بر سینه
و درد دوم بر میان درد و شانه باید نهاد فصل ۸
در خفقان طپیدن دل که پیرون از اعتدال
بود سبب آن سوء مزاج ساده می باشد یا مادی
و علامت سوالمی اجات بتکرار مذکور گشت
معلوم گردانند و ساده را بنندیل و مادی را سقیه



و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدل لازم دارند و دیدن
می باشد و علاج آن در باب هفتم پیاداد و یه قلیه
کرم مشک عود عنبر همین ابر شمش و عفران
قرنفل شاسفرم دارچینی سعداد و یه قلیه سرد
مروارید ناسفته بسد صندل کل سرخ طباشیر
کشیر شب نیلوفر کافور رباهی ادویه قلیه معتدل
کاو زبان زعفران یاقوت مرکبات مقرحات
یاقوتی سرخ و معتدل و کرم و دواء المشک
فصل ۹ در غشی معطل شدن فوت حر
و حرکت بواسطه ضعیف دل و سبب آن چیزی
بود مودی که بدل رسد چنانچه در نوبتها بعضی

تمت

تها و ارکیدن هوام زهر ناک و از خوردن زهرها
و از وصول بخارات ردیه بدین چنانچه در احناق
رحم یا خارجیه چنانچه شش حیفه و امثال آن می باشد
یا از سوء مزاج ساده یا مادی یا ملت روح و وقت
آن علاجش در آن وقت رس آب سرد بر روی
و بویها موافق و خوش و گاه کل و کلاب
بکار داشتن و دست و پای مالیدن و حرکت دادن
و در وقت تسکین و باهوش آمدن سبب معلوم باید
کرد و در دفع اجتهاد نمودن لان العشی اذا
نوط و جب الموت باب ششم
در امراض مغده و جگر و سینه مشتمل بر پانزده

فصل اول در سوء مزاج معده یا سوء المزاج
ساده باشد علامتش سستی و جشاء و حاد و فاسد
شدن غذاها لطیف و اندک و کم و خشکی دهان
و قله شهوة طعام علاجهش شراب رزک و غوره و انار
و ربواج و شراب صندل و لیمو و نارنج غذا و رشک
و حصرتیه و سماق و جرمیه و فاجیه و آب شدید
البرد یا با ماده صفرا علامتش آنچه گذشت یا ملح دهان
و غشيان و پرون آمدن صفرا نفی علاجهش بقیه نفی
و اسهال و باقی تدبیرات مذکوره و از کرمی و تری
می باشد علامتش اعتدال از روی طعام و بسیاری
آب دهان خاصه تردید کرمی و نفی بر آمدن صفرا

و بلغم

و بلغم و صفرا نفی یعنی مثل زرده تخم مرغ علاجهش
تیه کردن و مجب عاریقون اسهال آوردن و شراب
لیمو و کلکنه افتابی بهم سرشته یا نوش دارو نیم درم
و رب بهی مسکه یا شراب نارنج در صبح نباشنا
خوردن و از کرمی و خشکی می باشد علامتش علامت
حرارة باز یا دقتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت
و لاغری بدن علاجهش آب جو نیم رخ و بیه و بن غاله
و انار و سیب شیرین و هندوانه و شراب انار بوق
کاسنی و از سردی ساده می باشد علامتش ضعف
هضم و دیر گذشتن طعام از معده و غیر آن بن
و نفی طبیعت و بسیاری نفخ و از روی طعام علاجهش

جوارشاب کرم و از سردی و تری با ماده می باشد
 علامتش کمی از روی طعام و میل بعد اها تیره عیان
 و سنگی کادب و آروغ ترش و بوی در شکم علاجه
 سقیه معده تقی آوردن به آب شست و عمل واسه مال
 بلغم و مداومت بر نوش دار و جوارشاب و کلنکیز
 و از سردی و خشکی با ماده سوداوی می باشد علا
 متش بسیاری از روی طعام و ضعف بهضم و سبزی
 نفخ و سوزش معده و ترشی پیش از خوردن طعام
 و پرون آمدن سودا بقی حبابچه دندان کند شود
 و بزری سپرد علاجه معده مطبوخ آفتون
 و معجون مجاح بس مداومت بر مقویات مذکوره

و از

و از سردی و خشکی پی ماده می باشد و این دیر معالجه
 پذیرد علاجه اش اعذیه و اشربه کرم و تروطلاها
 کرم و تر بر معده انداختن و از تری پی ماده می باشد
 علامتش قله تشکی و نفقار غذا و چیزها تروضر
 یافتن از آن و بسیاری آب دهان و سرع نزول طعام
 از معده علاجه اش اطریفل صغیر و موصول و از سردی
 پی ماده می باشد علامتش ضعف بهضم و بطانول
 طعام از معده و تغیر آن ترشی و نرمی طبیعت و بادا
 شکم و بسیاری شهوة طعام علاجه جوارشاب
 حاره و از سردی و تری ساده می باشد علاجه متش
 مرکب از علامت سردی و تری مفرد با سفیدی

رنگ و سستی گوشت بدن علاجش چیزها کم خشک
 فصل ۲ در درد معده از سوء مزاج می باشد
 علاجش تبدیل و اجتماع اخلاط رده می باشد
 علاجش تنقیه و از ورگ باشد علاجش هم در پخت
 باب بیاید و از بادهای باشد علاجش تکیه بجوارش
 و سبوس و نمک و خوردن جوارش کوبی و امثال
 و از ضعف می باشد علاجش تاج درم بعد از تناول
 طعام و تسکین نایافتن الا بقی عام علاجش تقوه
 معده فصل ۳ در فساد ستموه این آزر وی
 خوردن کل و امثال آن بود سبب آن اجتماع اخلاط
 رده است در معده پس طبیعت مایل می باشد چیری که

ضدان

ضدان باشد و گاه می باشد که آزر وی آن برادر دفع
 و طلب ضد نباشد بل که طلب آن خلط رده است
 مشابه و مشاکل خود را و فرق میان هر دو آنست
 که اینجا که طلب مشاکل است صحت با او محفوظ نیست
 و اینجا که طلب صداست و برادر دفع مودی با او صحت
 محفوظ باشد علاجش تنقیه معده بقی و اسهال
 و تسکین این آزر و نمک بریان و شور و عیش
 استخوان طیور و تفلها مرغوب فصل ۴ در هیضه
 هیضه حر که مواد فاسد غیر منظم بود که از بدن باز
 کرد و بعفو سده واقع و بقی و اسهال مندفع
 کرده و گاه بود که نباشد اما از میش کشتن و غشای

خالی نبود از غیر طعام و فساد آن بصر او بی باشد
 علامتش اندفاع آن نفی و اسهال علاجتش تسهیل
 قی به آب کرم و سقیه معده سر شراب انا و بودینه
 و شراب لیمو و کلاب و رب ریواح و امثال این
 سکین دهند و از غیر طعام سردی و بلغمی می باشد
 علامتش بر آمدن ترشی و بلغم نفی و اسهال بلغمی علاجتش
 آب کرم دهند که در و اینسون ویره و مضطکی جو
 شیده باشد و بگذارند تا سکن چند مجلس پاید بس
 کوارش سفر جلی قابض دهند و اسباب بیضه
 نوع بود یکی خوردن طعام بسیار که از احتمال معده
 زیاده بود دوم چرهای لطیف و سریع المنضم بعد از

چرا

چیزها کیف و بطی المنضم خوردن سیم تنایي حوسر ماکول
 و در معده تناه تر شدن آن بس باید که پیوسته ازین
 اسباب اعراض و اجتناب لازم داند جگانه بود که این
 مرض بغایت صعب گردد و نبض ساقط شود و رنگ
 مریض مثل رنگ اموات گردد و باشد که نفخ پیدا
 آید در دست و پای درمان وقت باید که نثر سرد و معالجه
 باز نگیرند و صاحب بیضه را بهیچ طعام نباید داد
فصل ۵ در جوع کلبی زیادتی از روی طعام و حرص
 بر ماکوت بود جنبانجه از طبع کلاب آید از سوء مزاج
 سرد خم معده می باشد علامت و علاج مذکور شد
 و از بسیاری ریختن سودا بلغم معده می باشد علا

چرا

اندکی شهوه آب و ترشی جشا و آروغ و سوزش
و دغدغه بسیار در معده و بی صبری بر نا خوردن
و کثرت بر از علاجش اسهال سودا بعد از قصد با سلیق
و طعام جرب دادن و آراشیاق تمام بدن بغدادی باشد
چنانچه حال ناقره مان علاجش غذاها کثیر النعمیه دادن
بکرات اندک اندک و از ادخال نیک محترز باشد
و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاه دارند
و از دیدن می باشد در باب آینده ازین باب شمه پاید
فصل ۶ در جوع بقری کسکی اعضا و سیری
معده بر اعضا بعاية بغداد محتاج بود و طالب معده
ازین سفر و غیره از سوئ مراح سرغم معده که قوت

حر

حس و حدب را بپزند با نقصان غذا و شدة شهوة
اعضای باشد علامتش ضعف قوه و لاغری بدن
و بطلان شهوة و چون دست بر فم معده نهند سردی
محسوس بود و اندک دردی باشد در آن موضع و در
بعضی اوقات غشی عارض گردد و بسیار بود که مسافر
انرا که سرما قوی خورند خاصه اگر پیش از آن کرسنه بوده
باشند و تعلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش
در حال غشی انچه در غشی مذکور شد و معده را بتعویات
مثل سعد و شبل و کل سرخ ضاد کتد و چون از غشی
پروان آید نان اندراب کوست تر کرده بدهند
و اگر آب کوشت باین طریق گیرند قوی تر باشد و بکیرند

گوشت کوسفند يك ساله و سپیدی را از وی جدا
 کتد و سرخی را کباب کتد و درد يك سنگی نهند و
 ندکی کلاب بر جگاتند و سرد يك را پوشند و بر سر
 آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت
 هنوز خام بود که گوشت را بفشارند و آبی که بیرون
 آید و آنچه پی فشاردن بیرون آمده بود همه را بیکد و جوش
 بدهند تا پنجه تر شود و اندکی نمک در آن دارند و
 و از اخلاط نفی مثل بلغم زجاجی می باشد که بغم معد
 آید و قوت شهوة را بپزند و این برخلاف آن بلغم
 بود که شهوة کلی احداث کند پس آن ترش بود و غم
 معد را ببرد و شهوة را بجنباند و این که سیب غشی

کرد

کردد پی طعم و غلیظ و لزج بود علا متش علامات
 سوء مزاج بارد مادی و علا جش بقیه معد و لیساین
 و این قسم از اسکالیه خالی نبود زیرا که با استفراغ حیات
 بود و کرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد و آن
 ضعف قوی در فم معد و حرارة شدید در جمیع
 بدن می باشد علا متش علامات سوء مزاج کرم
 و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع
 غشی در وقت کرسنگی علا جش در حال غشی آنچه
 معلوم است و بعد از آن غذاها سر بالفعل و با
 لقوه و مقوی فم معد مثل نان در آب انار و آب
 سیب و بهی و سزاب زرك و شراب لیمو و نارنج و

ریواح و غوره که بر پنج خنک کرده باشد ترند کردن
فصل ۱۰ در سگی مغرط از حراره دل و سینه
 و سشی می باشد علامتش آنکه با استنشاق هوا خنک
 تسکین یابد علاجش بوییدن بویها خنک مثل خیاب
 و صندل و کلاب و برك پید و اغدیه و ضمادها و اطلبه
 سرد بکار داشتن و از حراره معده می باشد علامتش
 علامات حراره معده و تسکین یافتن باب بهتر از هوا
 علاجش شیر خفه و سکنچین و شراب زرك و خیار و
 هندوانه و امثال این و از غلطه یا لزجت یا شوری
 خلطی یا غدای می باشد در معده و ماهی شوم جامع
 این هر سه صفت باشد علامتش آنکه هر خید آب

خورده

خورده سود تشکی زیاده گردد و چون صبر کنند بر آب
 ناهور دن بخصیص در آب اول و چیزها کرم خورند
 مثل عسل طرز دوسکی تسکین یابد و این را عطش کرب
 گویند علاجش بقیه کتد بقی و اسهال اگر خلطی بود و اگر
 غذای بود ترك اغدیه موصوفه نمایند **فصل ۱۱**
 در ۲ و تهوع و غشاش و ۲ الدم ۲ حکه معده باشد
 بدفع چیزی ارطریودهن مقرن با او حکه آنچس
 در آمد فاع و تهوع حکه رافع باشد یعنی معده
 پی حکه مندفع یعنی آنچس که معده دفع او کند و غشاش
 حاتی باشد معده را که به آن حاله اقضا حرکتی کند
 و سبب این حالات صفرا می باشد علامتش تشکی

و حرارت و حروح صفرا بقی علاجش تنقیه معده می و
 حصه و تعدیل با شربه و اغذیه ملایم خوش بوی
 و بلغم و سودا می باشد بعلامات هر یک معلوم گشت
 علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه شراب انار بوی دینه
 دادن اما فی الدمر یعنی برآمدن خون بقی ارکشان
 شدن رگی در معده می باشد علاجش ضد باسلیق
 و بجرع آب بهی یا شراب حب الاس که در اینجا صمغ
 عربی و کلارینی و دم الاخوین اضافه کرده باشند
 و بلوط و خربوب و سماق نیز موافق است و از آمدن
 جگر با پیرز بعد می باشد علامت آفت آن عضو
 علاجش استفرغ آن بجای دیگر فصل ۹ در فواق

حرکت

حرکت فم معده باشد بر آدفع چیزی مودی از حرارت
 می باشد جنبه در تهها محرقه یا از خوردن چیزها
 که بسیار گرم باشد علاجش اغذیه و اشربه و اضمه خنک
 بکار داشتن و از برودت که عارض معده شود می باشد
 علامتش علامات سردی و میل علیل بچیزهای گرم و پیران
 و مسافران در سرما بسیار واقع شود علاجش معده را
 از برون و اندرون گرم کند و درین نوع و در نوع
 ریخی و رطوبی که بعد ازین ذکر رود حرکات عینیه
 و نغره زدن و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن
 بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نقسائیه
 بغایت مفید و مؤثر است و از خیری کننده و سوزنده

حرکت

فمعه را می باشد چنانچه ارقی زنجاری و خوردن خربامیر
 حادث شود علاجش می کردن مسکچین و آب کرم
 و شراب لیمو بازک دادن یا سیوش و ارکرایه
 طعام بسیار و غلیظ مایع مزج و غلیظ می باشد علا
 قه کردن به آب کرم و بلغی را به آب ترب و مسکچین
 عسل و از بادها غلیظ می باشد علاجش با اصول
 و کلقد مقوی بمصطکی و انیسون دادن و شبت
 و بابونه و بودینه بر فم معده طلا کردن و روغن
 مصطکی و روغن شبت مالیدن و از ورم حکرمی
 باشد و در آن پاید و از خشکی می باشد علامتش
 آنکه در معده خلطی یا قلی یا بادی یا حرارتی بود

و بعد

و بعد از استمراعات و تبها کرم بسیار عارض شود
 علاجش شیر و روغن بادام خوردن و در معده مالیدن
 غدا آب جو و مرغ قریه کروترو اسفاناخ انداخته
 فند و نبات سفید باب هندوانه و لعاب دانه بهی
 و اسغول **فصل ۱۰** در اورام معده آماس
 معده از خون و صفرا می باشد علامتش تب و حرارت
 در معده و درد و ظهور ورم و درستی زبان و شد
 تشکی و سقوط اشنها علاجش ضد باسلیق کردن
 و آب انار ترش شرین دادن و آب جو و شراب آلو
 و تم هندی و شراب بنفشه و نیلوفر به آب کاسنی
 و سکنک زرد و در ابتدا صماد از آرد جو و برک

خرفه و لسان الحمل و آب های و سبب هندی و بعد از چهار
روز کل خطی با آن ضم کنند و چون حرازه تشکین
یابد بعد از ضحای از بابونه و اکلیل و کل سرخ و کل خطی
کشد و با اشربه مذکوره آب بادیان و آب کرفس در
افزایند و از بلغمی باشد علامتش تب آهسته و بسیار
آب دهان و سقوط ششویه طعام و باد کمر و تن معده
پنهان که محکم در زیر دست آید و سفیدی روی
و زبان و تبیح علاجش ما الاصول به آب کرم دانه
و غذا نخورد و ماش مقشر میوه انداخته و مهر کرده
اما جم تیمون دهند و بر آب آن اقتصار نمایند
و روغن کل و اندکی سرکه بهم در معده مالند و بعد از

چند

چند روز بسعد و سبیل و خاکستر جوب انکود بر که
و کلاب سرشته ضحای کتد و اگر تحلیل نباید برفق
استفراغ نمایند با سمال فلوس خیار جنبه نجی رص
در آب کرم حل کرده و صاف ساخته با آب بادیان
و تخم کرفس و کل قند آفتاب چند صباح دهند و آن
سودایی باشد علامتش صلابه و محکم ورم با افکاء
فاسد و بد خلقی و در کواقدان چشم و خشکی روی
علاجش ما الاصول و روغن بادام و فلوس
خیار جنبه با آب بادیان و آب کرفس دادن و ضحای
از حله و کثان و بابونه و کل سرخ سازند و اگر تحلیل
نیاید ایارج مقوی یا فیتمون و غار بقون دهند

وضاد از اشتق و معاث و تخم و پنجه کشش و سنبل و سعد
 کتد فصل ۱۱ در لورام بکند و دم جگر از خون
 می باشد علامتش تب و خشکی و درد و سوزش
 در موضع جگر و سقوط شهوة طعام و ظهور ورم
 و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق
 اگر ورم بزرگ بود و معده را از بنزگی آن راحت
 رسد اگر در جانب متعبر بود با آن علامات قوی قبض
 شکم و فواق و ذهاب شهوة طعام پیش بود و اگر
 در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتگی بول
 و فرو کشیدگی خیز کردن نذیر بود علاجش وضد
 با سلیق و شراب آنار و آب انارین و آب کاشنی ^{سکنکوار}

رزد

رزد و سکنجین قندی غلا آب جو ضاد از آرد
 جو و برك خرفه و لسان الحمل و کل سرخ و صندل
 و بعد از سه روز ضاد از آرد جو و نبفشه و کل خطمی
 و کل سرخ و بعد از هفت روز که حرارت تسکین
 یافته باشد بایونه اضافه نمایند و بعد از آن ^{نبفشه}
 و کل خطمی و بایونه و کل سرخ اقتصار نمایند و میان
 ذات الحجب و ورم جگر الباس می شود چپته
 محقوب آن مریض را گویند که نفس باز کشد
 و چندانکه تواند نگاه دارد و بعد از آن از و سوال
 کتد اگر در آن وقت دردی در زیر یا زبردند
 نما، ملو می ماند و دم جگر است و الا ذرات الحجب

است و از صفرا می باشد علامتش زردی روی و زردی
 دی زبان با جو سس آن و سدت تب و حرارت
 و صفراوی علاجه اش اسهال صفرا بطوخ شیرجشت
 و ترخچین و قمر هندی و تخم کاسنی و پوست بچ کاسنی
 و سکنور زرد اگر ماده در مجذب بود چیزی که او را
 ربول کند پیش دهند و اگر در مفر بود چیزی
 که اسهال کند در هر دو صورت طبیعت را نرم
 باید داشت و از بلغم می باشد علامتش سفیدی
 روی و زبان و قله سنی و احساس نرمی و نرم
 و عدم درد و تب علاجه اش حقنه تیر و سراب مالیدن
 صول شیره تخم خربزه ضماد از بایونه و اکلیل و کل

سرخ

سرخ و حم کمان کتد و از سودا می باشد علامتش
 ادراک صلاب در موضع جگر و فساد رنگ روی
 و لاغری بدن و قله سیه و عدم درد و تب و گاه
 با حرارت مزاج می باشد علاجه اش اسهال سودا بعد از
 نکه ماده را بسکچین بزور و عین صلی و اقراص
 مقل محبه کرده باشند صمغه و غذا و شربت محبب
 کمی و سردی مزاج از آنجه و کرسد ترتیب کتد
فصل ۱۲ در سوء العینه ضعف و سوء مزاج جگر
 را سوء العینه گویند مقدمه استسقا بود علامتش
 زردی روی با سفیدی آنجه و تهیج روی و بلکه
 و دست و پای و گاه بود که بجه بدن رسد و از لوازم

این مرض است بسیاری هم و قراقر در شکم و پی تری
 و اختلاف اجابه طبیعت گاهی نرم آید و گاهی محکم
 و گاهی دیر و گاهی زود علاجه علاج حقیف
 استسقا فصل ۱۳ در استسقا استسقا در
 لغت آب خواستی و عمله استسقا گرفتن است
 و در اصطلاح اطباء مرضی باری بود که سبب محلل
 و در آمدن ماده عریقه بارده تمامی اعضا و ظاهری
 یا مواضع تدبیر غذا و اخلاط و این مرض سه نوع
 باشد و در آرد او بدتر آن خلافت بقویله فی
 بود پس لجمی پس طبعی علامت زقی کرانی شکم و بزرگی
 و روشنی بوست شکم و چون دست بر شکم مالند

همچون

همچون زقی یعنی خیسکی پر آب نماید و آواز آب سموع
 کرد و در وقت دست بر وزن و از بهلوی کردن
 علاجه علاج ورم جگر اگر علامت ورم بود و اگر
 از سو مراح بود کرم را بسکچین و آب کاسنی و سر
 در اسکچین بزوری و غذا مناسب هر یک و
 ستفراغ زرداب عمل کا الحلاج سرد یا گرم بحسب
 حرارت و برودت امراض مریض و بعد از آن بر مله
 و مقویات سرد یا گرم مواظبت نمایند مدقات
 تخم کرفس انیسون روناس پر سیاوشان بادیان
 تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی مقویات قرص
 انبر یا ریس سرد و کرم و قرص کل و شراب و نیاری

و سکنین بزوری علامت لخمی تربل و فرو به شدن
 چمع بدن و چون انکت بر موضعی فرو برند مدتی
 در کو باند و سپیدی بول و نرمی طیف و پیش
 بعضی این اسلم انواع است مداوای سردی مراح
 جگر و تقوئه و سحرین بانچه در سوء مراح معده
 مذکور شد و در ریک نرم و کرم ار کردن بزیر
 نهان شدن علامت طبعی عدم کوانی خنانچه
 در زتی بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبل
 سموع سود و ناف پرون آید علاجش اسهال
 بر فو مجزی که احداث کری نکند و تعدیل جگر
 و معده کردن به این نوع از کری جگر و سردی معده

حارث

حادث کرد پس بحلیل بادها بسکنین بزوری
 و حقمها و شیا فها و کارها ادویه موضعی
 سرکین بزور سرکین کاو و کو کرد و سرکه مجموع یا
 بعضی بر کب کرده لخمی را بر چمع بدن ضامد کتد
 و زتی را بر شکم و طبل را بر اطراف هم گذارد
 و سوس و غلک کرم کوده و اعتسالم چشمها کرم
 و حمام عرق آرنده مفید است و حمام تری فر آیند
 یعنی حمامی که آب بسیار برینند خاصه آب خوش
 و شیرین مصراست و شیر شتر خصوصاً که قیصوم
 و اشال آن جر اکند اگر عوص غذا و آب دهند
 بغایت مفید باشد همچنین بود بول اشتر و بز که

قیصوم و در منہ خورده باشد و آورده اند که صیفه
را استسما عارض شد با حراره خندان امار خود
که از ذکر آن شرم آید و خلاص یافت فصل ۱۴
در یرقان و ارمال نیز در لغت آمده اما در طب مشعل
نیت این مرض دو نوع است زرد و سیاه اما یرقان
زرد از چمة دفع طبیعت می باشد ماده صفرا
بظاهر بدن بطریق مجرای جانحه در تهها صفراوی
در روزی از روزها بمران واقع شود اگر پیش
از هضم بود نیک نبود پس اگر طبیعت بخود دران
وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر بود علاجه
مدد طبیعت بر دفع باید کرد بدخول در آبرن کرم

و لکن

و سکنچین دادن و از کرمی مراح می باشد علامتش
علامت کرمی مراح جگر و بسیاری زردی قارور
و کف زرد علاجهش سمنل صفا و شربت ها که جگر را
خنک گرداند و غذاها و ضماها ازین پس و از
کرمی ره می باشد و فرق میان این و آنکه از کرمی
جگر است آن بود که آنچه از کرمی جگر بود رنگ تمامی
بدن زرد بود الا روی که به تیری کی زند و بدن لاغر
شود و طبیعت قبض داشته باشد علاجهش
مثل علاج سده علامت سده جگر کراچی در موضع
جگر بود پی درد و تب و اگر سده در جانب محدث
بود بول رقیق و اندک بود و اگر در جانب مقعر بود

استعمال ادویه مفتحه مسمله کتد مثل راوند بکچین
و آب بادیان و کرفس و کاسنی و سکنجور و از کرمی
هوای باشد و این قسم کودکان را و زنان بسیار افتد
علاجش جایها خنک و اشربه و عذیه و میوهها از آن
جنس و از ورم زهری باشد علامتش تب رف
کرمی کرمی موضع جگر و درستی زبان و تنوع علاجش
علاج ورم جگر و از ضعف زهری باشد علاجش
علاج ضعف جگر و از سده در مجری که میان زهر و
جگر است می باشد علامتش ۲ صفراوی با اندک
یغله در جگر و بر از اندک اندک سفید گردد علاجش
استفراغ صفرا و استعمال مفتحات مثل آب تلخ کاسنی

و سکنجور

و سکنجور زرد و تخم کرفس و بادیان و راوند و سکنجین
بزوری و بحسب کرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد
صرف نمایند و از سده در مجری که میان زهر و ورمها
است می باشد علامتش اندک براز سبکبار سفید گردد
و بحسب پدید آید و باین صنف فی نباشد و یکی که قوی
تولد کند علاجش آنجه گذشت در کشادن سده این
مجری آب کرب و جعفر که در و فلوس خیار جنب
هل کند بار و غن بادام حقه کردن بغایت مفید است
و اگر سکنجور و تخم کرفس زیاده کتد قوی تر باشد
و از قوی می باشد علاجش علاج قوی و اما بایر قان
سیاه از سده میان جگر و سبز و میان سبز و فم

معه می باشد علامت این هر دو سه آنکه یرقان
اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه
در ثانی شمه دفعه ساقط گردد و کرانی و تعدد
در جانب جب بود علاجش سکچین بزوری و اسهال
سودا و از بیاری حرارت جگر می باشد که خون
را بسوزاند و فرق میان کبدی و طحال آنست
که کبدی را سیاه می کند با علامت سوراخ کبد
و طحالی نیک سیاه بود با سیاه می بود و برآورد
شکایت مریض از جانب جب بود و غم و آندوه
پس بی و خفت نفس علاجش فصد و پیرون
کردن خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر و ^{ضعف}

جاذبه و با سکه سبزی باشد علامتش کور و سپه
چشم و سقوط سیه و خروج سودا بقی و اسهال
علاجش تقویه سبز و نهادن بجهت پی نسردن
و ضادهای تقویه و دلک و ریاضه اگر از سکون
و دعه با سودا زجهت دفع طبیعت در بحر ان اسما
مراض سوداوی می باشد علامتش آنکه دران
امراض حادث گردد و در عقب ان حنفی حاصل شود
علاجش مدد کردن بر خروج آن و از ورم سبزی
باشد **فصل ۱۵** در ورم و باد سبز اما ورم
پیشتر سوداوی بود و بعد از ان دموی لکن سبزی
بر ورم بسودا مستحیل گردد و بلغمی و صفراوی

اندك و نادر بود و پیش او دام در زیر بزر عارض
 شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست
 در ورم ماییدن درد زیاده کرد و باد تشکین یابد
 و بود که آواز و قراق سموع سود اما دموی
 علامتش درد در جانب بزر و حرارت و تشکین
 و تب کرم و اسهال در بوی سیاهی قادور و گاه
 بود که در موضع بزر سرخی پیدا آید علاجش فصد
 باسلیق و اسهال بخیار جنبه و آب کاسنی و سکنکور
 زرد و ضماد ها خك و غذا آب جو و اشربه که در او رام
 جگر مذکور شد و اما صفراوی علامتش سوزش
 مفرط در بزر و تب بزر و استداد عبی و زردی

چشم

چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته علاجش اسهال
 بطریق ورم صفراوی جگر و اما بلغمی علامتش زیاد ت
 حجم بزر و اندك دردی با آن و سیدی روی و زبان
 و بهج جسم و حوایی آن و سیدی بول و سیاهی بزر
 بود علاجش سقیه بلغم و صمغ بزر به تخم اسفند
 که عمل کنید کوفته و با خاکستر درخت انکور و سرکه
 و روغن کل جمع کرده و اما سوداوی علامتش صلابت
 بزر و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم
 و نفس مقطع و سرعت بعض دوشربان که بر دو جانب
 حلقوم است جنانچه مجرد ریافته بود و لاغری بدن
 علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق و اسلیم

رند بن سکنین بزوری واسهال عطبوخ
 ایتون و صتید بکه و سد آب و فو تخ و نج
 سون بکود و اسق و قرص کبر و قرص ایرسا
 بسکنین بکه کبر دادن و اما باد سپر
 از سردی مارج بزد و غلبه سودا دران می باشد
 علامتش تمدد در زیر بملوچ و ورم عر صلب
 جانحه اگر دست بدو فرو برند درو شند و قرا
 ق کند و حشا بر آید علاجش ما الاصول که درو
 تخم مجکشت و سد آب کرده باشد و سفوف
 خرف دادن و صبر بر تشکی بغات مفید است
 و نهادن محم آتش و کادها و صمادها محلل

کسی را که باشد سینه زکهن به پهلوی جیب زرقان مکن
 جوشانند و سوز که را با کلاب
 سداش بسوزانند و در دهان
 سداش بسوزانند و در دهان
 سداش بسوزانند و در دهان
 سداش بسوزانند و در دهان

باب هفتم در امراض روده و مقعد شغل
 برد و انزده فصل فضل در اسهال براسهای
 که بود یا از ماکولات بود یا از اعضا و از هوای
 گاهی می باشد جنوب و بلاد جنوبیه سیب اطلاق
 می شود اما آنچه از ماکولات بود از ادویه مسهل
 می باشد که قوه در معده یا روده باند علاجش
 اسهول بریان و بروغن کل جرب کرده شراب
 سیب دهند و از بسیار خوردن که موجب
 بجه شود یا چربی مزلق مثل آلو یا غداپی کخوش
 طعم بنود یا غیر شیره خورده شود یا نفاخ بود
 و تولید ریا کند و آن مانع استهال معده بود



بر غذا بر نام مضموم باند و موجب اسهال گردد
 علاج این مجموع یک شبانه روز غذا ندهند و بعد
 از آن غذا لطیف و سریع الاثر مضام و طینف
 دهند و معده را بحسب خصوصیت هر مریاجی تقوی
 کنند اما آنچه از اعضا بود و ارجاع بدن می باشد
 و این را اسهال بدنی گویند بسبب اجماع و صلا
 ارت ترک ریاضت و قله تحلیل و بسیاری دعت
 و سکون و امتلا بدن می باشد یا از جنس استقرای
 که عادت بوده باشد علامتش تقدم این اسباب
 و خفت یافتن اران علاجش بقیه بقصد ^{سهال} و
 اگر بدن قوی باشد و ریاضت و حرکت و دلک

و حمام

و حمام معرق و از علیه صفرا می باشد در بدن
 و علامت و علاجش در اسهال مراری خواهد
 آمد و بر سیل بحران می باشد و منع کردن این
 مجموع خطیر باشد و بسبب ذوبان و کداحت
 اعضا می باشد و این در عقب حیات دقه
 عارض شود علامتش التهاب و حرارت و متاب
 بران و اختلاف و عدم علامت آفتی در عضوی
 که موجب اسهال گردد اگر از ذوبان لحم می شود
 صدید غلیظ و جرب بود و در آخر مثل شحم مشابه
 القوام گردد و ذوبان لحم نیز در اول صدید
 بود اما جرب نبود و در آخر مشابه القوام گردد

و از عضوی غیر معین می باشد و این می بود پیش
 الحاد و پله بود در عضوی از اعضا حتی که آن
 صدر و سینه نیز باشد علامتش تدم ورم در آن
 عضو و وقوع لرز و فراشا که ناوص و قشعیر
 گویند علاجش قند و کلاب بشیر و تخم خیارین
 یا سنگین یا شراب زردک بحسب احوال غذا آب
 جو مرغ جوزه انداخته و چون قیح پاک کرد دکل
 ارمنی و طباشیر و خون سیا و شان و کل سرخ از هر یک
 یک جریم کاسنی دو حبه مجموع کوفه و بچته یک
 شغال بشرب سب و به بدهند و موضع را بمق
 ضاد کنند و در آب جو برنج اضافه نمایند و اگر

حرارت نبود بحاجت نبود و غیر می باشد
 جناحه فصله مجتمع گردد در یک عضو یا راده
 و چون متملی گردد با سهاال مندفع شود علامت
 آنکه در آن عضو ردی ظاهر شود و قبل از اسهال
 و بعد از آن حتی و راحتی پیدا آید و معرفت
 نوع خلط بلون بر آلوده اوارد در عضو اسهال
 حاصل توان کرد اگر غلب بود صفراوی باشد
 و اگر ربع سوداوی و اگر مواطب رطوبی و این
 نوع اسهال را دور البطن گویند و اگر دوری
 نباشد بل دایم بود و در بعضی اوقات قوی تر
 شود و آن خلط فاسد در خوست علاجش سقیه

بدن بود از حلط غالب و تعدیل مزاج بایواقی
و بغویت آن عضو که درو مجتمع می شود بضامات
و از عضوی معین می باشد مثل دماغ و معده
و جگر و سبزه و زهره و روده اما از دماغ و این
را اسهال دماغی گویند بفرو آمدن ترله و فساد
عده در معده می باشد علامتش آن بود که در اول
روز که از خواب برخاسته باشد چند کثرت پاپی
بنشید پس ساکن گردد با علامات ترله و فساد
مزاج دماغ علاجش بغذا تکیه نکند و بالین
ست کتد و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن
و بچالسی بیشتر بود پیدار کتد و قی و مایند

و آن

و آنچه بقی بر نیاید و در معده بماند یا بر روده فرود
آمده باشد بحزنی مرلی دفع باید کرد مثل تخم بجان
یا تخم زوف یا تخم مرو یا اسبغول بشراب سیب یا
قند یا شراب صندل و داروها فایده که اسهال
باز دارد و نشاید دادن و تند پیر بازداشتن ترله
باید کرد چنانچه در باب اول گذشت اما از معده
و این را اسهال معده گویند از ضعف ماسکه
بسوء مزاج یا باز ماندن اسکه ارکار خوش
سبب ملاسه سطح معده از رطوبتی می باشد
علامتش بیرون آمدن طعام پی عیری و احساس
بقل و فرو آمدن آن بر مثال سنگی که از بلند

ساقط می گردد علاجش پی کردن و حوار سرخ توب
و کز خوردن و از ضعف قوه هاضمه می باشد
از سوء مزاج و شتر سود و تر بود یا از بسیاری
باد در معده یا از رطوبتی لوی که میان طعام و معده
مجاب گردد و هاضمه از کار خود باز ماند علامت
ضعف هاضمه تعلل طعام بر معده و غیره و منضم
پرون آمدن لکن بوقت خود نه بر عت خنانکه در
ضعف ماسکه مذکور شد علاجش سونم مزاج را
بعلا مت آن معلوم کرده بتدیل کتد و باد اگر
چیزها نافع و کاسرات ریا حیل و رطوبتی را
که علامتش عثیان و بسیاری آب دهان و شربی

پرون

و پرون آمدن آن با راست می بر آب ترب و شبت
و غسل کتد و مداومت بر جوارشیات مذکور نمایند
و از ضعف راه می باشد و این بعاب طبل الوقوع
است پس اندک اندک دفع کتد و از ضعف سکار
دفع نماید کرد و آنچه دفع کند منضم بود و علامت
ضعف دافع معده آنست که زیاده از دوا زده ساع
در معده بماند و سبب آن پیوسته بود علاج پخته ها
تر باید کرد و از کثرت صفرا در معده می باشد علامت
و علاجش در اسهال مزاجی پاید و از بلغم شود
می باشد علامتش شوری دهان علاجش پی فرمایند
و کلفند مقوی بمصطکی با سراب می با سراب

ساراب

لیودهند و اثرات و جوشش و قرص و ریب
 معده می باشد علامتش جوشش دهان خشکی
 و حرارت و بعد از تناول طعام در معده احساس
 سوزش و دردی شود و چون طعام بکشد تسکین
 یابد و در از صدیه و زرداب رفیق آید علاجش اگر
 مانعی نباشد فصد با سلیق کتد غذا آب جو بریان
 کرده و عدس و برنج شسته بشیر خشناش و هر روز
 دو درم آروغن کل بشراب صندل بدهند و اگر بعد
 از هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حباب الرمان
 دهند بشراب می و از باطل شدن خلل معده می باشد
 و سبب آن خلطی اکال بود یا شرب سموم حاره یا قور

همین عرق و دو درم صبح
 اسفغول بریان کرده و یک درم

کرم که حادث شود در معده مثل فلحونی و حرم علامتش
 پیرون آمدن طعام غیر منضم پی سبی از اسباب
 مذکوره علاجش معده را بقا بضات قویه ضا د
 کتد غذا آب جو بریان کرده اگر حرارت بود و الا
 سود با کوست سبک و برنج و گفته اند جوی که
 از شیر یازه و نان ماده خشک کرده سازند نبات
 خلل معده کند اما از جگر و این را اسمیال کبدی
 گویند فرق میان اسمیال کبدی و معدی آنست
 که در کیدی کیلوسیه و فعل معده تمام بود و در معده
 ضرری نباشد میج و ریم می باشد سببش الفجاء
 د پله علامتش تقدم ورم و نفاض و مشعره علا

آنچه مذکور شد و تقویه جگر با شرب و مضادات مناسب
 کردن غسالی می باشد یعنی مثل آب غساله کوست
 نازه بود سیش ضعیف جگر بود بسبب سوء مزاجی یا سید
 یا ورمی سوء مزاج را بعلا مات آن معلوم کتد
 و دفع کرد اند و ورم و سده خود یعنی مانند کور
 کت تحقیق کرده علاج فرمایند و کفنه اند غسالی
 صعب بمون منقی زایل شود سک نیت که هرگاه از
 بروده و رطوبه بود هر آینه مناسب خواهد بود و از
 دموی صرف می باشد و این را دو سنطاریا
 کبدی کویند سیش با فرق اصال جگر بود علا
 جش قرص طباشیر و کلارنی و خون سیاوشان

غذا زرده نیم برست یا امتلا جگر علامتش
 امتلا بدن و احساس سیلابی بقاد و عدم علا
 مات سح از درد رودها و خروج متدارک و پیک
 علا جش رک اما کحل رسد و مادام که بیمار ضعیف
 نشده باشد قابض ندهند و چون ضعیف پیدا
 آید محاجم بر مواضع کمره از بدن نهند و قوا
 بض استعمال کتد و از صفاوی می باشد
 سیش امتلا جگر از صفا بود و فوت قوه
 دافع صیدی می باشد سیش احراق خون
 جگر بود و مشابه دردی می باشد و این را
 لغهار دیده بود و از انقح سده یا احراق

شدید علامت و علاج الحماری مذکور و علامت
انقباضی و اختراقی و صدیدی و صفراوی آنست
که با آن علامت سحر نبود و محلط بود برار و مریض
را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت
خلامعه پیش بود و چون غذا خورده شود ساکن
کرد و علاجش قابض ندهند که خوف هلاکت
عاجل بود بل بتعدیل مزاج و اخلاط به آب جو و اشربه
بارده مطینه که در آن بوض بسیار نبود مثل شراب
زردک و عوره و انار و ریواح اهتمام فرمایند و درین
نوع اسهال خوف سحر هست پس بحم ردف و اسفول
بریان کرده در بعضی اوقات با اشربه می دهند

و گاه بود که در بعضی اسهالها آب گداز بارها جگر پرور
آید و علامت آن بود که برایش نهند کداحه سو
و کیلوی می باشد سیش ضعف جاذبه جگر بود علا
متش اسهال سپید و گاه بود که اندک بنری رند
بواسطه و فوف در ماساریع و قله خون در بدن
ولاغری و زردی رنگ با سفیدی آمیخته علامت
مزاجها سو مزاج مضعف معلوم کنند و اگر آن از
برودت و رطوبت بود و تعدیل و تقویت جگر نمایند
و حلطی می باشد از سدره که عارض شود در عروق
که معروفست بجد اول علامتش مثل در جانب راست
ولاغری و فساد لون علاجش فتح سده بسکپین

بزوری و شراب دیناری اما ارطحاله از امتلا
سود او بسیار آمدن آن بعده بود علامتش غلبه
اشتها سوزش فم معده و ترشی دهن و سودا و
براز علاجش اگر قوت قوی بود فصد با سلیق
و اسيلم با یزید و بمطوخ اقیموی استمرع کرد
و فم معده را قوت دهند و سبز را نکند و بجمه
به آتش برهند اما از مساره هرگاه صفرا
از ریه بروده زیادت از آن آید که جمته دفع
نقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود
علامتش وقوع آن در عقب تنها غب و محرقه
یا در عقب خوردن شراب کهنه علاجش اگر صفرا

بسیار

بسیار بود سقعه هلیله زرد و تهره ندي و آب انارین
تکرار نفعیه کنند بعد از آن قرص طباشیر و سوف
حب الریان بشارب بهی و ررک دهند غذا دوغ
سنگ آب و آهن تاب و آب جو بریان کرده و
برنج سماق یا نارदान و اگر ضعیف بود نیمه بامی
حوزه نیم بریان کرده در انداخته و اگر بریان
کنند در وقت کرد ایندن آب سماق بر سرند یی
شاید و اما از زرد و این را اسهال معوی گویند
با کثر اسباب که در معده گذشت تواند از نور
سطح داخل بود علامتش پیرون آمدن صدید
یا طعام غیر کامل از انصام و صلاح معده و احسا

بسیار

درد در وقت می و در طعام برود و علاجه فصد
 اگر مانعی نبود و آب جوی بریان و برنج روغن کرب
 جکانده و شراب بهی شیره تخم خرفه و کلار می و جمع
 عرق جنانکه در معده گذشت و به آب لسان الحمل
 حقه کند و ترک ترشها صرف کنند و از شور طح
 خارج می باشد و درین صددید نبود و درد بالا و
 زیر است و جیب میل کند علاجه فصد و تسکین
 حرارت و برک خرفه و سکنکورد و تراشه کرد و تر ضاد
 کردن و از هوا آگرم اجتناب نمودن و از رطوبات
 فاسده که در روزه جمع شود می باشد علامتش
 خروج آن رطوبات با طعام قلیل و لا نهضام و جنس

حال

حال معده علاجه جش تبعه نفی و اسهال در ستوفات
 و اقراص قابضه و از تر هلد سستی و سومراج
 سرد و تری باسد که فقه ماسکه را ضعیف کرد اند
 علامتش آنچه در رطوبی گذشت غیر خروج رطوبات
 علاجه جوارشیات قابض که در معده مذکور
 شد و از ضعف امعای باشد جنایه اعصاب را
 که بدان آمده از جنس فلج اسر خالی عارض شود بسبب
 امتلا آن اعصاب یا مبداس یا سبب ضرب و سقوط
 که عارض مبد استود علامتش علامات فالج و تحنین
 علاجه و این قسم اسهال بغایت قلیل الوجود است
 و از القاح عروق در امعای اسهال دموی حادث



شود و این را دو سطر یا معوی گویند در روده‌ها
علاط بود و در روده‌های وثاق بدانکه روده‌ها
شش است و اسامی آن اینست اول متصل معده
است اما عشری است پس صام پس دیق و این
پس را امعاء وثاق گویند پس اعود و قولون
و مستقیم و این سه را امعاء غلیظه گویند اگر انتحار
عروق در روده‌های علاط بود علامت فرو آمدن
براز بود اول یا خون و آخر پی خون پی آنکه علامت
یواسیر باشد اکثر در امعاء فاق بود علامت اول
تبول غایط بود پس تبول خونی رفیق و کف
نال با قرا قرو باد و علامت اسهال کبدی بنود از

حرارة

حرارة و تشکی و تغییر رنگ روی و بقل جگر و علامات
سج میزنود علا جش فصد کستد اگر غلبه خون و ریه
و غوره و ریواج و سبب و حب الاس یا شراب اینها
با کل ارمی و خون سیا و شان و صمغ غریه بریان
کرده دهند غذا برنج نجشماش بریان کرده و صمغ
عریه برور ریخته یا زرد نیم برشته و باجه وضع عریه
بر ریخته و حفته و ابض از مثل برنج و حب الاس و کلنار
کل ارمی و خون سیا و شان در انجا حل کرده هرگاه
در امعاء علاط بود بعایت مفید است فصل ۲
در قولنج چون اکثر وقوع این مرض در روده قولون
می باشد نام او را از ان استفاق کرده اند از باد غلیظه

باشد که در میان هر دو طبقه روده ها بماند و جناب
محسوس گردد که کویاروده را بچوال دوز سوراخ
می کنند و این با وجود نرمی طبیعت نرمی باشد علاتش
قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی و تقدم غذاها
و میوه ها سرد و بادناک علاتش شیاف و حقیقه که
طبیعت فرو آورد و باد و شکند و البته باید که لوله محققه
و سوراخ داشته باشد و این نوع را قویخ ریخی گویند
و ارتقل که در اسهال مختلص کرده می باشد و این را قویخ
بقی گویند و سبب احتباس آن یا اختلاط بلغم روح
بود یا سودا یا صفرا می یا خشکی بقل و بنادق شدن
آن از خشکی طعامها یا اندکی آن یا حراره روده ها یا

یاد نابر

یا ذهاب حر آن یا بیاری آمدن بول یا کثرت تخلل
بدن از کثرت ریخ و حراره یا حراره هوا علاج همه اول
تسکین درد است بکادها و در آب گرم نشاندن و بعد
از آن استعمال حقیقه که شکم پاورد حقیقه جهت ریخی
و ثقل بلغمی و سوداوی بسفاح بنجدرم سنا یکی ده درم
تخم کرفس بنجدرم زیره و بادیان از هر یک پنج درم بایون
یک کف معر کا حیره ده درم حلیه و تخم کمان از هر یک
سه درم در یکن و پنج سیراب بخوشا تند تا به بارزده سیراب
آید سالانید و دو درم نلک و ده درم فلو س خیار جنب
درین آب حل کنند و صاف گردانند و ده درم روغن
کنجد اضافه کرده بدو کثرت نیم گرم حقیقه کشت حقیقه

که در حراره استعمال کنند غلاب الوان هر يك بنجاه عدد
بنفشه ساق نیلوفر از هر يك بنجر دم برک بجغند یک نشه
بادیان سه درم کل خطی یک کف در یکن و پنج سیر آب
بجو شانند تا به بانزده سیر بار آید بپالایند و ده درم
فلوس خیار جنبه و چهار سیر ترنجبین اضافه کرده صاف
کنند و بدو کرت نیم گرم حقنه کنند در بلغمی یا الاصول
و در صفراوی و حراره شراب بنفشه و نیلوفر تمهیدی
ترش کرده بعرق بادیان دهند و تا کشاد نیابد غذا
ندهند و اگر ضرورت شود غذا دادن ما اللهم و آب
مرع دهند و بعد از کشاد اگر غلبه خلطی بود سقیمه کسد
و از ورم جگر و پسر و کرده می باشد بعد از آوردن طبیعت

بعلال

بعلاج آن جناحه در موضعش مذکور شد و خواهد شد
استعمال نمایند و از ورم کرم روده می باشد علامتش
احساس ورم و تب کرم و غلبه تشکی و بی صفراوی
و درد و پری رگها و کرائی و ضریبان اگر دموی باشد
علاجش فصد و حقنه بارده و تلین بمراب بنفشه
و آلو و شیر خشک و فلوس خیار جنبه و ضادها جناحه
در او رام معده و جگر مذکور شد و اول طبیعت را بپاویند
بعد از آن بفصد و سایر تدابیر اشتغال نمایند و از التواء
روده های باشد و سبب التواء باره شدن رباطات
امعایه بشت بود بواسطه حرکتی عقیف یافتن و فرو
آمدن یکسره حصه علامتش حدوث آن بعد از حرکتی

عینف یا سقطه یا فمی و احساس ترول آن بکینس علاجش
دست در شکم مانند برق و عوار و حرکات مختلف
دهند تا بجای خود باز رود و از دیدن آن و کرمها بسیار
می باشد بعد از بلین طبیعت بدفع آن سعی نمایند چنانچه
درین باب دکرود فصل ۳ در زحیر زحیر که
روم مسقیم بود بدفع براز بر طریق اضطراب و پیرون
نا آمدن الا اندک رطوبتی مختلط با خون و گاه بود که
خون نباشد صادق می باشد و کادب می باشد و علاج
هر یک ضد علاج دیگر است پس تشخیص و تحقیق
آن اجتهاد مبدول باید داشت در صبح بنا سنا شتی
دهندار فعد و سپوس یا می شاسفرم یا تم زوق

بررند

بررند اگر آخر روز تخمها نباید که دست علاج
آن بلین باشد مثل سراب بنفشه و طنج بوست
بنج خطمی و باشد که بشیر حشت و فلوس حاجت افتد غذا
ماش و عدس مشربش بادام و اسفاناخ بود و اگر
تخمها آید غالب است که صادق است علامتی دیگر
باید جست تا اعتقاد توان کرد زیرا که با وجود قبض
و حبس تغل در اعمامکن است که از جای تخمها پیرون
آید خاصه اگر دیر پیرون آید پس بخص غایند که پیش
از قوع این مرض طبیعت قبض داشته یا بلین
و این شخص را در حال صحت غالب احوال قبض می بود
یا بلین و چون مقرر کرد که صادق است اگر از صفا

بود علامتش پرون آمدن آن بود نابراز و سوزش و حراره
در معده علاجش آب پی و تخم زوف بریان کرده دهند
عذا آب جو بریان کرده و برنج یا کاورس بریان کرده
بخشایش بریان کرده و سماق جنبانچه بسیار ترش
نباشد جاشنی داده و ضماد اربوست خشمایش
و کل سرخ و بزرا بنج و کل خطمی و بوبت انار ترکیب کرده
بر شکم نهند و اگر بدین که گفته آمد تشکین نیابد قرص
طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش پرون آمدن
بود با سایر علامات بلغم علاجش شراب حب الاس
و تخم ریجان و تخم مرو که کنوج کونید بریان کرده غذا
برنج بکرده پیه بزیره بریان کرده در انداخته و کاورس

و غلک

و غلک کرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نکرد دسوف
مقلیاناد دهند و برش غنا و سیاف که این اجناسند
حضص زعفران کند رصع عری از هر یک یک خرد
فیون دو جری مجموع کوفته و پیخته به آب حیر کنند و هر
یک مثل دانه سنجیدی ساخته و در ریمان در آبجا کرده
جنبانچه چهار انگشت یا زیاده او میخته باشد استعمال
کنند جنبانچه ریمان او میخته باشد در آب اقسام حیر
مناسب بود و از سرهای باشد علامتش رسیدن
سرما بقعد علاجش بلغمی و خیزها کرم بر بقعد
نهادن و بر زمین حمام یا بر خشت پخته و خام کرم بستن
و ارشش بر موضع صلب عارض می شود زرده تخم

و غلک

برو بسیار گذرد سطح روده از آن رطوبت برهنه
کرد و حدث اخلاط مایه کند و ریش کرد اند
علامتش اسهال و خون با درد روده بس اگر درد
دنفاف و بالا آن باشد در روده ها بالا این
بود که امعاء دقاق و امعاء علیا نیز گویند و خون با برار
مخلط بود و این نوع اردا باشد بسبب نزدیکی با
عضو آرمیه و آن دل و دماغ و جکرات و اگر در
دزیری ناف بود در روده های رین است که امعاء
علاط و امعاء سفلی نیز گویند اول خون باید بعد از آن
براز و این سلیم تر بود علاجهش شیر آهنا با آب
گسند خندانکه مایه آن برود و قدری صمغ عربی ^{نشسته}

و طبایر

و طباشیر بریان کرده اضافه کنند و بدهند و بوست
خشخاش نرم سوده یکدرم باده درم شراب جلاش
یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند و قرص
طباشیر و قرص کهر با اشاره مذکوره بدهند و اگر
تشکی غالب بود شیر تخم خرفه بریان کرده بروغن
کل حرب کرده در روده را ساکن گردانند غذا برنج
بخشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و بدست
مالیده بر ریخته و زرداه نیم برشت بود و اگر ضعف
بود تیمه و کبک یا حوزة بریان دهند فصل
دردیدان آنچه دراز است که انرا حیات گویند تولد
آن در امعاء قاق می باشد علامش درد شکم

بایاں کردہ واسیعول بایاں کردہ مع

و احساس حرکت آن در وقت کوسنی و عیشان و در خواب
 دندان درهم کشیدن و از دهن آب رقتن و در روز
 دهان و لبها خشکی کردن و بدحوی و از اندک
 سختی خشم گرفتن و گاه بود که عشی و حفقان و حلق
 شیه بصیغ عارض گردد و آنچه بحال العرق و کد
 دانه مشهور است تولدش در امعاء علاط است
 علامتش آنچه گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حام
 روند و صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی
 غلبه کند بعد از آن چیزی خنک بر شکم بهند اگر با
 لام ناف جمع کردند حیانت و اگر زیر ناف حب
 القرح است علاجش چهار روز در صبح قدری

بشر

شیر دهند و در غان پیشین بخود آب حرب و بعد از آن
 روز پنجم در صبح قدری بدود یا چیزی از جای
 بجای نفل نماید چندانکه نفس زدن پایی شود بعد
 از آن از سموم که ذکر خواهد رفت در شیر یا شربت
 شوریده پیکار در رکشد و تا غان پیشین هضم شود
 بعد از آن بخود آب خورد اگر پیش از آنکه سفوف را
 پاشاند کبابی یا اندک شیرینی در دهن نهد نه
 چنانکه آب آن مخلوق رسد و متعاقب آن یکبار دار
 را در کست بهتر بود اجی آسفوف سرخس در منه
 ترکیه و فیل رنگ کاپله عشر از هر یک یکدرم
 ترس بر بد محسوف و تراشیده قسط تلخ حب

الینل از هر یک نیم درم این مجموع یک خوردن بود و آنچه
سپید است بکرمی که در سر که متولد شود تولد آن
در روزه مستقیم بود علامتش خاریدن متعده
و فرج آن بابر از علاجش حقه کردن به آب برک
شفالو یا شوهر و ترمس و سم حنظل و لیث بروغن
دانه زرد آلود دانه شفالو آلوده کرده یا صبر که
سوده بردارند و از سم حنظل و شوهر که سیاه دانه
کونید شفاف سازند و چون تولد اینها از بلغم و طوب
است از چرنها که مولد بلغم بود اجتناب نمایند و بعد
از سقیه و رفع آن هر صباح بز یا ساقدری تری که آب
کامه کونید مجرع کسد تا منع تولد آن کند فضل لا

در بواسیر جمع با سوراخ است و استعمال لقط جمع پیش از
مفرد بود این مرض در پنی می باشد و در متعده و در رحم
اما آنچه در پنی بود بر صورت تولولی باشد و سب
آن وصله بود که از دماغ بدین موضع آید و بجزارت
نفس لطیف آن متحلل گردد و غلیظه آن متحرک و گاه
بود که مین گردد علاجش سقیه دماغ و بموم روغن
و اسشاق آب کرم اگر تحلیل یابد بشکافد و بمرام
مدواة کسد و اما آنچه در متعده باشد زیادتی بود که
برافواه عروقه که در متعده بود از خون سوداوی
پیدا گردد و سه نوع بود تولولی باشد که صلب است
و مشابه تولول عنبیه که شپه دانه انکور بود توتیه

بر شکل توت شاهی و هر یک پرونی و اندرونی می باشد
 و دایه و عیاء علاجش فصد با سلیق و مابض و حجت
 و سقیه سودا و اصلاح سبز و جگر و غدها صالح
 و تری فرایند و هر چه دیدن از زبان دارد و با این موافق
 بود و طبیعت را از فصد نگاه باید داشت و از برك
 مورد و دنباله باد بجان و پوست نخ کبر و مرو شحم
 خنط و پوست مار مجموع برابر و متقل نصف مجموع بخوری
 سازند و بر آتش نهاده در زیر نهند از خشک کردن
 سوربجان و ریوند نرم سوده بر انجاریرند همین عمل
 کند و اگر درد مند بود بدین ضاد تشکین درد کتد
 بابونه اکلیل کل خطمی تخم کنان از هر یک سه درم افیون

یکدم

یکدم زعفران یکدم مقل و درم نبرده تخم مرغ و پی
 مرغ یا روغن کل و مغز ساق کاه و کوهان شش سرشته ضماد
 کتد و اگر دایه بوده باشد و حالا خون غنی آید خواهند
 که پاید زهره کاه به پار طلا کتد بکشد و اگر سیلان
 می کند منع نکند الا چون با امراط انجامد و موجب ضعف
 می کرد پس منع کتد بقرص که با و شراب انجبار و حب
 الاس دادن و شیاف کحل و اجر آن نیست کتد بکلار
 مار و سرم شب افاقا صمغ عربی برابر کوفته و نخته
 بکلاب برشند و هر یک برابر دانه خمایی ساخته
 عمل می کتد و بریدن آن بطریقه که دستکاران ما هر کتد
 علاجی تمام باشد اما از خطری خالی نبود و تمام را بنید

اگر متعدد باشد و اما بواسیر هم از خلط سودا ای حادث
 شود مثل بواسیر مقعد و معرفه آن لمس بود و اگر هم قبل
 را بکشایند بتوان دید علاج آنجه در مقعد مذکور شد
 و اما باد بواسیر بادی بود غلیظ عسر التحیل و دردی
 مثل درد قویج احداث کنند و گاه بجانب کرده برآید
 و گاه بجانب خصیه نصب فرود آید و گاهی صاحباندا
 در طبیقه فبض بود و گاهی ثلین پی سبی از اسباب
 و این از تحلل اخلاط سوداویه و استعمال آن بر براح
 غلیظه بود علاجش بقیه سودا و مداومت بر کاست
 ریح از جوارشیات و امثالها **فصل ۱۰**
 در بواسیر قروچی بود که در مقعد حادث شود و از آن

صدید و زرد آب می رود نافد می باشد چنانچه از احباب
 و برازی اختیار پیرون آید و عرقاقد می باشد چنانچه
 علاجش هر روزه بمشارد و شیاف عرب که در امراض
 عین مذکور شد بر کلاب سوده قطره بجا کنند **فصل ۹**
 در ورم مقعد از خون و صفرا بود فصد با سلیق زنند
 و بروغن کل و سپیده تخم مرغ ضا د کنند و بعد از آن
 کل و موم و زردیه تخم مرغ و بعد از آن خطمی و بنفشه
 و خبازی و بابونه و اکی جمع شود و تحلل نکند در کشادن
 آن انطار فصح بزبدیل که پیش از صبح سکافند تا نا
 صور نکرد و **فصل ۱۰** در سفاق مقعد از حراره
 وحشی می باشد علاجش مرهمی سازند از روغن کل

واسفیداج و مرداسنک و مغرساق کاو و موم سفید
و کیرا و شاسته بکاری دارند و اگر خون سیلان
یہ کند سادح ورم الاخون و شب سوده برانجا یزند
فصل ۱۱ در خروج مقعد پیرون آمدن و باز کردن
آن کودکان بسیار افتد در زوری سازند از بزرگ
مورد و مازو و کل سرخ و کلنار و بعد از آنکه بروغن
کل جرب کرده باشند برانجا یزند و باندرون فرسند
فصل ۱۲ در خاریدن مقعد از دیدان خود می باشد
و مذکور گشت و از اخلاط صفراوی و بورتی باشد
علامتش علیہ این اخلاط و علامات آن علا جش
سقیہ این اخلاط واجتناب از مولدات آن و مسح

مقعد

مقعد بروغن کل و سرکہ باب هشتم در اراض
کرده و شانه و صفاق و اعضا ناسل مثل بر ۱۲ فصل
فصل ۱ در درد کرده از بادی باشد علامتش
تقد پی کرائی و پی علامت حصاره جنبه باید و از نو
ضعی بموضعی مستعمل بودن و کمی آن بر خلا معده و شکمی
هضم علا جش ما الاصول که دو و تخم خربزه و خار خشک
و روناس و برسیا و شان کرده باشد و در آب زن شانند
که در روی بابونه و شبت و اکلیل جوشیده بود و ضماد
از سداب و بابونه و شبت و کاداز سبوس و کلر و نک
سازند و از ضعف می باشد و سبب یاسو مراج کرده
بود بلاغری آن یاسنک و قرص اما سو مراج بس اکرم

بود حراره موضع ورنك قاروره و تشنگي بران دليل
 باشد علاجش اشربه و اطليه و اغديه بارده و سقيه
 و استفراغ ماده اگر ماري بود و اگر سرد بود سفیدی
 قاروره و ضعف ^{بمحو} بشت ^{پیران} و ضعف باد دليل بود
 علاجش حقه کردن بروغن بادام تلخ و روغن کاجیه
 و روغن قسط و مالیدن این روغنهای در موضع ^{کرده}
 و براغديه و اشربه کرم و معجون ماده الحیوة موافقت
 نمودن و اگر مادي بود سقيه آن ماده کنند اما لاغري
 کرده علامتش سفیدی و کثرة بول و درد بشت و لاغري
 بدن و قلت شهوة باد علاجش حلوا که از مغز بادام
 و نارجل و فندق و فوق و فند سارند و نان به آن کند

و کله بزه و کوسفند یکساله و اما سنک و قره بعد این
 درین باب ذکر رود و نیاید است که در همه اقسام در
 کرده بل جمیع دردها آب زن را تاثیر تمام است ^{فصل ۲}
 در عسر و اسربول اسباب دشواری و گرفتگی بول یا آما
 شانه بود یا بادی غلیظ در و یا بسته شدن خون و یرم
 یا سو مراحى کرم جناحه در تهها محرقه واقع شود یا سو
 مزاجی سرد و باطل شدن حس مثانه یا حس بول و بان
 داشتن آن بسبب مانعی یا سنک شانه یا ضربته که بوشانه
 آید یا ورم روده مستقیم یا ورم رحم یا نعلی خشک
 در طوبی لرخ یا بادی غلیظ در روده مستقیم یا پس
 و بزه در مجری که هرگاه بول بدانجا میرسد دردی می کند

بسر مایل عصر شانه مکند بر پامی لام یا به بالا بر رفتن
 خصیه علامت آماس شانه اگر کرم بود تب محروم و در
 صعب در غایه و سرخی و اسفاح آن و هلهای و تشنگی
 و سیاهی زبان علاجهش فصد کتد و در آبی شاند
 که در و بنفشه و خبازی و جو و خطی جوشیده باشد
 و ضاد ساختن از آرد جو و بنفشه و سکنجور و بعد
 از رقیه تقریبا ضاد بابونه و تخم کتان و آرد باقی نهند
 و اگر تحلیل کند و جمع مده شود و درد زیاد شود در
 انصاج کوشند با ضده و شانندن در آب کرم چون
 درد ساکن گردد علامت بحبکی بود چته الفجار سرکین
 کبوتی و آرد کرسنه در ضاد زیادت کتد و دست

در شانه

در شانه می بالند و چون بکشاید و در بول مده پروت
 آید شیر تخم خیارین با شراب بنفشه یا شراب انار یافد
 سفید و چون از مده پاک شود شراب کاکج و شراب
 خشخاش و کلارنی و خون سیاوشان و نشاسته دهند
 و اگر آماس سرد بود علامتش دسواری بول و غایط
 و کرایه و محدود و ضعف در ساقها ظاهر گردد و حساس
 و دم علاجهش در آبی نشاسته که در وی بابونه و اکمل
 و حله و کتان جو شایده باشند و ضاد از مسالینها
 سارند علامت باد تمدی کراینی و تعدم خرها باد
 ناک علاجهش آنجه در باد کرده یاد کرده آمد علامت
 بسته شدن ریم و خون سبوق بول مده و خون و لحوق

سردی اطراف و صفربض و نفس و عرق سرد علاجت
در آب رن محلل جنایه مذکور شد نشانند و سنگین
عضله دهند و قدری بنیر مایه حرکوش در سوراخ
احلیل بکند علامت و علاج سوراخ از مباحث
گذشته معلوم کرد و علاج آنجه از حبس بول بود
در آب گرم نشاتند و دست برفو بر زهار می مالند
علامت و علاج سنگ خواهد آمد اگر بزرگ
بود به حرکت کردن بجانب راست و چپ انحراف
دور شود و بکشد اما اگر خرد بود در مجرای کبد
علاج ضرب به فصد باید کرد و در آب زن که نقشه
و سنگور و جوجوشانیده باشند نشانند و رغن

کا

کل و بنفشه مالیدن علامت و علاج ورم روزه کت
ورم رحم خانجی پیابد علامت و علاج تغل و رطوبه و آب
قویج مذکور شد و در آب گرم نشانند در همه انواع
مناسبات علاج قرح و ریش درد قطن بغیر
کرایه و غیره و خروج ده و خون و شور قرح در بول
و گاه بود که مثل کوست بارها بیرون آید و قروح مثانه
ارواح کرده به آن متار شود که مشور کرده سوخ بود و
شور مثانه سفید و قروح کرده یا سلس البول بود و قروح
مثانه یا عسر بول و بموضع درد نیز بوان دانست علاجت
تعدیل اخلاط و ایاله آن از مراریه و بورقیه و تغذیه
و اگر غالب بود بفسد و قی و اسهال و شراب کاکج و شراب

خشخاش دهند و روغن بنفشه شیاف ایض در انجا حل کرده
 در احلیل جکانند علاج یا لا بر رفتن خصیه در آب
 زن که در انجا کمان و کل خطمی جوشیده باشد و شامند
فصل ۳ در حرقة بول سوزش بول ادرتی و بوی
 آن بود بسبب حراره جگر و بسیاری صفرا علامتش حراره
 مزاج و صبیح قاروره و تقدم ماکولات و شروبات
 حاره علاجش شراب بنفشه بمر هندی ترش کرده و شراب
 آلو و شراب انار و لعاب اسبغول و طلاها خنک بر جگر
 اندازند و اگر صفرا غالب بود بشیر خشت و تر هندی با آب
 آنارین و امثال آن است فراغ کتد و از برهنه شدن
 مجری از طوبی که صروج آنت می باشد از بسیاری مجامعت

یا ناول

یا ناول مدارت یا طعانی تیر و شور علامتش تقدم این
 احوال علاجش ترك آن نمودن و سفیده تخم مرغ در احلیل
 جکانیدن غذا با جگر بره و بزغال و مرغ فربه و حلیم کندم
 و اسفناخ و زردده نیم برشت و از ریش مجاری و شان
 چرب آن می باشد علامتش بتر بول و حروج مده و خیرها
 مثل سبوس در قرچه و شور و لاغری بدن در حرب
 علاجش آنجه در قرچه مذکور شد **فصل ۴** در تقطیر بول
 سبب آن ماحدت بول می باشد که در مجری سوزش کند
 پس دفعش موم بود و اجتناع و تعلش نیز علامتش
 سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم
 چیزها کرم علاجش شراب الوبشیر خشخاش و شیر تخم

خرفه و تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه
 باشد نه در ارجه ماسک البول بارد دادن مناسب
 می باشد و یا سردی مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد
 پس بر نگاه داشتن نا جمع کرد قادر نباشد یا ضعف
 دافعه پس دفع تواند کرد الا اندک اندک علامتش
 خروج بول پی سوزش و سفیدی آن و تعدم تدبرات
 مبرده علاجش اطر فیل کپره جوارش کندر مقوی
 محالاس و منقل بر انحر و مونی و اراسباب عطر
 نمی باشد علامتش عسرا بطر بود علاجش علاج
 عسرا پنجه گذشت **فصل** در سلس البول
 از سردی مثانه و اشتها عضله آن می باشد علامت و علاجش

آنچه

آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا روغن
 زیت یا روغن کوسفند که دروخ میان و مسک حل کرده
 باشد و از حراره مثانه می باشد که آب بسیار جذب می
 کند و مجاری را فراخ می گرداند و مثانه را ضعیف
 علامتش حراره مزاج و صبح قاروره و از کرمی با ضرر
 یافتن علاجش از طباشیر و کلارینی و تخم خرفه و تخم کاهو
 و خشخاش اقراص سازند و اگر ربع یک جزء افیون
 یا مثل آن زعفران اضافه کنند قوی تر باشد و در قسیمی
 که از سردی بود برش عشا بعاية مفید است **فصل**
 در بول در فراش از اشتها عضله بسبب غلبه رطوبت
 می باشد باید که بر علاج سلس البول که از سردی

بود مداومت نمایند و در وقت خواب بدن را از امتلا
طعام و آب و میوه نگاه دارند سمّ تن که تکه گویند
اگر بسوزند و بجسل سرشند و به آب شربت ساخته
بدهند فایده دهد و دماغ و کلیه ارب نیز مفید بود
فصل ۷ در بول الدم آنچه خون صرف بود از
کشاده شدن یکی بود در کرده یا شانه اما ایشانه بسیار
نیاید و از کرده بسیار آید و کشاده شدن رک از ضربه
و سقطه می باشد و از تده و کرار قوی می باشد
و گاه بود که بهاد و ارار کرده پیاید چنانچه از مقعدی
آید و قبل از آمدن کرانی و درد در قطن حادث شود
و چون خون پیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق

الادرن

الادرن که ارکز بود و قرص کمی یا پشرب حب الاس
در همه اقسام می دهند و از ضعف کرده و ضعف جگر
می باشد علامتش آنکه غسالی بود آنچه از ضعف کرده
بود سفیدی و غلظت بر و غالب بود و آنچه از ضعف
جگر بود سرخی و رقت و از ریش می باشد علامتش
وقوع آن بعد از حدوث قره و تن علاجش علاج
قره **فصل ۸** در اماس خضیه و فضیا از خون
و صفر بود علامتش سرخی و حرارت و درد قوی ^{چش} علا
فصد باسلیق و صافی و اسفراع صفرا و ترك گوشت
و طلا از سرکه و کلاب و روغن کل و آرد جو و کشین
تر و سکنجور و کاسنی پس آرد جو و آرد بافیل و عدس

و در آخر باغی و خطی و بابونه و تخم گمان و اکلیل بروغن
 کل و زرد تخم مرغ و از بلغم و سودای باشد علامت
 بلغمی سفیدی و نرمی و اندکی درد علاجش قه به آب ترب
 و شبت و عسل ضماد اکلیل و بابونه و حله و گمان
 علامت سودای صلابت و کمردن علاجش سقیه
 سودا و اگر بان غلبه خون بود رک اسلیم زنند
 و مطبوح ایتون دهند ضماد بابونه و گمان و حله
 و مغز ساق کا و و قلع و فصل ۴ در سنک کرده
 و مثانه سبب فاعلی سنک حراره خارج از اعتدال است
 و سبب مادی خلط غلیظ لرخ و گاه را غلیظ
 و لزوجه کمتر بود و اندک اندک منقعه می شود

آنرا دفع می کند بقاریق رنگ بود و علامت سنک در
 کرده درد و کرائی پشت و قطن حبان نماید که خیزی از و
 آونخته است خاصه اگر در رو تکیه کند و هرگاه امعا را نقل
 ممی کرد در موضع کرده درد پیدا آید و صفا بود
 بعد از کدورت و رسوب رمی که با سرخی و زردی
 زرد مندر بود بسنک کرده و گاه بود که در خصه که در خفا
 آن کرده بود درد پیدا شود و در پای که از انجانب بود
 دردی و خدری و گاه بود که درد سنک بدرد قولنج
 مشابه شود فرق آن بود که درد قولنج منبسط گردد و
 بسوی بالا و زیر و راست و جبهه میل کند و درد کرده بر
 یکجای لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل و صاحب

قولنج بر خلافت یابد و صاحب حصاه شدت و علا^{مت}
سنگ مثانه درد روده ها و نواحي آن و کرايي و خاريدن
فصيه و انشار و استرخاي بسي ظاهر و رسوب دملي
و خاکستري يا سفيد و پيوسته مريض بدان ماييل بود
که دست در فصيپ مال و هرگاه بول کند در حال باز آيد
که ديگر بول کند و پيايد است که سنگ مثابه بزرگ
و در رشت باشد و سنگ کرده خرد و غر در رشت و سنگ
شانه درد نکند مگر آن وقت که در راه گذر افتد بول
باز دارد و زتا ترا تو لد سنگ خاصه در شانه اندک
بود و سنگ شانه الا غرا نرا پيش بود و کرده فريهانرا
علاجش بدن را از ماده آن پاک کرد اتد تقي و اسهال

و کلازا پيشتر عارض
شود و سنگ کليله بول را
و سنگ مثانه جمع

و ادراك در بعضي اوقات ناماده آن مجتمع نشود و آن
طعامها غليظ اجتناب نمودن و تجويد حضم و بلطيف
تدبير و در وقت هيجان درد اگر خون غالب بود قصد
کند و اگر طبع خشک بود حقه کند و در آيند شاد
که در آن بابونه و خشک و ست و خطمي و کرن و حله جو
شاينده باشند و اگر حراره غالب بود آرن از بنفشه
و پيسيا و شان و خشک سازند و در آيند ادويه مدد
دهند ادويه مدره کرم مثل کرفس و باديان و انيسون
و صقر و شونير و مدره مثل تخم خياري و خشک
و هندوانه و خربزه و مدد معتدل مثل برسيا و شان
و فوه که روناس کونيد و تخم خربزه بحسب حرارت و برودت

مراج مريض آنچه لایق داند می دهند و چون از آبرن پیرون
آید روغن سبت باروغن بنفشه در مجاری و مواضع مانند
و کونید که از بلندی بپراید پس اگر حصاه پیرون آید
فیها و اگر در مجاری بماند بلعاب جفنه کتد و بمحج برومویی
که زیر آن باشد نهند تا بد آنجا کشیده و روغن بادام
و فلو س خیار جبر دهند و اگر در مجری قضیب کید در آب
گرم نهند و لعابها و روغنهای در جگاتند و دست بران
مانند ناپیرون آید و اگر درین احوال درد غلبه کند برش
عشاء دهند و بعضی کفنه اند خوردن سنک از شان پیرون
آید مثل حجر البیهود بود که سنک را بریزند و پیرون
آرد روغن عقرب در جگایند و خاکسته عقرب دادن

عجیب

عجیب اثری دارد بکیرند عقرب که برو سپیدی غالب بی
و در طری را آهن نهند و سر آنرا محکم کتد و بر روی
خشت نخته در شوروی نافه که در آن نان نخته باشند
در آنجا بنهند و تا شش ساعت بگذارید پس پیرون
آرند خوردنی یک دانه و چون تیس باب کمر فس
بآرب دادن فعلی عجیب دارد و این را بیدانه نام نهند خا
تیس چهار ساله که در اول رنگ بر آوردن انکوردنج
کتد و خون اول و آخر را بریزند و میانه را نگاه دارند
و در آفتاب خشک کتد و آن کرد و غبار محفوظ دارند
یک شغال از آن می دهند و اگر سنک مثانه ریخته
نشود در شکافتن و پیرون آوردن خطر است در سن

صبي خورش مکر بود اما سنک کرده را دیرین مدت
 و قبل ازین نیز بدتی کسی ندیده و نشیده که بشکافن
 پیرون آورده باشد فصل ادر سرعت اتراک
 از حده منی می باشد علامتش احساس حراره و سوزش
 بوقت پیرون آمدن و زیادتی آن از خپها کم خوردن
 علاجش اشرب و اعدیه بارده و از ضعف قوت
 ماسکه بسبب برودت و رطوبت می باشد علامتش
 عدم علامت حراره و رقی می و زیادتی این حال
 به تناول چیزها سرد و تر علاجش استفراغ بدن
 از رطوبت به اسهال و تی و روغن قسط مالیدن
 در عات و خصیه و از ضعف اعضا ریس می باشد

و این

و این با نقصان باه و قلت رغبته باشد علاجش تقویه
 آن اعضا و از ضرر اعدیه و سوء بحازی آن می باشد
 في الجملة بخیه ها قابض و مغلطات مکر شود فصل ادر
 نقصان باه نقصان محامق بسبب ضعف شهوة
 می باشد یا سبب استرخاالت و ضعف شهوة از ضعف
 بدن می باشد علامتش لاغری و زردی رنگ و قلة
 خون علاجش تدبیر بدن بتدبیر باقها و یعنی کسایه
 که از بیماری پیرون آمده باشند چون غذاها موقت و خواب
 و خوش دلی و ترک جماع مدتی و از قلت منی باشد
 علامتش قلت آن بوقت پیرون آمدن و بسبب قلت منی
 خشکی آلات منی می باشد و علامت آن غلظت منی و انفعال

بجمام مرطب و دخول در آب و چیزها تری فراییده علاجش
 ترطب بدن با غدی و اشربه و فواکه و برودت آلات
 منی می باشد علامتش دشواری پرون آمدن منی و با پی
 علامات برودت علاجش سحین معاحین مثل ماده الحیوة
 و چیزها کرم و حرارت آن می باشد علامتش غلظت
 منی و سهولت پرون آمدن و احساس مجرازه و سوزش
 در آن وقت و انفعال بتردات علاجش بترد مثل شیر
 خرفه و شیر و دونه کا و ورطوبت آن می باشد علامتش
 رقت منی و ضریافتن ارتزی علاجش معاحین که دفع
 رطوبت کند و از ترک جماعت و فراموشی نفس آنرا و قلت
 اهتمام بتولد منی می باشد علاجش استعمال غدی و ادویه

بابیه

باهیه و نظر کردن به تسافد حیوانات و استماع احادیث
 و حکایات درین باب و از فکری و تصویری می باشد
 مثل زهد و بعثت یا سفری از آن امر بوجهی یا توهم
 آنکه نباشد که در آن وقت ضعفی طاری شود یا آنکه او را
 کسی سحر کرده و بسته علاجش رفع و رفع این افکار و تصور
 باشد و از ضعف دل یا دماغ یا معده یا جگر یا کرده می
 باشد بعلامات ضعف آن معلوم گردد و بقوت اشغال
 نمایند و استرخا آلت از ضعف بدن
 می باشد علامت و علاجش مذکور شد و از ترک
 جماعت می باشد پس در عضو ضمور پیدا شود علاجش
 پیوسته مالیدن و در شیر و آب کرم نهادن و از قلب

نخ در اسافل بدن می باشد علاجش تناول چیزها نفاخ
مثل مایه و اجیر و آب تخم و از سره ی اعضاب فسیب
می باشد علامتش بسیاری و روف منی و سهولت خروج
آن پی اشار و ضعف حسن و حرکت و نفور و لاغری
روی آوردن آلت علاجش اگر مرز شده باشد معا
واج کند تقویت دل و شادی و بویها خوش را در تقویت
باد مطلقا اثری تمام است اغدی با هییه قلیه پاز
مفرکه بره قلیه کج خشک و شیر و بنغال و مرغ فربه و هر
سب و برنج شیر و پض نیم برست و ماهی بریان فوا که
جمه محرومین خیار سقنا لو کدو چیت مبرورین انکوبه بسته
جودا بحیر ادویه با هییه سقنقور حصه العلب

بیرمایه

بیرمایه شرفضیب و ثرخشک و بسوهان سوده شقاقل
خولجان همنان بوزیدان زرنباد و حیل سورنجان
دارچینی بسیار سه حبه الحضی کج کمان و از ترشها اجتناب
نمایند **فصل ۱۲** در فوق و قبله هرگاه بزغشاء صفا
یعنی بویست اندروینی شکم اران دو مجری که در او نشین
است یکی کساده شود بسبب رطوبتی مرغی یا حمل یاری کران
یا رفع صوتی یا از جایی بجای جستن یا بادی غلیظ یا خمر
و این کساد کی اگر ثرب یا حجاب یا روده مدو فرو آید
و به کسی نشین رسد قبله الامعا کونید و اگر باد فرو آید
قبله الرج کونید و اگر آب فرو آید قبله الما و قبله را در سر
و معا و قرر نیز کونید و باشد که ماده غلیظه فرو آید غلیظ

نزد و آنرا قوا الهی گویند علاج این قسم علاج ورم صلب
 بود و اگر کشادگی جان نبود که بکس اشش تواند رسید
 پس اگر در گوشه ران باند قق لاریات گویند و اگر غشاء
 مذکور سوراخ شود در برابر ناف یا زیر تر یا بلند و جری
 ازان بیرون آید آنرا مق مرق البطن گویند و مق مرق
 البطن و مق الارتبات زانرا نیز عارض شود علاج
 در میان درست شدن مق و مق ممکن است اما در غیر
 ایشان عرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات
 قوی و رفع صوت و جماعت خاصه بر امتلا اجتناب
 نمایند و از طعام غلیظ و بادناک و میوه و خمرینه و هرگاه
 چیزی بکس فرود آید در آب گرم بشانند و چون بیرون

ایر

آید روغن بابونه گرم کرده بی مالند تا بجای خود بار شود
 و پوسته آنرا بسته دارند و صماد ارین ادویه نهند
 کلنار برک مورد ماز و صبر مرکبند و جوزالرو زفت
 مقل اهل سریش سرشیم ماهی در قیله الریح چند پداشته
 و فریون در روغن یا سمین حل کرده در احلیل جکاتند
 و در قله الما آب مکر خورند و معجون کندر خورند و ازین
 چیزها ضاد کنند حله سرکین کاو و کوسفند و کبوتر
 و فلفل و اگر آب بسیار بود نزل باید کرد بموضع و بدو
 روز آب بیرون کرده ناعشی سفید و قوت نگاه دارند
 پس موضع نزل را داغ کنند **باب** **نهم**
 در امراض که مخصوص است بزنان شامل بر شش فصل



فصل ۱ در اورام ثدي و رحم بستان اورام حادث
مي شود چنانچه در ساير اعضا و در باب دوازدهم
ازين باب ذكر خواهد شد اما ورمي كه از مجنن لبن
و بسن شير حادث شود بدو مخصوص است علامتش
انفاح و صلابت و درد و سرخی لون علاجهش خرقه
در سرکه و آب فرو برده برانجا نهند و به آرد باقلي و آرد
جو و آب كشيره و بركه خرقه طلا كند و بعد از تسكين
حرارة محل لا مثل خطمي و يايونه و اكلیل و آب كرم بكار
دارند و اگر بسبب ضربه و سقوطه در ورمي پيدا آيد
بدان مؤنه و ماش نرم كوفه بآب بركه مورد و بركه
سرو رشته طلا كند و اما ورم رحم حدوث آن

از ضرب

از ضربه بود و احتباس طث يا سقوط اجنه يا عسر ولادت
يا كرت جماع علامت ورم كرم تب بود و درد سر و درد
ميان ناف و عانة و آن موضع راشنه كويند و در برابر
آن از پشت و انزاقطن كويند و عسر بول و براز و توانا
تر نبض و نفس علاجهش فصد با سلیق يا صافرواگر
قوي باشد و اول فصد با سلیق كند بر صافق تهر بود
و ضماد بآرد جو و باقلي و بنفشه و خطمي و آب كشيره كاسني
و خرقه و حقه رحم بلعاهها و روغن آسود و آب بركه خرقه
و امثال آن و بعد از آن در ابرن كه در و يايونه و خطمي و
اكلیل جوشيده باشد نشاندن و اگر تحليل نيايد و جمع
شود مضجعات مثل كتان و صابونی و حله بود و چون

مسخر شود شیر و نبات حقه کتد و شراب آنار شیرین
 بشیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن
 کل ریقو کرد انیده در قبل حقه کتد و بعد از هفته
 اگر مندل نشود کل ارنی و خون سیا و شان و اندکی
 کند در روغن کل حل کرده حقه کتد علامت
 ورم بلغمی انفعال موضع و ثقل و عدم دردی معتد
 و بیخ اطراف علاجش پی کردن و مسهل بلغم دادن
 و اگر ابتدا بود ضما^{ضما} از کشیرت و خا و اندکی بابونه
 سازند و اگر از ابتدا گذشته باشد از گتان و حله
 و اچیه و اکلیل و بابونه و شبت علامت ورم صلب
 صلاحیت موضع و کرانی و کساله و لاغری و ضعف

سایین

سایین و گاه بود که شکم مثل شکم مستقی شود علاجش
 سقیه از اخلاط غلیظه و سوداوی و روغن حسنا
 و روغن شبت و روغن بابونه حقه کردن و مالیدن
 و مرهم رسل و دیاخلیون از داخل و خارج بکار داشتن
 و نطول از خطمی و خبازی و حله و بابونه و گتان و
 از برک خطمی و برک سوسن سفید سازند فصل ۲
 در نقصان شیر اندکی شیر اندکی خون می باشد و سبب
 اندکی خون یا حرواح آن بود بوجهی از بدن یا سو مری
 در بدن یا اندک خون یا چیزی خوردن که از خون کتد
 متولد شود علامتش وجود این اسباب علاجش
 منع سبب و اغذیه محبوسه و از فساد خون می باشد

به غلبه یکی از اخلاط مله علامت صفرا زردی شریقت
و حدت علامت بلغم شده پیاض و مایه و میل بحضت
در بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قله شیر علاج
نقیه بدن از اخلاط غالبه و تعدیه بضد آن فضل
در بسیاری طمٹ از امتلا بدن از خون و دفع طبیعت
می باشد علامتش قوت بدن با وجود سیلان و رم
و عدم ضعف و غیر بدن و زنگ و تا ضعف و غیر
رنگ ظاهر نکرد و بحس آن استعمال نمایند علاج
جون با فراط انجامد و ضد با سلیق باید کرد تا ماده
از انجانب باز کرد اما چون بحسب قوت و امتلا باید
گرفت چنانچه بحس صنایع معلوم کرد و تا طبیب باهر

نباشد

نباشد در مثل این محل بر فصد جرات نماید و بحججه بالنار
بر برستان نهند و قرص کمر با بسرب آب جاب الاس دهند
و شیاف کچل که صفت در بوابیر گذشت احتمال نماید
و از حدت و رقت خون می باشد علامتش ضعف
بدن و زردی رنگ و رقت و سوزش آنچه سیلان
می کند و سرعت خروج و زردی رنگ آن علاجش
استفراغ مطبوخ هلیله زرد و شاه تره و تر هندی
و شیر خشت و قرص کمر با بسرب آب زنگ و رب به و بواج
و اگر هر صباح دو دانک بزرالبح کوفته با قند دهند
نیکو بود و اگر با عصافه لسان الحلو و شیر تخم خرفه
دهند بهتر باشد و اگر نیم شغال شاخ کوزن سوخته

با آن ضم کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از خا آن
 ماسکه افواه عروق را یا غلبه سودا نیز که موجب یقیح
 آن گردد می باشد بعلامات معلوم گردانند و اگر قدی
 نبه درشت بردارد و روز در سایه خشک گردانند رنگ
 خلط غالب غالب بود علاجش بعد از تنقیه آن بر جاست
 مذکوره مداومت نمایند و از بواسیر رحم می باشد علامت
 و علاجش مذکور شد و اگر قدح رحم که بسبب عسر ولاده
 باشد یا جذب مشیمه و خین مرده یا انصباب خلطی
 مراری یا کشادن ورمی علامت و علاج انفجار ورم
 مذکور شد و آنچه بسبب اسباب باقی بود فوراً
 کز و ورم الا خون و اندروت و مروشب و بوی
 ناله

بر کبر سنگ

انار ساخته احتمال کنند و اگر دور بود که فرجه بد انجان رسد
 این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل خفنه کنند
 و اقراص کهن با و شراب حب لاس و شراب انجان دهند
 و اطلیه و ابضه بر قطن و عانه و شنه در همه انواع لایم
 دارند و ضلع در بستی حیض از کمی خون می باشد
 علامت لاغری و زردی رنگ و تقدم اسباب آن مثل
 امراض و اسفراغات و تعب و ریاضت علاجش دعوت
 و سکون و غذاها موقوف و خواب و راحت و از علطت
 خون می باشد بسبب سردی یا احتلاط بلغم یا سودا
 بخون علامات سردی یا بلغم یا سودا بیان دلالت کند
 علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه منته

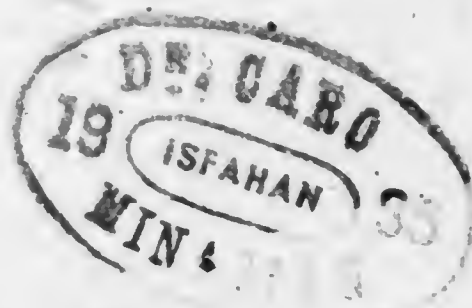
بلطفه مدبر بکار دارند مثل تخم کرفس و انیسون و بادان
و فو تیج و شونیر و دارچینی و سیلخه و جوز بو و خیر بوا
کوفه و بجعل سه و زنه مجموع سرسته خوردنی دودرم و از
خشکی دماغ و لاغری بدن علاجش مداومت بر اشربه
و اعدیه و حمامها رطوبت افزاینده و روغن بنفشه و کدو
و پسته بط مالیدن و بخاری و خطیر و برک خرفه حمل کتد
و از حرارت مجفف و مقبض می باشد علامتش طریق
این کیفیت و علاجش تبدیل آن **فصل پنجم در اخلاط**
رحم این مرض شپه بصرع بود و نبوت و در آید و فرق
آن باشد که صاحب این مرض چون باهوش آید از اکثر
از آنچه بر و وارد شده باشد حدیث کند مگر آنکه سبب

قوی بود و زبده و کف بر دهن چنان نیاید که در صرع ^{سشی}
یا احتباس طمث بود هرگاه که بتطویل انجامد یا کثرت
منی و استهاله آن بکیستی سنی علاجش اما در وقت
نوبت علاج غشی بود غیر بوی خوش برحم مناسب
بود و روغنهای گرم که در و مشک و عنبر حل کرده باشد
در رحم مالند و حقه کتد و اما بعد از نوبت اگر احتباس
طمث بود بمعالجه وادار آن اشتغال نمایند و فصد
صافن کتد و اگر از کثرت منی باشد محبوب و ایاریات
سقیه کتد و در ترویج اگر در معرض تسرب بود تاخیر
نکند **فصل ۴** در دشواری وضع حمل و استقامت
مشیمه در آبرن حله و کتان و بخاری نشاند تا ناف
باز آید

و شور با جرب دهند و روغن کنجد بالغاب تخم کنان
 هم جمع کرده قبل از بدن جرب کنند یا حقنه و چهار اشغال
 بوست خیار جنبه را تیم کوفته در زمین و چهار سراب بخوشا
 تا بهشت سیر بار آید یا لایند و بنقد شیرین کرده دهند
 که مجرب است و عطسه آوردن و دهان و پنی را گرفتار
 بجه و میثم را پیان و هرگاه درج رازن چهار روز در
 غالباً بجه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن آن کنند
 و ازین ضاد بکار دارند شحم خنظل سد آب برابین
 کاو برشد بناف و زهار طلا کنند و گاه بود که بد
 ستکاری و قطع حین احناح افتد بیاید آنست که هرگاه
 قبل از ولادت درج زهار و قطن بارد دهد وضع سهول

خواهد بود

خواهد بود و اگر بصلب و بشت بارد دهد بعسر بود بر در
 قسیر آن اجتهاد باید نمود فی یاخر باب — دم
 در اوجاع ظهر و مفاصل مثل برینه فصل فصل
 در اوجاع ظهر و خاصه درج از سردی و بلغم خام می باشد
 بعلامات معلوم کنند علاجش قه فرمایند و اسهال
 بمجون و حب سوریحان و روغن قسطه مالیدن
 و شربت و غذا موافق آن و از تعب و کثرت محامه
 می باشد علاجش راحت و ترک آن و حمام غیر محل
 و روغن بابونه یا روغن بنفشه ممزوج مالیدن
 و از ضعف کرده می باشد بعلاج آن اگر بود اشعاع
 نمایند و از اسهال که بزرگ که بر صلب است می باشد



علامتش ضربان و حرارت با علامات غلبه خون علاجه
فصد با سلیق و تسکین حرارت و اما خاصه یعنی تپ
گاه در آن بدر پشت نزدیک بود و اگر آن بلغمی و
ریجی بود و احتمال شیاء واه مسخه بغایه در آن موش
بود **فصل ۲** در اوجاع مفاصل بر طریق عموم جمع
المفاصل در ورم باشد که دریند کاهها اعضا پیدا
آید اگر در مفاصل قدیم بود مثل مفصل کعب
و اصابع تفرس و پیشه را بهام باشد و اگر در ^{مفصل}
ورک بود و تحا ورنیکد اران و جمع الورك خوانند
و اگر محاوز کد و اکثر از جانب وحشی فحداستد
اد باید تازانی یا ناکیب بحسب کثرت و قلب ماده ^{ماده}

عرق

عرق النساء نهند و از خواص این اورام است
که بجهت نشود و بر نماید مثل اورام دیگر و سبب
این امراض ضعف معاصر و اصابه مواد است
و این مواد خون می باشد یا صفرا یا بلغم و سودا
کمتر می باشد و مرکب از اینها می باشد و تقرس از
بلغم و سودا می امراض صفرا که بدتر آن سودا اندکی
واقع گردد و ازین جهت بود که در کونکان و خصیان
و زبان که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث
نمی شود چه مره صفرا در میان کم باشد و جماع قوی
ترا سباب این مرض است خاصه بر امتلا ^{فصل ۳}
در تقرس و جمع الورك و عرق النساء اما

دموي مي باشد صفراوي و بلغمي و سودايي و مرکب علامات
دموي بزرگي اسفناخ و سرخي و شدت درد و صرمان
و ديگر علامات غلبه خون علاجهش فصد و اسهال
مطبوح هليله مقوي بسور بخان و در ابتدا
ضما د کردن بفوق و ضد لين و کل سرخ و کثيتر
و خرفه کاسني و طحلب و اگر درد غلبه کند نمجدهات
مثل زرايخ و پوست خشکاش و افون طلا
کند و بعد از ابتدا با آرد و جو و بنفشه و خطمي
و خبا و در انخطاط اکليل و با نوع ضما د کند
و در جميع اضمه او جاع مفاصل کرم و سرد و اشبه
و مسهلان آن سور بخان بايد کرده ترايق
مفاصل است علامت صفراوي انديک اسفناخ

وزري

وزري رنگ و شدت درد و حرارت و ديگر علامات
صفرا علاجهش اگر در مريض في الجمله دموي باشد
فصد کند و مطبوح هليله زرد و جب سور بخان
سقيه کند و غذا و شربت هر روز بدستوري که در ارض
صفراوي دانسته شده عمل مي کند ضما د آرد جو
و طحلب و تراشه کدو و تر و کشيز و کاسني و خرفه کند
و درين قسم بحلل احتياح نيت علامت بلغمي سپيد
رنگ و اندکي درد و عدم حرارت و تقدم تدبيرات
مولد بلغم علاجهش في باب ترب و غسل و اسهال
بمعجون سور بخان و مسهل و قتي دهند که ماده رانک
مخته کرده باشند بما الاصول و کلنکين و قبل از نقيه کل

مابون ضما دتوان کرد چه محلل است پی جذب اما بعد
 ارتیه کمان و حله و شبت و اکیل بعضی با مجموع با آن
 ضم کنند و روغن قسط بالند علامت سود او یقلت
 تمدد و درد و کثرت درشتی و صلابت ورم و موده و با
 علامات سود اعلا جش است فراغ سود اجب مراح کس
 بفصد و اسهال بعد از بصر ماده و استعمال اضمه محله
 و روغنهای گرم و تر و نطولات و علامت ترکیب ماده کب
 علامات و اختلاف انفعالات باشد چنانچه گاهی از اشیا
 حاره و گاهی از اشیا بارده انفعاب باید علاجش مرکب
 از علاج مفردات بحسب ترکیب مواد باید کرد اما وجع
 الودک در کجوں مصلی عمیق است بس علامات ورم

برونیک

برونیک ظاهر نمی کرد و در بعضی اوقات علاج او مخالف
 اوجاع مفاصل باشد و این آنست که رادع در ابتدا ضرر
 رساند زیرا که ماده عمیق بود و رادع موجب حبس
 و عسر تحلیل شود و مفصل را بر خلع مهیا کرد اند بلکه
 برخیات مثل خطمی و جباری در ابتدا موافق باشد
 الا آنکه ماده بسیار رفیق باشد و اگر خواهند که اشترغ
 کنند درد موی و فصد با سلیق از جانب درد کنند و اگر
 بلغی بود بقی و حقیها و شیافها و کرسکی و روغن قسط
 مالیدن و ضمید بضمادهای قوی التحلیل مثل چند پسته
 و عاقق قرچا و خرول بعد از آنکه ضما دها که پیشتر مذکور
 کشت مائری نکند و باشد که بداغ کردن آن موضع

احتیاج اعدا اما بقایه ای که در کتب عملیه مذکور است
نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب
باشد اما عرق النساء گاه بود که بای رالایر گردد
و عرق حادث شود و اگر اوجاع مفاصل عرق النساء
و تقرس در معرض نکس و بازگشت ^{کشت} ریاده بود مواضات
عرق النساء و جمع الورك مثل اضافی تقرس بود
و علاجش مثل علاج آن الا در آنجه استشنا کرده شد
و در قسم دموی تقرس و عرق النساء اگر فصد با سلیق
کاین نباشد فصد عرق النساء نیز کنند و ظهور آن
و موضع فصدش نزدیک لوك و حشرات از بای
و بیاد دانست که مرض عرق النساء در جانب الی

نادر

نادر واقع می شود و در کتب پیرجا تخصیص بجانب
و خشی یافته بحسب اکثریه است باب یازدهم
در تبها و روده ها بجران مشتمل بر نه فصل فصل اول
در تب و اقسام آن تب حرارتی عریه است که در دل
مشغول گردد و توسط خون و روح و غیر این
در جمیع بدن پراکنده شود اسفغالی که با فعال
ضرر رساند و اجناس حیات سه است حتی یوم
و حتی دق و حتی خلطیه حتی یوم آنست که اول
روح گرم گردد پس گرمی آن بدل رسد پس بسیار
اعضا و اخلاط و حتی دق آنست که حراره غریبه
اول در اعضا اصلیه بتخصیص دل تاثیر کنند

بس بارواح و اخلاط و باقی اعضا است کند
و حی خلطی است که اول اخلاط که در دین
ارواح و اعضا و این جنس سیط بود یا مرکب
و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات
بسیار و بعضی اخلاط خارج عروق و داخل
آن می باشد و میاید دانست که گرمی اخلاط
در حیات خلطیه بعفوت می باشد و پس الاثن
که گرمی آن بغلیان نیر پی عفوت می باشد
فصل ۲ در حی یوم حدوث این تب اراسیا
بادیه بدینه یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی
وارد بر نفس می باشد مثل غم و غصب و فوج

بافراط

بافراط و پچوایی و خواب و تعب و اسهال و درد و کمر
سنگی و تشکی و تخم و فساد طعام در معده و بعضی
اورام بر طاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال
به آب سرد و چیزها گرم خوردن و ارتکاب حمام کثیری
که حمام معتاد بوده باشد و از رکام و تزلزل گرم
علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره
و پیشتر ناوض و شعریه ابتدا کند و حرارت
آن مثل حرارتی نماید که بعد از حمام باشد و بعرف
اندک مفارقت نماید و اگر زمان یقیناً این بقول اکثر
سه روز بود و بعضی شش روز گفته اند و این
ار بعد خالی نیست و علاج هر یک علی التفصیل

و صاحب این مرض را تب خود نیک محسوس نشود
 زیرا که همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب
 سه مرتبه بود و توصیح این موقوف بدانستن
 این مقدره باشد که در بدن دو جنبه رطوبت
 بود یکی رطوبت اولی کونید و آن اخلاط اربعه
 و دوم را رطوبت ثانی و این فصولی باشد
 چون عرق و دمه و می و غیر فصول و اقسام این
 چهار است اول آنچه محصور بود در اطراف
 رگها باریک که خون با اعضا میرساند و آنرا
 عرق شعریه سافیه کونید دوم آنچه بر اعضا
 پراکنده شده مثل طل یعنی شب نم و سیم آنچه

ترد

ترد یکست بدان منعقد گردد و مانند عضو شود
 چهارم آنچه اتصال اعضا یکدیگر باو باشد پس
 هرگاه که حرارت قسم اول را نیت کرد اندود^{نیت}
 کرد ایندن دوم شروع نماید باسم رقی مخصوص
 کرد و چون این قسم را نیرافا کند و در افائیم
 شروع کند مسمی باسم و بول کرد و در مرضی که با آنها
 این مرتبه رسد مگر خلاص یابد و این قسم را نیر
 چون فانی کرده اند و در فانی کرد ایندن قسم چهارم
 خصوص نماید باسم مقتسمیه یابد و هر سه را جمیع رقی
 کونید آنچه در مرتبه دوم باشد عکس آن بود یعنی مع
 آسان و علاج مشکل علاج مرتبه اول تبرید

اول بود مع رفتن مسکول بود و علاجش آسان و آنچه در مرتبه

و تطیب باعدیه و اشربه بارحه مرطبه جوان جو و مرغ
جوره و شراب عناب و نیلوفر و شیر تخم خرفه
و سکنچین بعرق کاسنی و شیر تخم خیارین و خیارین
و کدو تر و هندوانه و شققالو و زرد الوالو
و آنجه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بدان بصلاح
قوی تر احتیاج باشد بس در ربع آخر شب
شیره تخم خرفه بعرق کاوزبان گرفته پکی از اشربه
مذکوره یا بنفشه و نبات مصری محلی ساخته و شیره
کافور را با جی در آنجا حل کرده بدهند و در وقت
طلوع آفتاب پنج سیراب جو قند سفید بچند دم
در انداخته کرم یا سر بهی کدام میل داشته باشد

و بود

و بعد از دوسه ساعت در آبرن نشانند که در آنجا
کدو تر و جو نیم کوفته و برک خرفه و کاسنی جوشیده
باشد و باید که آب بعایت معتدل و ملایم بود
چنانکه مودی بعرق شود و اما در آنجا که
اگر نه آن بودی که بدن ضعیف باشد در آب
سرد نشانند در آب سرد نشانند بیکم علایم
بودی و آبرن زمستان کم تر باید احتیاط
تمام بجای آورد و از رگام مختربود و بعد از آن
که پیرون آید روغن بنفشه و روغن کدو در
بالند و بعد از ساعتی غذا دهند مرغ جوره
فریه یا ماهی که در آب خوش ماوی داشته باشد



و بزغال و بره جوشانیده و در آب آن ماش
و رشه انداخته و اسفاناخ و بحسب قوه هاست
و ضعف در اغذیه و یکم آن تصرف نمایند اما
شرین آنجی مذکور شد بر تقدیری توان داد که
بصفر مستعمل نرود الا از انجمله غریب نیلوفر
توان داد پس سکنجین و شراب حمص و نارنج
و لیمو و انار و آلو و زردک و امثال اینها بخانه بسیار
ترش نباشد بالعابرها و شرابها بزور بارده دهند
و احتیاط باید کرد که اگر از حیات عقیقه که بعد
ازین دگر آن خواهد آمد چیزی همی ایه این مرض
نباشد شیر دادن بغایت موافق بود و بهترین

یتری

شیری شیرآمی بود پس شیرخ بس شیر بنده الحال
که بدوشند بدهند و در شیرخ شرایط نگاه دارند
اول باید که خوجوان باشد و تن درشت و بهتر آنکه
از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف
او جو و کاه و برک خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ
و خیار و بادرنک بود و هر بامداد که خواهند دو
شند تردیک پچار آورند چه اگر دور بود متغیر
و قدحی با کیم اندر طریقه که پر آب کرم بود نمایند
و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط مقدمه
جان است که روز اول نیم سکره دهند و هر
نیم سکره زیاده می کند تا روز هفتم سه سکره نیم

شود بعد از آن هر روز نیم سکره کم می کنند و سکره
مطلق بیک هراة چهار سیر و ربع یک سیر بود
و در روزی که شیر داده باشند بعد از یک ساعت
نبض را به سپید اگر قوی تر شده و بطن میل کرده
شیر فاسد نشده و اگر ضعیف و صغیر شده باشد
شیر فاسد رفته بود دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده
باشند یا خواهند داد در آن روز از ترشی و ماهی
اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع را برپا ^{حین}
و فواکه خوش بوی معطر کرد اسد و لباسها کثان
بکلاب و ضدل مطیب ساخته و در نزد یک
آب روان اختیار کنند و در تابستان در غایت

کرمی

کرمی روز حقه از کثان بکلاب و ضدل و آب
کشید و بر ک خرفه تر کرد و اندک بر سینه و کتف
اندازند و چون کرم می گردد تازه می گردد اندک
چهار بار در روزی کفایت بود زیاده نکند
و امارق سیخوخه و دق برم نیرکونند هر چند
ار قیل حیات نیست اما عاده بایر اد این در زیل
رق جی بان یافته استیلا پیوست بود بر مزاج بی تب
و حراره سببش باستیلا برودت یا ضعف بدن
بود که غازی را از فعل خود باز دارد چنانچه درج
عمر عارض گردد یا استیلا حرارتی که تحلیل و تلب
رطوبات کرده باشد و اجامه حراره غریبه و بدین

سبب سردی و خشکی عارض شده با افراط استغراء
یا افراط در تدبیر و پرمیات علامتش ذبول
و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ پی اشغال و التهاب
و گاه بود که بلس سردی محسوس گردد و نبض صغیر
و بطی و متفاوت بود الا در وقت استداد ضعف
که شواش گردد و قاروره یقیق و مای باشد علامتش
تیر طیب و سحرین و فصل عم در تب دموی حوی مطبقة
کونند اما در عرف مطبقة می کونند ارغلیان خون
په عفونت می باشد و این را سونو حس خوانند
علامتش سرخی روی و چشم و اسفاح و تمدد رگها
و کرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت

ونی

ونی قشعره و ناقص ابتدا کردن علاجش و ضد
کردن و آب جو و عدس بتم هندی یا غوره یا ریواج
و شراب عناب باب زهرک یا تم هندی و شراب غوره
و انار ترش دادن و از عفونت می باشد علامتش
علامات سونو حس باز یا دتی فلق و اضطراب
و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی مطبقة این مرض را
خوانده اند و قسم سونو حس داشته و حمی دموی
عفیه داخله صنف باشد شاید یعنی
روز بروز تعفن بدید زیاده ازان بود که تحلیل
کند و این شرا صاف بود و مساوی یعنی متعفن
مساوی متخلل بود و مشا و صه یعنی متعفن کثران

متخلل بود علاجش علاج سونوخسروا مادسوی خاج
عروق حیایی بود که حادث شود از اورام اعضا
باطنی مثل دماغ و آلات نفس و معده و جگر و کلیه و
معالجات آن مذکور شد و الله اعلم و فصل
در تب صفراوی اگر صفرا خالص در خارج عروق
متعین شده باشد غلبه خالص حادث شود علا
مش یک روز بود و یک روز نبود و نافض شد
الغرغری در لرز جان نماید که سوزن در وی
نمید و قلت ریان بافض و زور کم شدن
و تشکی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و
مره و باقی علامات صفرا و از دوازده ساعت

زیاده

زیاده سود علاجش سکجین بشیر تم خیان
و شراب آلو غذا آب جو و ماش بترهند از میوها
انار مرغی می خوش دهند و آنه و در روز نوبت
غذا ندهند مگر آنکه در آخری روز بود و تحمل شواند
در اول نوبت سکجین به آب گرم دهند و قی فرمایند
و در میان تب چون آب بسیار خورده باشد باز
کند و در روزی که نوبت نباشد بشیر خشت و می دهند
تلبین کتد یا شراب کل یا سکجین و اگر در تلبین
این مرض خطایی واقع نشود از هفت نوبت در یک روز
و پشدر نوبت چهارم منقصی گردد اما اگر غلبه
غیر خالص بود ناشش ماه بقاء آن ممکن بود و علا

آن زیادتی نوبت بود برد و از ده ساعت و باشد که پست
و چهار ساعت یا سی ساعت بردارد بحسب امزاج
بلغم یا صفرا و علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی
کند بقدر ترکیب ماده و اگر داخل عروق بود پس
اگر در تمامی رگها باشد یا در بعضی رگها که در حوایی
دل یا فم معده یا جگر بود حمی محرقه صفراوی
حادث شود و محرقه بلغمی نیز می باشد که ماده آن
بلغم شود بود و آنرا بلغم صفراوی گویند مرکب از بلغم
نه و نه صفرا بود و اگر در بعضی رگها بود غیر آنچه
مذکور شد غلب لازم تولد کند دین هر دو
اشتهاد عجبی باشد یعنی ارد و دوز یکی قوی تر شود

و علامات و اعراض از درشتی زبان و زردی یا سببی
و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه زیاده بود علاج
بر دو علاج غلب خالص است الا آنکه در محرقه اتمام
به بتدریج پیش باید کرد و طلاها بآرد بر دل و جگر انداخت
و شافها پدید و خیار و همد و انه در اطراف و حوایی
نهاد و شیر تخم خفه و آب سرد سرد می داد و فصد
گاه بود که فایده کند و گاه بود که التهاب زیاده
کرد اند فضل ۱ در تب بلغمی اگر ماده خارج
عروق بود بلغمی بایه که هر روز بکشد حادث کرد
و این را مواظبه گویند علامتش ابتدا کردن ناقص
و سرا و دیر کرم شدن و چون کرم شود قوی نباشد

و ملت تشکی و صفر بضر و بقی برآمدن بلغم و تیج فزیدی
 روی بعضی را ناقص و بعضی را ناجند نوبت ازین
 سه حال هیچ نبود و زمان نوبت تا سیزده ساعت تواند
 بود و بدن از نوبت گذشته پاک نکردد علاجش سکچین
 عسل یا سکچین و کلفند آفتابی با هم صم کرده کلفند
 نصف یا مثل سکچین بحسب مزاج مریض صرف
 کنند و سکچین بزوری برین موجب بادیان پنج درم
 پوست یخ بادیان هفت درم تخم حیان ده درم کسوت
 بنجد درم سرکه سه سیر فنده سیر و در اول هر نوبتی آب
 تخم ترب و شبت با سکچین دهند و قی فرمایند و در
 باب تعویب معده اهتمام نمایند و بعد از آنکه ماده نجبه

شود

شود و در فارور و اثر آن پیدا آید برین موجب سهل دهند
 غار یقون یک درم مصطکی یک دانگ تربد نیم درم سم
 حنظل یک دانگ و اگر مقدم برین سهل در طبیعت قبض
 واقع بود طبیعت را بجفنه که از مطویون و مغر کاش
 و بلبلاب و سنآلی و کل خطمی ساخته باشند می آورند
 و اگر در وقت خواب یک درم ریوند چینی حب کتد که فرو
 برد صواب بود غذا آب جو در آن نمود انداخته و بادیان
 و مرغ و کبک و تمی و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
 در آید معده سبک شده بود و اگر بعد از نوبت
 برین وجه میسر نشود باخر نوبت باید انداخت و اگر ناله
 داخل عروق بود بلغمی لازم حادث شود و این را

حی لنقد صح کونید علامتش علامات بلغمی ایرالا انکه
 با این مافض نبود و در عرق بنوی الا بوقت مفارقت
 فاین تب بلیق شپه بود و در شبها نروزی شش
 ساعت فتور داشته بود علاجتش علاج مواظبه الا انکه
 بر ملطفات و چیزها کرم تبدر مخ و احتیاط اقدام نمایند
 در اول بر سکچین و ربع آن کلقد اقصار نمایند
 و شراب لیمو و چیزها ادرار کتده مثل تخم خیارین و تخم
 خرنه و پرسیاوشان می دهند و بعد از آن سکچین
 بروری و مالیدن در تبها بلغمی مناسب بود اگر تب
 غبکوت و زیت بالند بجا صیته فایده دهد و فضل
 در تب سوداوی اگر ماده خارج عروق بود ربع دیر

عاش

حادث شود یک روز گیرد و در روزنه از سودای
 که از احراق سودا طبعی تولد کرده بود می باشد
 و از احراق بلغم یا صفرا یا خون نری می باشد و علامت
 بر یک از این اقسام اربعه علامت آن خلط بود که از
 تولد کرده باشد و اگر حدوب آن بعد از مطبوعه بود
 هم دلیل آن شود که از احراق حوس و اگر بعد از مواظبه
 بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از صفراوی بود
 دلیل آنکه از صفرات علاجتش اگر احراق خون
 بود فصد با سلیق کتد و اسهال بعد از بصری ماده
 مطبوع اسمی و اگر از بلغم بود سکچین بروری
 دهند و تخم ترب و سکچین عسلی ۲ فرمایند



وسهل اراقیمون و ترید و سفاج و غارقیون
سارند و اگر از صفر بود سکچین ساده و سر آب
لیمو و عرق کاسنی و کاوزبان و عرق کاوزبان
در همه لازم دارند و می بسکچین و پوست بچ ساج
خربزه و مسهل ارستاکلی و خیار حنبر و شیر خشک
و تمهیدی مقوی باقیمون و در اغذیه و تدبیرات
ملاحظه خلط متولد غنه می باید کرد و اگر ماده و اهل
عروق بود ربع دایه حادث شود و این فلیل
الووعست علامتش صغر نبض و بط و تفاوت
و وجع مفاصل و زیادتی حرارت بر بلغمی اندک
آن از صفراوی و اسهال ربعی علاجش ضد

باسلق

باسلق بر صافی اگر قوی باشد استعمال مریات
و اسهال سودا و علاج عام در همه اصناف ربع آنست
که روز نوبت هیچ نخورد مگر صفراوی بود که سکچین
دهند و اگر نوبت آخر روز بود و تحلل نیاورد و در اول
روز قدری آب جود دهند و در ابتدا آن قه فرمایند
و در میان آب نزنند دهند و در میان تب اگر آب خورده
در معده جمع شود البته کند و در آخر روز دیگر آب
و نخود بر سر که و موی یا آب گامه یا تمهیدی بحسب
هر شخصی و ماده آن لایق دانستد مرغ انداخته باید
داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد
بود بر مری یعنی مرغ اقتصار نمایند می شاید

خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود اما در
روز مقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتها منع خوردن
نباشد مگر اگر داند و آب آن بدهند و اگر اشتها غایب
بود و هاضمه قوی بجای مرغ گوشت بزغاله کسد ^{بخصوص}
وقتی که علامت از زمان ظاهر شود و روند مسهل
دادن روند دوم راحت مناسب بود **فصل ۱**
در تهیه مرکب هرگاه شلادق و حلطی یا دو حلطی
مثل صفراوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند آنرا مرکب
گویند و ترکیب یا بر سیل مبادله می باشد چنانچه
یکی بکدارد و دیگری بکیرد یا مداخله چنانچه یکی بکیرد
و در میان آن دیگری یکی را مشار که چنانچه در زمان

گرفتن

گرفتن شریک باشند و از جمله مرکبات آنچه نامی یافت
شطر الغب است و این تی باشد مرکب از صفرا و بلغم
چنانچه هر دو خلط از هم پیمیش باشند و در غب غیر
خالصه هر دو خلط از شده امراض بمنزله یک
خلط شده و آنچه چنان است پس هر دو یاد این بود
یا لازم یا صفراوی و یا و بلغمی لازم یا عکس و گاه بود
که صفرا غالب باشد و علامات آن ظاهر و گاه بود که بلغم
بود و علامتش غایب و احضر علامات شطر الغب آنست
که در روز قوی تر بود و علاجهش مرکب از علاج صفرا
وی و بلغمی مفرد باشد و باید دانست که در منفرد
مواد حیاتی اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت

جی شاید که دوغب یا سه ربع بر سبیل مباد که مرکب
 کرد و هر روز یکروز پس تو هم شود که بلغی است
 یاد و خمس که بر طریق غب آید پس علاج آن بعلاج بلغی
 و علاج این بعلاج صفراوی مستتبع خطا و خسران
 گردد اما در معرفت ماهیته بعضی حیات و عدد یا ما
 هیته با عدد بعضی مرکبات بدو راستدلال باید
 کرد چنانکه بدو ربع و خمس و سدس و امثالها
 علم بوقوع ماهیته آن حیات تعلق گیرد و چنانکه اگر
 کرد و روز یکروز یکروز نیکه معلوم کرد که
 از دو ربع است و اگر دو روز بگذارد و دو روز
 یکروز و سه روز بگذارد علامت دو سدس

و اگر دو روز یکروز
 و اگر دو روز یکروز

علامت معلوم شود و چنانکه
 علامت معلوم شود و چنانکه

طلا آرادع درین صنف بطلا محلل مثل خطمی و خبانی
 وارد جو حاجت افتد در جره بحیم
 و نار فاری جره چهار باشد شکران منفرد می باشد
 و مجتمع می باشد و بغایت سرخ بود پس خشک ریش
 کرد و در آن مثل درد عضوی بود که آتش
 برونند علاجش فصد و اسهال صفرادر دی
 سرکه را بر زمین شخ که طین حر کونید ریزند تا بر جوش
 پس قدری کافور و انجاریز ریزند و طلا کنند اما نار
 نار به مثل جره بود الا آنکه هر جا ظاهر شود
 خطها سرخ و طاوسی مثل زبانه آتش پیدا کرد و علا
 جش مثل علاج جره بود و بعد از فصد و اسهال

و اگر دو روز یکروز
 و اگر دو روز یکروز

و اگر دو روز یکروز
 و اگر دو روز یکروز



برچنه‌ها که رطوبت مایه در خون احداث کند و آت
 نمایند مثل آب جو و هند وانه و خیار و شفا لود و غ
 و کدو باز و سرکه و حضض و کافور و لعاب
 اسبغول و لسان الحمل و خرفه مغر یا مجموع طلا کتد
 و **فصل** ۱۱ در فلغونی و ربی بود از خون
 علامتش انعاخ و سرخی و تمدد و بسیاری درد و زبان
 علا جش فصد کردن و در ابتدا صندل سرخ و سفید
 و فوفل و کلار منی طلا کتد و اگر ازین طلا در زنده
 شود و الحال بردارند و این طلا را بر عضوی
 که بالای آنت نهند و در روزی دیگر آرد جو و کشت
 و خبازی طلا کتد و چون پسند که از انچه هست

زاده

زیاده نمی شود طلا از آرد جو و آرد با فلی و خطی و خباز
 و بابونه و اکلیل و گمان و حله کتد و چون پسند که
 کمتر می شود از بابونه و اکلیل و گمان و حله کتد
 و در همه او رام از رعایت اوفات اربعه غافل نباید
 بود در ابتدا رادع و در ترید جمع میان رادع و مر
 و در انتها مرخی و محلل بود و در الخطاط بدل محلل صرف
 نهند و اگر پسند که تحلیل بکند و جمع ده شد بکوبند
 و انچه و امثال آن بجهت کتد و تدبیر کارن کتد
 مثل سرکین بکوبند و استق یا به آلت **فصل** ۱۲ در او رام
 مغارح سه عضو بود که هر یک مفرغ عضو ریشی واقع
 شده ابط یعنی زیر بغل مفرغ دل باشد و اریه یعنی

کوشه ران مفرع جگر بود و خلف الاذین یعنی پس
 هر دو کوش مفرع دماغ بود هرگاه درین اعضا در
 حادث گردد از انجته که اعضا ریشه مواد را در انجا
 دفع کرده باشند یا بر اطراف ریشی و ویمی بود و مواد
 متوجه آن موضع مأوف شده باشد چون بدین اعضا
 رسد در انجا غده ریز که گوشت نرم دایر و انزاحوم
 رخوه خوانند علاجش بضمید عم خیات بود در
 ابتدا بعد از بقیه بدن بقصد واسهال مثل آب کرم
 ریختن بر انجا و مسکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خیار
 نهادن و استعمال رادع جانی نبود درین موضع
 فصل ۱۳ درختان نر و سلع و غده حار و سرد

صلب

صلب و غلیظ بود و بر ظاهرا آن که بها و ناعوار بها باشد
 و در گوشت بسته بود در لحوم رخوه خاصه کردن حادث
 گردد و پیشتر متعدد بود در یک کیه سلع و ویمی بود
 و مختلف باشد در حبه از مقدار تحوی تا مقدار خن
 برسد و او را کیه بود و در گوشت بسته نبود بتوان
 گرفت و بهی جوانب حرکت توان داد چهار صنف بود شحمیه
 عسلیه آردها کیه شیرازیه یعنی در اندرون آن شل
 این چیزها بود و غده و ویمی بود صلب بمقدار اندک
 یا جوی و بر کف و پیشانی بسیار واقع شود و فرق
 میان غده و سلع آن بود که غده زیاده نشود و علا
 نداشته باشد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر

بدست بالند سفر کرد و باز عود کند و گاه بود که
 عود نکند علاج این هر سه سقیه بلغ بود بقی و اسهال
 بایارج فیرا بغاریقون مقوی کرده و ضماد کردن
 بدیا خلیون و کتان و حلبه و خیار نیز را بدیا خلیون
 و ایرسانم سوده و بهم جمع کرده ضماد کتد و سم کور
 خرا سوخته بروغن زیت برشته بر خیار بر طلا کتد
 تحلیل کند برین تدبیرات مداومت نمایند و پوسته
 بکار دارند اگر تحلیل یابد فیهما و الا بخته کرد است و بگا
 و علاج قرصه کتد و سلعه اگر بزرگ شود و بدانچه
 ذکر رفت تحلیل نباید یکی از دو کار باید کرد شکافتن
 و پرون آوردن با کیسه که انرا اکیس السلعه گویند یا باد

معنه

معنه ریش کرد ایندن صفت آن آب که
 در آب نارسیده چهار خیز زرنیج دو جز و تو بال مس
 سه جز فطرون دو جز مجموع نرم سوده بروغن کل
 سرسته طلا کتد و صنف سحیه بادویه محله و معنه
 مندفع نکرد و دفع آن به جز پرون کردن نباشد
 و غدد را بدیا خلیون ضماد کتد و بر بالا آن باره سرب
 نهاده محکم به بندند و فصل ۱۴ در داء الثعلب
 و داء الحیه اگر بار یختن موی سر و روی پوستی نکند
 بپفد داء الحیه گویند و لاد الثعلب از بلغم می باشد
 علامتش سفیدی و نرمی موضع و بایه علامات
 بلغم علاجش سحیه بلغم بقی به تخم ترب و شبت و غسل ^{سهال}

به مفرامقوي بغار يقون و بعد از سقيه موضع را بحرقه
درست بالند و به سپندان و سیر و پياز غنصل طلا کند
و از صفرا مي باشد علامتش زرد ي و در رستي موضع
و ساير علامات صفرا علاجش بقيه بجز و قرص بنفشه
و مطبوخ هليلجه بس سرکه و روغن کل يا لند بس بنفشه
با پوست سوخته بسرکه کهنه سرشته طلا کند و از سودا
مي باشد علامتش مکوده و خشكي و در رستي موضع و علامت
سودا علاجش با سهال به حبا قيمون و معجون بحاج
و تعديل فراج به استعمال مرطبات و پياز غنصل با لیدن
و پيخرس و سم بزرابسوزند و يا بنخ في خشک کرده و سوخته
طلا کند و روغن لادن پوسته مي بالند و از خون مي باشد

علامتش

علامتش سرخي موضع و علامات غلبه خون علاجش فصد
کردن و اطلية مذکوره بکاري از دسم خراهي و وحشي خسته
خاکستر از بروغن کچند سرشته و اگر زیت بود بهتر طلا کند
و خاکستر سیاه دانه و خاکستر قيصوم طلا کردن در همه
اقسام موي بروي ياند **فصل ۱۵** در کلف و عنب
و برش و خيلان کلف حدوث مکوده بود در روي و غير
رنگ آن اندکي بسيار هي آميخته برخي و مش حدوث
سياهي که برخي رند و پيشر بشکل مستدير و از کلف
رنگين تر بود و سرخي در و پيشر برش نقطه ها آسياه
بود و گاه برخي و مکوده مایل بود پيشر در واقع شود
و خيلان مثل اين آثار بود لکن مرفع باشد از سطح بدن



آنچه با طفل مولود بود دفع شوان کرد و آنچه حادث شده
باشد علاج فصد کردن و اسهال خلط سوداوی
بس طلا کردن تجیم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرساو
خردل و ترمس کوفته و بخت بکلاب و سرکه سرشته و خیلان
راسوزن در زنند و بسرکه و کلاب بشویند و ادویه
مذکوره طلا کنند و فصل ۱۴ در صنان و امثال آن غیر
رایج و منی ابطین و زیر بتان و میان انگشت آن بایست
سرو عرق ارغفونه اخلاط و حدت آن می باشد علاج حبس
بقیه خلط غالب و زیر بغل و بتان را بر اسنک و کلاب
سوده طلا کنند و میان انگشتان ازین ادویه درویری
سازند و تویامد اسنک کل سرخ کل ازین پوست انار نرم

سوده بسرکه ترکرد اند و خشک کنند و بکاری دارند
وجهه سرهم مناسب باشد و اگر سرپران و کودکان
بود با آن ادویه بوست درخت ناز و جوزال سرو
سوخته ضم کنند و فصل ۱۵ در بهق سفید و سیاه
اما سفید بعضی گفته اند که سبب آن سبب برص بود
ضعیف تر و قوه دافعه عضو قوی تر و بعضی گفته اند
رطوبتی محترق بود که با حراق شل خاکستر شده باشد
و با خون برکها در اید و ارفو هات شعب آن پرون
آید و منبسط گردد در بوست و متفش می گردد تا ماده
آن فانی شود علامتش سفیدی که بسیار سفید نبود
بل نزدیک بود بزرنگ پوست بدن و در پوست فرو رفتن

باشد و املس نبود و مویی که از آنجا برآمده بود سیاه
بود علاجش اسهال بقیع الشیم حنظل و تر بد و غار
یقون و اربنیات اجتاب نمودن و بر کلنکین
و اطریفیل کپرداومت نمایند و ازین ادویه طلا کنند
ترمس بوست بخ کبر شیطرح عاقر قرحا تخم ترب
کنش سپندان کوفه و نخته بسر که در آفتاب طلا کنند
اما سیاه یعنی بوست غصواست بسیار بی سبب
آن محالطه سودا با خون باشد علامتش چون دست
دران مالند بپوست از آن رنجیده شود و موضع سوز
نماید علاجش فصد و اسهال سودا و حمامها مرطب
و تربطیب مزاج با غدیه و اشربه و طلا کردن با دویه

که ذکر شد

که ذکر شد و نوعی از هتق اسود بود که برص اسود گویند
و آن درشتی قوی باشد با خاریدن و بقرشی مثل
فلوس سمک علاجش علاج هتق سیاه باز یادتی اسهال
و تربطیب مزاج فضل ۱۸ در برص سفیدی بود
که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام عضو سفید گردد و در
رنگ شود سبب آن ضعف معده است بواسطه سوء مزاج
مزاج عضو از بروز دت و رطوبت و خلل طبیعتی
صدی در و واگر چه آن خون که غذا او می گردد نیکو بود
و از بلغمه خالی و گاه بود که در موضع حجامت یا شب
آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو بمراحت
علامت برص سفیدی براق و املس و در بوست و زردی

بعضی از خون که غذا آن عضو شود یا بواسطه سوء مزاج

که ذکر شد

هفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست
 آن و اگر انگشت بدو فرو برند از مواضع دیگر که هم
 بودند پوست انگشت فرو برند پیش در کو اقد و چون
 سوزن در زنده خون پیرون نماید علاجش هر چند
 این مرض را گفته اند که هود آغیا عسل البر لایکا د
 بر یعنی مرضی است که اطباء را مانده گرداند و نزدیک
 نیست که نیک شود اما چون امکان صلاح دارد
 متعرض علاج شده اند با استفراغ بلغم غلیظ و تبدل
 مزاج بمعاجین گرم و تریاق و مشرود بطوس و طلا
 کردن بدین ادویه نقطه سفید رقیق و دل سرخ خونی
 موزج کندش نوره زرنیخ سرخ بوده پیاز عسل

شیطوح

شیطوح عاقر قره چاشو نیز پوست نج کبر و در آنج و سرکه
 یکدرم اطر ملال باد انکی عاقر قره چا بسایند و بعمل شسته
 بدهند و یکدو ساعت در آفتاب نشاندند چندانکه عرق
 کند باشد که همان زمان یار و زدیگر آبده زنده و زده آب
 برود و صحت یابد **باب ۱۳** در سقطه
 و ضربه و تریاری و بختی و سوختگی اعضا و فساد اطراف
 بر او جراحت مشغل بر شش فصل فصل اول در سقطه
 و ضربه و مضروب محبوب و ناز یانه اگر کسی از بلندی
 پفتد یا چتری شله یواری بروی افتد یا ضربه بر وی
 زند یا سر بشکند علاج مشرک میان این مجموع فصد
 و حجامت کردن است از جانب مخالف اگر نیز در بدن

غلبه خون نبود مگر در آن موضع بفرق اتصالی شود خون
برود پس بر تلین طبیعت اقتصار باید نمود و حقیقت
لینه و راوند به آب سکنکور و قند دادن و قلوب
خیار جنبه بقرق کاسنی و روغن بادام و قند بر آن عضو
از این ادویه ضاد نهند کل از مینی سه درم و برک سرو و گل
سرخ از هر یک پنج درم صبر ده درم ماش پیت درم به
آب بزرگ مورد سرشته ضاد کتد و اگر حرارت پیدا شود
بعدس ده درم کل از مینی و فوفل و صندل از هر یک
دو درم طلا کتد غذا ماش و بر رنج بشیره بادام یازده
نیم برشت و اگر موی مایی خالص میسر کرد بغایه سیکو
بود یک قراط بدهند پیش بعضی یک درم پیت قیراطون

و بر

و پیش بعضی پیت و چهار و ازین طبع دادن مناسب
بود راوند نیم درم و ناس یک درم سکنکور زرد سه
درم کاو زبان مثل ^{آن} میخوشاتد و بقند شربن کرده ^{هند} بد
و اگر سقطه و ضرب بر سر واقع شود ماش و عدس
معشر و کلنا ر کوفه بروغن کل و کلاب طلا کتد
و اگر بر سینه و شکم واقع شود و بفت الدم یعنی
خون بر آمدن حادث کرد قرص کهر با با کل از مینی
و دم ^{الای} در تسع عدس بدهند و اگر کسی را
میچوب و تازیانه و مثل آن زده باشند بهترین چیزی
بوست کوسفند بود که در حال از کوسفند جدا کنند
و بر موضع ضرب بوسند و تا دیگر روز بر ندارند

و اگر قدری خاکش برانجا باشند پس پوست بر روی آن
پوسند بهتر بود و از مرد اسنک و اسفنداج و موم و روغن
گل مرهمی ساخته بماند و **موضع ۲** در خلع و کسر
خلع پرون آمدن زیادتی استخوانی بود تمام از مغایک
و کوی که در استخوانی دیگر باشد که میان هر دو اصل
مفصلی بدان بود و و ث اندکی پرون آمدن بود نه تمام
و و هن که ویی نیر کونید درد و کومکی بود که با استخوان
و آنچه بگوید آن در آمده است رسد علامت اغلاخ
ظاهر شود تغییر شکل عضو و عدم قدرت بر جمیع حرکات
آن عضو و از مقایسه جناحه دست علیل با دست
صحیح مقایسه کنند لکن خلع باز و مفصل و برک

را دشوار توان داشت زیرا که سرخصد هرگاه منخل کرده
د رفل اقتدس ظاهر نبود و سر سرون در اریه یا لایحه
و برک اقتد و اینجا گوش بسیار بود پس ظاهر نباشد و ^{علامت}
لازم باز و نتوی مستدیر است که در زیر بغل پیدا آید
و ممکن نبود رسانیدن این دست بدندانها بهلول و
علامت سرون دراز تر شدن این پا بود اردیکو پای
اگر بجانب پیش افتاده باشد و ظهور و رمی در او
و عدم قدرت بر آنکه پای از پای دیگر اگر بجانب پس
افتاده باشد و در کواقتادن اریه و کاسه شدن
آن علامت دشت آن باشد که در مفاصل اندک
تغیری و نتوی از جانبی دیگر پیدا شود و بعضی حرکات

پای را در کونیتش انحراف می دهد

مکن بود و در وهن جمع حرکات همه جانب مکن علاج
 خلع را مدوره برق بشکل طبیعی باز آرند و ازین ادویه
 طلا سازند ماشین اکل ارمی مرکبی کل خطی سفید کل
 سرخ از هر یک ۳ برک مدوره نرم کوفته بنفیده تخم
 مرغ سرشته بکار دارند و ووث و وهن را هم طلا
 موافق و گاهی بوز و اما کسرو آن شکستن استخوان
 عضود را است و استخوان را برق مساوی گردانند
 و گاهی می باشد که بعضی از پاها استخوان که صلاح
 آن امید شوان داشت پرون باید کرد و عضود را با
 بت برابط و زفاده مقدر درست و محکم فایند آستین
 از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالا آن و

موضع

و موضع کسر را محکم به پچند بس بر فاده دیگر هم از نو
 ضع کسر ابتدا کتد و بعد از سه چهار کرد متوجه زیر
 آن شوند و در هر دو پچند در ابتدا محکم پچند و چند
 آنک می پچند اندکی بستی میل می کتد بس ادویه
 جای طلا کتد و به بندند و بعد از آن فصد کتد
 و تلین طبعیت و تاسه روز نکشاید مگر آنکه دردی
 قوی حادث شود و مادون رباط سرخ کرد و بس باید
 کشاد و ست ترببت و اگر خاریدی قوی عارض
 گردد که تحمل شوان کرد بکشاید و قدری آب گرم بر
 انجا ریزند تا خاریدن ساکن گردد و یک زمان استراحت
 نموده باز به بندند و زفاده را بکلاب و روغن کلواندگی

سرکه تر کرد استند و اگر چند روز بگذرد و ورم نکند و
حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول
بسته باشد به بندند و نکشایند الا در هر چهار پنج روز
یا زیاده وضاد جبر از عدس و معاش و کل از منی و آب
مورد سازند و اغدی لرج مثل کله و باجه و هر سه
و مرغانه و برنج و بطون بقر و جلود بره و بزغاله و در
آخر امر و وقت انعداد شیر رباط را اندکی ست
تر کرد اند و علامت بد انعداد شیر پیدا شدن خلست
بر رفاید و رباطات چه این دلیل را سال طبیعت است
ماده حیده را بد انجاسی از منام ترشح نموده و باید
که قبل از استداد و صلب عضو را حرکت بوی

نکند

نکند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدا بستن یک عصاب
از لب بالا آن کتد و دیگری از لب زیرین و دهن
آنرا کشاده بگذارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون
زرد آب کم کرد و از ورم ایمن کردند مرهم رویانده
بنهند و اگر خون می رود و غنی است از صبر و کند و در
دم الاخوین دزویی ساخته بر آنجا ریزند تا خون
باز آید **فصل ۳** در پیرون آوردن خار و پیکان
پیکان را یا تیر پیرون آورند و موضع آنرا بر و گذار
پر کنند اما خار و آنچه مثل آن بود نیج فی یا شلم را
بگویند وضاد کتد شلم نخه است که در میان کتدم
می باشد و اگر از این قوی تر خواهند بکنند پیاز کس

اشق ز راوند و علك البطم كوفته و بعسل سرشته ضاد
 كشد ديك پياز نرگس آرد شيلم بعسل سرشته فصل
 در فساد اطراف بسر سبب آن توجه حرات و خون و
 بجات كرم است بدا بجا و محق و محبت شدن در آنجا
 بر عضو بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر آما
 نكرده بود و فاسد نشده ليكن ابتدا كرده كه بشود
 بروغن زيت و روغن زبقي بيار بالند و اگر آما
 كند در آبي نهند كه دروشلغم و گاه كندم و سوس
 و بابونه و اكليل و كرنب و حليه و گتان مجموع با بعضي
 جوشيده بود و چون پيرن آرنند روغنهامذكور بالند
 و اگر سبز و سياه شده باشد نيشها در زنند و نيش را نيك

فرو

فرو برند و در آب كرم نهند پس بگل ارمني به آب و سر كرم
 بهم سوده طلا كشد و بعد از دوسه ساعت بسر كرم و آب
 نيم كرم بشويند يا شراب نيم كرم و اگر وقتي رسد كه ابتدا
 بعين كرده باشد جفند رو كرنب را برند و بار و غن
 كوسفند يا و كا و بكوبند كه مثل مرهمي شود و بر آنجا
 نهند تا آنچه متعفن و سبز و سياه بود پينقد پس بعلاج
 قرص علاج كشد فصل ۵ در سوختن آتش
 و روغن و آب كرم اما سوختن آتش اگر آبله زنند
 طلا حلك مثل صندل و خرفه و برك پيد و بوست
 عليطه در حث پيد كهنه بر آب سوده طلا كشد يا بگل
 ارمني و سر كرم و آب و اگر آبله زنند و عظيم بود و ضد كشد

و نلطیف تدبیر و بی هم اسفیداج طلا کتد و اگر
 امر بسیار عظیم بود بی هم نوع صفت آن بکنند
 آهک در آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک
 کتد چنانکه در هر شش ساعت در آب می گذارند
 و چهار جزو ازین و شش جزو روغن کل و دو جزو موم
 و یک جزو سفید تریب کرده بکاری دارند
 سوخته بروغن را بمثل آنچه گذشت معالجه کتد و آنچه
 مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و اسفیداج
 و ریت بود ترتیب کرده و اما سوخته به آب
 گرم پیش از آنکه آبله زند آب آنرا بر آنجا نیندوخت
 و نه خشک برویند و خاکستر موی آدمی بنزد تخم

مرغ

مرغ زده طلا کتد و اگر از آفتاب پوست بسوزد
 مرهم کافوری طلا کتد و اگر روی را پسده تخم مرغ
 یا لعاب اسبغول یا مغرمان مایده در آب اعشته باسفید
 تخم مرغ طلا کتد از آفتاب متاثر نشود و فصل
 در جراحت اگر جراحتی خرد بود و تازه و از عوارض
 دیگر سالم و بهماش هموار بود و خبان بود که در ریت
 ناقص آن تمام بر هم می کشند بر هر جانی زفاده نهند
 و بر باطنی و سر بندند چنانچه بهما آن درت بر هم
 کشند و چری در اندرون نرود از موی و غیر
 آن و اگر نازه نبود و دوسه روز برو گذشت
 بود لیکن جری و ریم نکرده باشد از آنجا نشاند نلخن

الوده کردد بس به بندند و اگر جراحت عظیم و غایب بود
 ازین ادویه و زویری ساخته برانجا ریزند صبر مرکب
 خون سیاوشان و برحوالی آن صندل و فلفل و آب
 کثیر و کاسنی و خرفه طلا کنند و اگر حال اوضاع نماید
 فصد کنند و اگر لبها آن هم نرسد بدورند و اگر غود
 داشته باشد و از و چیزی گوشت افتاده بود و واقعی
 اجرا آن برهم نمی کشند و در میان فصای داشته باشد
 که در و رطوبت و درخ جمع خواهد شد بس بادویه
 که تخیف رطوبت و جلا و سمی تواند کرد احتیاج باشد
 مثل این مرکب کند صبر زراوند ایرساتو یا افلیمیا
 نقره مجموع نرم کوفته برانجا ریزند و به بندند و باید

که بشن

که بستن غود آن محکم تر و لبش است تر بود و عضودا
 بر سکی دارند که زرد اب از و به آسانی بیرون تواند
 آمد و هر گاهی به سینه کهنه پری کنند تا پاک می گردند
 بس مرهمی ازین ادویه ساخته مرد اسنک انزروت
 دم الاخونین رقیق کلارنی روغن کل و موم و اگر بجای
 موم روغن مغز ساق کا و کنند انس بود و چون
 گوشت نو بر آرد بادویه مدمل و خام مثل مرد اسنک
 سوخته و برك سوسن و علیل و مازو و کلنا و زرد
 جوبه و صبر و اگر با جراحت اعراض دیگر باشد مثل ورم
 و کسر عظم و قطع عرق و عصبی و فساد گوشت و شدت
 درد و سوراخ و املا بدل اول تبدیلی این اعراض

استعمال نمایند به تبدیل مزاج و استغراق مواد و سبکین
در و پرون کردن گوشت فاسد و علاج جراحت
عصب را چندان بگذارند که از آماس کردن آن ایمن
شوند از آماس آن خوف بشمع است و وصول
ضرر آن بدماغ و از آب و هوا سرد نگاه دارند و اگر
آماس کند بارد جو آورد باقی و کتان و روغن زیت
ضماد کنند و اگر شمع عارض شود عصب را که تندی
کند بر ند و بروغن بنفشه بکشد و بشت و کردن
را بروغن بنفشه و پیس و مرغی مالند و اگر با جراحت
استخوان شکسته بود ضماد خری باید نهاد و اگر درو شیطانی
یا غلی پیدا شده باشد بردارند و مرصض ضامد کنند

و قطع آمدن خون و چسبندگی و تندی و درم اما جراحت عصب

تاپرون

تاپرون آید پس به کند و مرصض ضامد کنند و اگر
استخوان فاسد شده بود و این بفساد گوشت معلوم رود
گوشت فاسد را بی هم ز بجارد دفع کنند و استخوان را بنوا
تراشند و اگر جراحت بر شکم بود و روده و سرب
پرون آید باندرون فرسند و شکم را بدوزند و اگر
روده ها آماس کرده بود و باندرون می رود پس آب
گرم بکشد کنند تا آماس برود پس دستها و پایها علیل
را گرفته او را بردارند تا بشت او بنجد بگرد و رود
باندرون رود و اگر بدین عمل نیز باندرون نرود
جراحت را به آن مقدار که روده باندرون تواند
رفت کشاده تر کرد و اگر وقی فرارسد که ثرب

بنه و سیاه شده بود آن مقدار را که میغیر بود بر بند و هر
 یکی بزرگ که در بود بر بسمانی باریک به بندند و با
 ندر و ن فرشد و غایه رفیق و احتیاط رعایه کتد
 بان ۱۴ در طرد و آردن
 هوام از خانه و مسکن و تدبیر کنیدن آنها و سباع و د
 سموم و وبا مثل بر شش فصل فصل اول در طرد
 هوام که به و لملق و طاووس و خارشب و این عرس
 و کورن در خانه که بود هوام از اینجا بگریزد و اگر ظاهر
 شوند بکشد و بعضی گفته اند که مار بزرگ بوست
 بلندک نرود و اگر دیمانی را بقطران و حلیت الود
 کتد و بر کرد خوابگاه کرد اتد هوام در نیاید و تخم



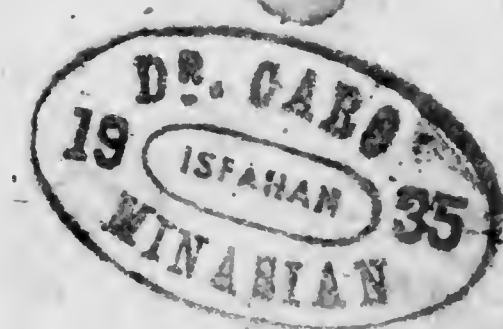
شاخا
 کورن

شاخها مثل شاخ کورن و شاخ بن و در نینج
 و عاقر قرحا و کو کرد و مری انسان و مقل
 و رفقت ما را ان یکی بنند و نوبه شاد در دراب
 حل کرده در مکانی بیابان شده و عترب بگریزد
 و طراب در من روده دار ستم جمیع حیوان
 است تمت الكتاب بحون
 الملك الوهاب

مهم



۲۸۲



for foliated 11/10/89 CB
m. apoc - Isfahan



Text on spine follows



UCLA Reprographic Service



A. 734

طیب خطی



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



